

گلخنچ

شماره پانزدهم
اسفند ۹۵

گزارشی از سمینار ازدواج کودکان در سکونتگاه های فقیر نشین :
**کودکان ازدواج نمی کنند،
معامله می شوند!**

روایت هایی از آغاز زندگی مشترک پنج کودک
بر باد رفته

به بهانه سوختن دو کودک زباله گرد

**این آتش سالهاست
زبانه می کشد**

گزارشی از برگزاری دومین دوره لیگ فوتبال پرشین
نان آوران کوچک، لیگ خود را
به کودکان قربانی جنگ تقدیم کردند

گزارشی از جدیدترین طرح جمعیت امام علی (ع)
در محروم ترین استان کشور

۲. طرح ۲. نخل؛ تقدیم به
تن تفتیده سیستان و بلوچستانم

وقتی هنوز می توان غرق شد،
چرا نا امید شویم؟

نشریه داخلی جمعیت مستقل
امداد دانشجویی-مردمی امام علی (ع)



تصویر گردنیا مقصودالدو

به نام خداوند کودکان

۲	ای نوازنده عالم.....
۳	سر مقاله.....
۶	وقتی هنوز می توان غرق شد، چرا نا امید شویم؟.....
۸	این آتش سالهاست زیانه می کشد.....
۱۱	به شوق بچه هایش.....
۱۲	عابر.....
۱۴	کودگانی که به زور به خانه بخت میروند!.....
۲۰	رویای ناتمام.....
۲۱	نوعروسان عروسک به دست.....
۲۴	جغرافیای کودک همسری در پهنه ایران.....
۲۷	امن.....
۲۸	بربادرفته.....
۳۱	خانه ای روی آب.....
۳۳	حدیث صحبت خوبان.....
۳۴	رابرت آوون.....
۳۵	کارآفرینی در خانه های ایرانی.....
۳۶	نان آوران کوچک، لیگ خود را به کودکان قربانی جنگ تقدیم کردند
۴۰	زندگی ما و زندگی آنها.....
۴۱	۲۰ طرح ۲۰ نخل: تقدیم به تن تقطیده سیستان و بلوچستان.....
۴۴	ازدواج کودکان در بلوچستان.....
۴۶	وقتی طالبان دخترانت را می دزدند!.....
۴۷	چیزی شبیه زندگی.....
۵۰	سرخرگم.....
۵۲	زخمی جبران ناپذیر بر تن اجتماع.....
۵۳	می نویسم بر آب.....
۵۴	پرشین سرباز بلوچستان، پدیده بی بدیل لیگ.....
۵۶	سو، تغذیه، کم خونی و فقر آهن، در تمام مردم دیده می شد!.....
۵۶	راجا.....
۶۲	بیرون رفتن محال است.....
۶۸	یک کودک چطور می تواند مادر شود و یک کودک دیگر را تربیت کند؟.....
۷۱	نباید این طوری می شد ، ولی شد.....
۷۲	نشست ها.....
۸۲	مادر کوچکم!.....
۸۳	کودکان ازدواج نمی کنند معامله می شوند!.....
۸۷	ازدواج کودکان در سکونت گاه های غیررسمی اربیل عراق.....
۸۸	ازدواج کودک و سیاره زمین.....
۹۰	لحظات.....
۹۱	انسان بی مهر، خشکیده ای ست ماتم زده.....
۹۳	قانون نانوشته.....
۹۴	بچه های آسمان.....
۹۶	گزارش همایش مددکاری.....
۹۷	قانونی یا غیر قانونی؟.....
۱۰۱	غیر قابل پخش!.....
۱۰۲	اخبار فعالیت های جمعیت.....
۱۰۸	و ناگهان همه چی آرومه.....
۱۰۹	نمایشگاه تصویرسازی «خانه بخت کجاست؟».....
۱۱۰	نیازمندی ها.....
۱۱۱	آخرین سروه قنبر گدا.....
۱۱۲	وحکایت همچنان باقیست.....

تعارف



تصویرگر: مریم تاروردی

مدیر مسئول

هیأت مدیره جمعیت امام علی(ع)

سر دبیر

مرتضی کی منش

همکاران این شماره:

زهررا رحیمی خامنه، سارا رضایی، فرزانه قبادی، زهرا کهرام، محمدعلی آزادپور، رضا شفاخواه، رضا مشتاقی، رقیه حسینی، پگاه امیری، میثم واحدی، ایلیار رابط، روزبه اسماعیلی، محمد طالقانی، ملیحه میرجعفری، رویا منوچهری، کتایون افرازه، حبیب فاتح، مریم عنبرستانی، فریبا کربلایی، محمدامین عابدینی، علیرضا خادم‌باشی، محیا واحدی، طراوت مظفریان، مریم افرافراز، راحله پرنیان، اسما روانخواه، نرگس سادات قدمگاهی، بهار کرمانی، نعیمه نیازی، حمیده احمدسیماب، زهرا بلوچ، محمد روستازاده، مینو غلامی، عطیه توکل نیا، امید همایی، سارا سرسیل، نیما اسماعیلی، فتنه اصغری، زهرا اکبری صفا، سوسن مازیارفر

صفحه آرایی و گرافیک :بهزاد حاجی بیکلو

طرح روی جلد: نگین احتسابیان

طرح پشت جلد: لاله آشوری

تصاویر جلد و طرح هایی که در داخل نشریه استفاده شده اند و نام صاحبان آثار در کنارشان ذکر شده ، برگرفته از سلسله آثار نمایشگاه دیجیتالی «خانه بخت کجاست؟» ، پیرامون ازدواج کودک است که توسط انجمن تصویرسازان کشور در همیاری با جمعیت امام علی(ع) برگزار گردید.

بیایید از سرمایه‌های ملی محافظت کنیم

زهرا رحیمی خامنه

برخورد منطقی و مطلوب افراد با سرمایه هایشان چیست؟ ما با سرمایه های مادی خود چه برخوردی می کنیم؟ قطعاً سعی می کنیم کمابیش برای محفوظ ماندنشان، ارتقاء میزانشان، تبدیلبشان به احسن، انتخاب بهترین راه نگهداری و افزایش، مصون ماندنشان از انواع ریسک ها و تهدیدات تلاش کنیم. روحیات متفاوتی در افراد مختلف نسبت به سرمایه و پول وجود دارد، اما وارسته ترین افراد نیز هرگز پول و دارایی خود را در جوب خیابان نمی ریزند. توچه به این موضوع حتی بدانجا می رسد که دولتها معمولاً برنامه ها و بودجه های زیادی را صرف جذب سرمایه های سرگردان، سر و سامان دادن به اموال بدون صاحب و ... می نمایند. حتی به این فکر می کنند که چگونه می توان از سرمایه گذاری ها و دارایی هایی که اصلشان در داخل کشور نیست، ایجاد در آمد برای کشور نمود.

مطمئناً اگر قرار باشد فردی در سمتی برای کودکان یا درباره آن ها سخنرانی کند، از واژه های سرمایه های آینده یا آینده سازان استفاده خواهد کرد و مطمئناً شنوندگان نیز خواهند دانست که این واژه ها تعارفی کلیشه ای بیش نیستند. چرا که شواهد و قرائنی دال بر این نگاه در بطن مناسبات اجتماعی به چشم نمی خورد. ما سرمایه های مادیمان را محافظت می کنیم و فکر می کنیم پول و ثروتی که به چشم دیده می شود، در آینده برای خانواده ما و مملکت ما نجات بخش خواهد بود، اما این را در نظر نمی گیریم که ثروت و سرمایه اصلی يك کشور- در مفهوم واقعی و دور از تعارفات در چه شرایطی نگهداری می شوند و نشو و نما می کنند. آیا شما سرمایه هایتان را در میان زباله ها می ریزید؟ اما کودکان بسیاری زندگی خود را در میان سطل های زباله و با زباله گردی سپری می کنند و گاه همچون احد و صمد، در میان شعله های آتش دون همتی ها می سوزند و پرپر می شوند ... آیا ما اگر در معامله ای به جای ریال، دلار دریافت کنیم، پریشان شده و دلارها را جمع می کنیم و از مرزها رد می کنیم؟ خیر ... اما بسیاری از کودکان که حتی از حقوق اولیه خود برخوردار نیستند و در این وانفسای کاهش جمعیت، حضورشان در این کشور می تواند فرصت تلقی شود، در قالب طرح هایی جمع آوری می شوند و تصمیم گرفته می شود که بدون خانواده خود به آن سوی مرزها منتقل گردند. انگار که ما منابع و مخازن ذی قیمتی را بیاییم و بلافاصله به صورت رایگان، به خارج از کشور منتقلشان کنیم (این مطلب مغایرت با سیاستمند کردن رفتار با مهاجران ندارد، تأکید روی بازگرداندن کودکان به کشوری است که برای آن کودک کاملاً غریب و ناشناخته است).



صوبت(کودک) بحان سبب، تازگی می آورد
که جهان را نو می بیند.
مولانا، فیه ما فیه

از مصادیق که بگذریم، قوانین به عنوان چهارچوب تعیین نحوه رفتار با کودکان رخ می نمایند. قوانینی که حتی بی پناه ترین کودکان را در مقابل دم دست ترین تهدیدها حمایت نمی کنند. انگار شما برای محافظت از ثروتتان هیچ چهارچوب و نقطه اتکایی ندارید و اگر فردا روزی دزد و آتش سوزی و ... ثروتتان را تهدید نمایند، دست روی دست می گذارید و تماشا می کنید. علیرغم این که چه در دین مبین اسلام که دین رسمی کشور است و چه در فرهنگ قدیم ایرانی به لحاظ عملی و توصیه ای، کودکان دارای جایگاه ویژه ای بوده اند، ما هم اکنون با ادعای زیست در کشوری که به این دو عقبه خود می بالد، کمترین حد حمایت از کودکان را داریم. این امر اگر چه ممکن است حتی در ظاهر قوانین نیز مشهود باشد، اما در عمل است که خود را به صورت تمام به رخ می کشد و ما در موارد متعدد شاهد بوده ایم که در برابر بدترین آزارها و صدمات جسمی و روحی به کودکان، با اتکا به قوانین و ضمانت اجرایی آنها، کمترین دستاوردها را با توجه به پیشینه فرهنگی، دستورات اکید دینی در مقایسه با وضعیت بسیاری کشورهای جهان، دارا هستیم. لایحه ای که برای بهبود این وضعیت به مجلس داده شده است، هم اکنون شاهد عمر دو مجلس است و شاید دوره های مجلس دیگری را هم بدون طرح این لایحه شاهد باشیم.



الهی! روزگاری تو را می جستم و خود را می یافتم، اکنون خود را می جویم و تو را می یابم.
الهی! ای مهربان فریادرس! عزیز آن کسی که او با تو يك نفس، نفسی که آن را حجاب ناید از پس.
الهی گهی به خود نگرم، گویم از من زارتر کیست؟ گهی به تو نگرم، گویم از من بزرگوارتر کیست؟
الهی! ای سزای کرم، ای نوازنده عالم، نه با وصل تو اندوه است و نه با یاد تو غم.
الهی! ادای شکر تو را هیچ زبان نیست و دریای فضل تو را هیچ کران نیست و سرّ حقیقت تو بر هیچ کس عیان نیست، هدایت کن بر ما رهی که بهتر از آن نیست...

خواجۀ عبدالله انصاریؒ

در برخورد با این لایحه، هراس هایی از بازگرداندن حق کودکان به آنها در میان تصمیم گیران به چشم می خورد که با الفاظی چون ایجاد توقع زیاد در کودکان و نظایر آن یاد شده که حاکی از عدم ارزش گذاری درخور به مفهوم کودکی در کشور است، در همین راستا باید خاطر نشان کرد مفهوم کودک و کودکی آتقدر پیش پا افتاده و غیر مهم تلقی می شود که در قوانین مختلف تعریف واحدی از آن لحاظ نگردیده است و در بسیاری از مواقع اختیارات و وظایفی که بر دوش يك کودک نهاده می شود، در این عدم هماهنگی قوانین دچار تعارض می شود. برای مثال يك دختر در سیزده سالگی می تواند ازدواج کند، اما اختیار تملك اموال خود را تا زیر هجده سال ندارد و گرچه می تواند ازدواج کند و برای سرنوشت خود (در بهترین حالت در موارد ازدواج های غیر اجباری) تصمیم بگیرد، اما حق شرکت در انتخابات و مشارکت در سرنوشت اجتماعی و سیاسی خود را ندارد.

پایان نگاه به چهارچوب هایی که بر سرنوشت کودکانمان حاکم می کنیم را به کلام حضرت علی(ع) مزین کنیم که فرمودند:

این که کودکان بی پناه ترین، بی گناه ترین و زیباترین موجودات این جهان هستند و لبخندشان، از معدود حادفه های زیبای جهان ماست و مانعت از آسیب دیدن آنها و صیانت از کودکی ها در اولویت است جای بحث و استدلال ندارد، اما همانطور که شاهدیم واقعیت های جامعه ما از جنس این نگاه نیست و تاراج کودکی ها که اعضاء جمعیت هر روز بی پناهانه شاهد آن هستند، از وضعیت مناسبی حکایت نمی کنند و از آنجا که امروز همه مناسبات و تصمیم گیری ها رنگ و بوی مادی به خود گرفته است این گفتار از این منظر مطرح می شود که واژه سرمایه حساسیت برانگیز شود و در میان مناسبات کاسبکارانه اذهان دو دو تا چهارتایی نیز بتوان جایی و ضرورتی برای احتیاق و صیانت از حقوق کودکان جامعه یافت و اولویتی را به آن اختصاص داد. شاید بتوان به جای آن که کودکان را در زمره داشته های پدرانشان شمرد، به عنوان سرمایه های ملی نیز به آنها نگاه کرد (در تکمیل فرض قبل) و به این نتیجه رسید که اگر کودکی در کنج يك مرکز باز یافت در غنی آباد سوخت، علاوه بر این که دو فرزند از خانواده ای کم شدند، سرمایه اجتماعی، معنوی و حتی مادی جامعه مان هم به باد رفته است. مطمئنا در این صورت همان نگاه های کاسبکار، با محاسباتی اندکی بلند مدت تر به نتایج جدیدی در زمینه های مختلف خواهند رسید و کلمه میراث تمام نسل ها را در برخورد با ذخایر ملی و منابع طبیعی که متعلق به کودکان نیز هست به رسمیت خواهند شناخت.

در آن صورت برای تك تك موضوعاتی که به کودکان مربوط است بیشتر فکر خواهد شد و در سرمایه گذاری های مادی و بودجه بندی ها برای آتی کشور، کودکان بیشتر دیده خواهند شد، حساب کودکان از والدینشان، با هر تفکر و ملیت و ... جدا خواهد شد و برای آن که هیچ کودکی در هیچ کجای این آب و خاک از نداشتن حقوق اولیه و حمایت زجر نکشد، تك تك شهروندان احساسی وظیفه و مسئولیت خواهند نمود.

آکاب خود را بر کودکانتان تحمیل نکنید،

زیرا آن ها برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند.

یک پرسش در آستانه سال نو

وقتی هنوز می توان غرق شد، چرا نا امید شویم؟

مرتضی کی منش

سال نو به چه دردی می خورد؟ کاش همیشه در همین سال می ماندیم. رنج‌های همین یک سال برای هفت پشیمان بس است. هضم کردن یکی از این اتفاقات شوم، همه عمر آدم را هم ببلعد، میسر نمی شود. شنیدن خبر سوزاندن چادرهای آوارگان بیابان‌های شهریار، آدم را اگر آدم باشد، پیر می کند. مرگ رویای شش ماهه در اثر اعتیاد به هم‌چنین. این آخرهای سال هم دو کودک که زیبایی‌شان به آفتاب طعنه می زند، در آتش می سوزند و خاکستر می شوند. تریلی اخبار سیاه، خیلی سنگین است و نمی شود در این یک صفحه مطلب، بارش را پیاده کرد. پیاده هم که کنیم چه فایده دارد؟ قرار است اشک به گوشه چشمان بنشیند؟ قرار است سه ساعت حالمان بد شود و در خودمان فرو رویم تا سرگرمی بعدی مان از راه برسد و دوباره غرق روزمرگی مان شویم؟ قرار است ورق بزنیم و بگذریم؟ زیر لب آهی بکشیم و تمام؟!

در ذهنم شهری ساخته ام از مردمانی که آه می کشند، آن هم درست وقتی که باید سرتاپا آتش شوند و تیرگی را بسوزانند. آن قدر آتش نمی شوند تا آتش به پلاسکوی خیابان جمهوری شان افتد. آن قدر آتش نمی شوند که آب همه چیزشان را بروید و ببرد، از جمله آبرو... شهر من به بی آبرویی ها عادت کرده است. وقتی کودکی در زجر و ظلم می میرد، وقتی زنی تن به صاحبخانه یا رهگذری عیاش می سپارد تا سقفی بالای سرش و نانی در سفره اش و جانی در جسم فرزندان کوچکش بماند، وقتی دست لطیف کودکانش در میان زباله ها و در دوخت و دوز کیف و کفش در کارگاه ها، ضخامت دست پیرمردان را به ارث می برد، وقتی نوزادی به صد هزار تومان برای تکدی گری در باقی عمر به فروش می رسد... شهر من بی آبرو می شود و حواسش نیست؛ یا دیگر برایش مهم نیست.

آبروی ما امسال هم رفت و آیا سال جدید می آید تا دوباره چون کودکی مطهر و ظاهر به آستانه زندگی در آیم و از نو تکرار کنیم نبودن خود را؟ این چه حکمتی است که در گذر ایام، گریبان وجود ما را می گیرد؟ کاش تقویم از این سال عبور نمی کرد. اما عبور خواهد کرد و چاره ای نیست. مگر به شهر خیالی خود پناه ببرم. اینجا است که دستور می دهم تقویم سال ۹۶ منتشر نشود. ساعت ها به عقب بازگردند. ذره ذره همه چیز به لحظه و لحظه های قبل بازگردد. زمان را مخیر خواهم ساخت که میان توقف و بازگشت، یکی را برگزیند و دیگر ما را به پیشگاه لحظات تلخ و جانکاه جدید نبرد. شهری که در ذهن دارم فرصتی می خواهد برای داغداری. برای عزا گرفتن. برای سألها و سألها ماتم. دستور مرور می دهم. مرور همه آن چه که در این دیار بر کودکان و زنان رفته است. قصه های ناگفته باید از زبان رنج دیدگان بازگو شود. بس است! دیگر بس است پیش رفتن در زمان... در شهر من، مردمان به مرور خود نشسته اند. تانک ها ایستاده اند، هواپیماهای بمب افکن فرود آمده اند. جنگ ها به سرنوشت آتش بس دچار آمده اند. شهرها کمی نفس می گیرند. کمی آرام می شوند. اما اندکی نمی گذرد که صدای شیون برمی خیزد. شیونی جنون آمیز و غریب؛ و این بار نه از گلولی داغدیدگان و جنگ زدگان و گرسنگان... صدای انسان است که بر انسانیت تمام شده اش در تمام این قرون سیاه می گرید. وقتی تقویم تمام می شود، وقتی درنگ جایز می شود، وقتی آدمی رخصت تماشای روح و روحانیت درونش را به دست می آورد، ابرهای دلش می بارند. مهم نیست که زمان عقب می رود و احد و صمد زنده می شوند، رویا زنده می شود و به بطن مادرش باز می گردد و هزاران هزار انسان دیگر، از دردهایشان دور می شوند... مهم این است که شهروندان شهر من، بی می برند که انسانیت شان سوخته است و تمام شده. تمام این سالها فرصتی پیش نیامده بود تا پشانی و تقدیر خود را نگاهی اندازند و پایان انسان را در خویش نظاره کنند. ما دیگر فقط حیوانات ناطقیم. حیوانات سخن گوئیم. حیوانات کارمندیم. حیوانات خندانیم. حیوانات سرگرمی سازیم. مردمان شهر من، می دانند جایی گم شده اند. نمی دانند کجا. فقط بازگشت زمان یا توقفش به آنها یاد آور شده است که جایی از قافله جا مانده اند. قافله انسان بودن.

فارغ از شهری که من در خیال می سازم اما، سال جدید در راه است و بازگشتن زمان به عقب ناممکن است و آدمی را برای ادامه راه، امیدی لازم است. امیدی که اگر دریغ شود، درد فزونی خواهد گرفت و تیرگی انبوه تر خواهد شد. پس چاره ای نمی ماند و تصمیم روشن است و ما نا امیدان این خاک، نخواهیم بود. به سرودی بلند، به فریادی رسا و به تکرار داستان آدمیت، قلب خود را بر کف دستانمان می گیریم و با کودکان دردمند دیارمان تقسیمش می کنیم. می خواهیم سمیع باشیم و بصیر. لابلای همه این نشدن ها و غم های خوردکننده، هنوز جایی هست که بخواهیم و بتوانیم در آن، به انسانیت خود سلام کنیم و تجربه کنیم بودنی حقیقی را؛ به دور از خودپرستی، به دور از شناعت و دنائت طبع، به دور از غلتیدن در ورطه فساد و تباهی.

راستی وقتی هنوز می توانیم غرق شویم، چرا نا امیدی؟!

چرا یأس را به سال جدیدمان راه دهیم وقتی هنوز جایی هست که خود را در آن غرق کنیم و از ساحل بی دردی و بی تفاوتی بگریزم...؟! آری!

میان همه شهرهای دودگرفته و بی رحم، میان همه شهرهایی که از نور خدا و شرافت بشر خالی شده اند... جایی هست، شهری هست که کنار هم جمع شویم، جایی که خود و همه ترس ها و منفعت طلبی ها و حقارت هایش را در عشق ناب کودکان خاکسپید و دروازه غار و لب خط و مولوی و فرحزاد و پاکدشت و احمد آباد و شهرری و قرچک و قلعه ساختمان و طبرسی و جعفر آباد و نقلیه و شهرک صنعتی و سعدی و ترک محله و نوبنیاد و زینبیه و کلهری و بهبهانی و قلعه خندان و ملک آباد و سر آسیاب... غرق کنیم و از خود بزداییم... این شهر ماست.

من شما را به این شهر واقعی دعوت می کنم. شهری که «خانه های ایرانی»، پایتختش و کودکان، ستاره های درخشان آن هستند.



وقتی که ما خواب بودیم

به بهانه سوختن دو کودک زباله‌گرد

این آتش سالهاست زبان‌ه می‌گشدد

فرزانه قبادی



هنوز بچه‌ها داشتند فریاد می‌زدند و من صدایشان را می‌شنیدم. تنش‌ان داشت می‌سوخت اما شعله‌های آتش آنقدر زیاد بود که من نتوانستم کار زیادی بکنم و در همین حال بود که خودم هم سوختم. مردم برای کمک آمدند اما کار از کار گذشته بود.

«هنوز بچه‌ها داشتند فریاد می‌زدند و من صدایشان را می‌شنیدم. تنش‌ان داشت می‌سوخت اما شعله‌های آتش آنقدر زیاد بود که من نتوانستم کار زیادی بکنم و در همین حال بود که خودم هم سوختم. مردم برای کمک آمدند اما کار از کار گذشته بود.» این‌ها روایت نجم الدین از روز حادثه است. پدر دو کودک‌ی که زنده زنده در آتش سوختند. احد و صمد دو برادر ۷ و ۸ ساله که شغلشان جمع‌آوری ضایعات بود. قصه را همه می‌دانند. دو برادر. مدتی فال فروش چهارراه‌های پایتخت بودند. بهزیستی دستگیرشان می‌کند. منتقل می‌شوند به مراکز نگهداری از کودکان بدسرپرست. اما بعد از چند روز با تحویل بچه‌ها به پدری که تا چندی پیش درگیر اعتیاد بوده و هنوز شرایط پذیرفتن حضانت بچه‌ها را ندارد، موافقت می‌شود. پدر به تازگی از اعتیاد رها شده. مادر در حال ترک اعتیادش در کمپ است. جمع‌آوری ضایعات و کار در محل تفکیک زباله می‌شود شغل جدید دو برادر. دو برادری که اوراق هویت ندارند. گاراژ مأمنی است برایشان تا از دست بهزیستی فرار کنند. پدر خوب می‌داندست که سازمانهای متولی قسط در پی پاکسازی هستند نه حل مسئله. آنها در پروژه‌هایشان به گاراژها و کارگاه‌های دور افتاده و مخوفی که کودک‌ی‌ها را به آتش می‌کشدد سر نمی‌زنند. اما هر روز سر چهارراه‌ها پیش چشم مردم شهر مانور جمع‌آوری دارند؛ خبر اجرای طرح‌های جمع‌آوری کودکان کار، جمع‌آوری معتادان متجاهر، جمع‌آوری متکدی‌ان، جمع‌آوری... هر روز در رسانه‌ها خودنمایی می‌کنند، اما خبری از جمع‌آوری پیمانکاران همکار شهرداری که کودکان را به کار می‌گیرند نیست. خبر از جمع‌آوری کارگاه‌هایی که در شرایط سخت کودکان را استعمار می‌کنند، نیست. بسیاری از شرکتهایی که خدمات شهری ارائه می‌کنند، به راحتی و بدون هیچ نظارت‌ی کودکان را به کار می‌گیرند. این شرکتها با نقض کنوانسیون حقوق کودک نه مورد سوال سازمانهای متولی قرار می‌گیرند و نه پاسخگوی سازمانهای مردم نهاد هستند.

قصه را همه می‌دانند، روز حادثه، یک روز سرد دی‌ماه است. بچه‌ها برگشته‌اند. اما نه از مدرسه، از پای سطلهای سیاه مکانیزه. زباله‌هایی که شاید به اندازه یک کوه هستند، گوشه گاراژ می‌گذارند و به کنار بخاری می‌روند تا ذره‌ای از سرمای جانشان رها شوند. گرمای بخاری کم جان است. شعله را زیاد می‌کنند. کپسول گاز گرم می‌شود. کپسول گاز منفجر می‌شود. بچه‌ها در اتاق محبوس شده‌اند. شعله‌ها بیرحم زبان‌ه می‌کشند. التماس بچه‌ها شعله را آرام نمی‌کند. در بسته است. از اتاق قسط زبان‌ه آتش بیرون می‌آید و فریاد بچه‌ها. پدر می‌دود برای نجات. دستش به جایی بند نیست. او هم می‌سوزد. او هم قربانی است. آتش زبان‌ه می‌کشدد. هر شعله از گوشه‌ای برخاسته. بچه‌ها مرور می‌کنند، آرزوهایشان را، یکی یکی آرزوها را به آتش می‌دهند، شاید آرام گیرد. اما آتش سیر نمی‌شود. بچه‌ها آرزوی بازی کردنشان را تسوی آتش می‌اندازند. آتش زبان‌ه می‌کشدد. آرزوی مدرسه رفتن. آتش الو می‌گیرد. آرزوی کودک‌ی کردن. شعله ای از پنجره سر به بیابانهای غنی آباد می‌گذارد. بچه‌ها اشکهایشان را روی تن آتش می‌ریزند. آتش به احترامشان می‌ایستد و قد می‌کشدد. بچه‌ها خسته‌اند. پدر هم از تلاش بی‌نتیجه خسته است. بچه‌ها یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. آخرین آرزویشان را در تن آتش می‌اندازند و می‌خوابند، برای همیشه. بیمارستان گشت تن بچه‌ها در آتش سوخته. بیمارستان اشتهابه می‌گشت. بچه‌ها خیلی پیشتر از آن که آتش به جان گاراژ بیفتد سوخته بودند. آتش نشانی گشت دلیل آتش‌سوزی باید بررسی شود. آتش‌نشانی خوش‌بین است و شاید نمیدانند دلیل این آتش‌سوزیها که قربانی جز کودکان ندارند، سالهاست بررسی می‌شود اما بعد از بررسی‌ها هیچ آتشی خاموش نمی‌شود. بچه‌ها خوابیده‌اند. چه اهمیتی دارد جسمشان کجا و به چه شکل آرام گیرد. آنها حالا آرامند.

همه قصه احد و صمد را می‌دانیم. اما هنوز هم غافلیم از کودکانی که با شرایط مشابه این دو برادر در شهر تردد می‌کنند. هر روز از کنار سطل‌های بزرگ زباله عبور می‌کنیم و در بیشتر مواقع مردان نامرئی شهر را که تا کمر در سطل فرو رفته‌اند نمی‌بینیم. کیسه‌های بزرگ زباله که پا در آورده‌اند و در کوچه‌ها راه می‌روند را شاید ببینیم و با فاصله از کنارشان بگذریم. اما قد خمیده جوان و نوجوان و کودک‌ی که زیر این بار خرد شده نمی‌بینیم. آنها برای ما تبدیل به پدیده‌ای عادی شده‌اند. پدیده‌ای که هست و نمی‌دانیم از کی و از کجا خزیده زیر پوست‌شهر. نمیدانیم زباله‌گردی در چه تاریخی به شهر شلوغ ما پیوست. شاید از روزی که سطل‌های سیاه مکانیزه سر خیابانها سبز شد، زباله گرد‌ها راهی کوچه‌ها و خیابانها شدند. اما پیش از آن هم این پدیده در محل تخلیه زباله‌های خارج شهر وجود داشت. کودک‌ی‌ها هم سالهاست که قربانی‌اند. قربانی آتش استعمارهایی که گویی تمامی ندارد.



قصه پاورقی «باغبون»:

— خاله این پیرمرده به ما حرف بد می‌زنه ...
می‌گه بیا بد این پول رو بگیرید، بریم کار بد کنیم ...

پی‌گیری مطالبات در انتظار پاسخ مسئولین

سالهاست که اعضاء جمعیت امام علی(ع) اقدامات مستمری را در خصوص مطالبات مربوط به کودکان کار و قوانینی که در این زمینه وجود دارد اما ضمانت اجرایی ندارند، به انجام می‌رسانند و این مطالبات را پیگیری می‌کنند. اما پس از فاجعه‌ای که در گاراژ زباله‌ها در غنی آباد اتفاق افتاد، پی‌گیری حقوق مربوط به کودکان زباله‌گرد و تدوین گزارشی مستند و مستدل در مورد شرایط زندگی این کودکان در سراسر کشور در دستور کار جمعیت گرفت. رویا منوچهری یکی از فعالان جمعیت امام علی(ع) در این مورد می‌گوید: بعد از اتفاق کارگروهی در جمعیت برای مطالعه قوانین و بررسی شرایط زباله‌گردها تشکیل شد. در نمایندگی‌های جمعیت در شهرهای دیگر، اعضا در حال جمع‌آوری اطلاعات هستند تا گزارشی تهیه کنیم در مورد اینکه چه تعداد کودک زباله‌گرد در این شهرها هستند و چه قدر درآمد دارند، ضمن اینکه از بعد حقوقی هم پیگیر وضعیت کودکان کاری که زباله‌گردی می‌کنند هستیم. با شناسایی و تحقیق میدانی که تا به حال انجام شده یک مجموعه اطلاعاتی تهیه شده است. نکته‌ای که در مورد زباله‌گردها وجود دارد این است که زباله‌گردها شرایط مشابه ندارند و در عین حال این شغل اشکال مختلفی دارد. هستند کسانی که از زباله‌گردی روزانه کمتر از ۵ هزار تومان در آمد دارند و در عین حال کسانی هم هستند که در ماه تا دو میلیون تومان هم در آمد دارند. بیشتر زباله‌گردها شبها در مرکز بازیافت می‌خوابند. منوچهری ضمن اشاره به اینکه تحقیقات میدانی جمعیت همچنان در سطح کشور ادامه دارد می‌گوید: «علاوه بر بیانیه‌ای که جمعیت در روزهای بعد از حادثه منتشر کرد، هنوز هم از مسئولین مربوطه پیگیر هستیم و مکاتباتی انجام داده ایم تا مستنداتمان را در خصوص وضعیت این بچه‌ها در اختیارشان قرار دهیم و مطالباتمان را در این حوزه مطرح کنیم. در حال حاضر نامه‌ای به شهردار تهران و یک نامه به دفتر ریاست جمهوری و وزارت کار و رفاه اجتماعی ارسال کرده ایم و در انتظار پاسخ مسئولین در این رابطه هستیم.»

#زباله‌گردی حق کودکان نیست

کاربران شبکه‌های اجتماعی هم به شیوه خودشان با موضوع قربانی شدن کودکان در گاراژ غنی آباد همراهی کردند. پس از انتشار خبر سوختن دو کودک کار در محل تفکیک زباله‌ها در شرق تهران، جمعیت امام علی(ع) شعاری را مطرح کرد که این شعار تبدیل به یک حرکت نمادین جمعی شد و هشتگی شکل گرفت و بازتاب بسیاری در شبکه‌های اجتماعی به خصوص توئیتر و اینستاگرام داشت. #زباله‌گردی حق کودکان نیست هشتگی بود که پا را فراتر از دنیای مجازی گذاشت و بسیاری از شهروندان با نصب برگه‌هایی روی سطل های زباله اعتراض خود را نسبت به گسترش این پدیده که حاصل زیاده‌خواهی شرکتهای تابعه شهرداری و استخدام کودکان معصوم با حقوق پایین برای جمع‌آوری و تفکیک زباله است، اعلام کردند.

ابعاد قانونی کار کودکان

مجامع جهانی، کودک را فردی می‌دانند که کمتر از ۱۸ سال داشته باشد. قوانین هم همین تعریف را از کودک دارند. کار کودک از نظر سازمان بین‌المللی کار، به آن دسته از فعالیتهای اقتصادی کودکان گفته میشود که باعث آسیب رسیدن به سلامت جسمی، روانی، اخلاقی یا اجتماعی کودکان میشود یا آموزش آنان را دچار مشکل میکند. مهمترین خطای که در زمینه نظارت بر وضعیت کار کودکان وجود دارد عدم نظارت بر کارگاه‌های زیر ۱۵ نفر است و اغلب تخلفات در زمینه حقوق کودکان هم در کارگاه‌هایی با این شرایط صورت می‌گیرد. بر اساس قانون کار، سن قانونی کار ۱۵ سال تمام است و به کارگیری افراد کمتر از این سن تحت عنوان کار کودک تعریف شده و منع قانونی دارد. از سویی قانون استخدام کشوری سن قانونی کار را ۱۸ سال تمام اعلام کرده است. در قانون کار کشور به ساعات کار روزانه کارگر نوجوان نیز اشاره شده و آن را نیم ساعت کمتر از ساعات کار معمولی کارگران بزرگسال مشخص کرده است. ترتیب استفاده از این امتیاز با توافق کارگر و کارفرما تعیین می‌شود. طبق این قانون ارجاع هر نوع کار اضافی و انجام کار در شب و نیز ارجاع کارهای سخت و زیان‌آور و خطرناک و حمل بار با دست، بیش از حد مجاز و بدون استفاده از وسایل مکانیکی برای کارگر نوجوان ممنوع است. در نهایت در مشاغل و کارهایی که به علت ماهیت آن یا شرایطی که کار در آن انجام می‌شود برای سلامتی یا اخلاق کارآموزان و نوجوان زیان‌آور است، حداقل سن کار ۱۸ سال تمام خواهد بود که تشخیص این امر با وزارت کار و امور اجتماعی است. اینها قوانینی است که وجود دارد، اما مشاهدات میدانی در اجتماع نشان از نبود ضمانت اجرایی این قوانین دارند.



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم...این دو همیشه حاضرند؛

اگر غایب باشیم، ظلمت فرونی می‌گیرد!

به شوق بچه‌هایش

مولودفرهانی

دختر و پسرش بچه‌های خانه ایرانی بودند. نسرین پیش

ما کلاس اول را می‌خواند و امین دوشنبه‌ها می‌آمد

برای بازی درمانی. نسرین عضو تیم ژیمناستیک مان هم بود.

جشن پایان نیم‌سال اول، آمده بود و یک گوشه ایستاده بود و نگاه می‌کرد. مربی‌ها می‌گفتند: «نسرین که

جایزه گرفت، زد زیر گریه». امین هم بعد از جایزه

گرفتن رفت و بغلش کرد.

به مربی‌ها گفته بود: «من ۲۰ ساله زندگیم رو به هم

ریختم برای این که بچه‌هام خوب باشن، برای این که به یه جایی برسن. خودم از زندگیم هیچ خبری ندیدم.

نمی‌خوام بچه‌هام حق شون ضایع بشه.

حق ژیمناستیک شون نباید ضایع بشه، حتما باید

کلاس‌های ژیمناستیک شون رو برون.

حق درس خوندن شون نباید از بین بره ... یه کاری

کنید از سال دیگه اسم نسرین رو مدرسه بنویسیم ...»

می‌دانستیم خودش حال و روز خوشی ندارد. روزگار

به نفس نفس انداخته بودش. ولی به شوق بچه‌هایش

نفس می‌کشید.



نمایشنامه کوتاه

عابر

روزبه اسماعیلی

۱ مردا: جور در نمیداد، از هر طرف نینگاش کنسی، آره از توش در نمیداد. بابا سوگلیمه بدمش بره لنگک می‌مونیم کی می‌خواد زیر ما رو جارو کنه؟! این چهار تا بچه قد و نیم قدو کی می‌خواد جمع و جور کنه؟! کی کمک خرجی میاره تو این خونه؟ من که با این کمیت لنگم ازم بر نمیداد، ننشم که تنها بره خونه مردم، چیزی کف دستش نمی‌دارن.

مرد۴: عمو کرم، سخت می‌گیری بابا!!! آقا رضا با نیت خیر اومده جلو یه کاری نکنن پیره. از این گفترا سر بوم هر کسی نمی‌شینها، جای این که جلدش کنی داری پرش میدی. یه نیگا به اوضاع احوال خودت بکن. به اون کربلایی که رفتم اون دخترم داره زجر می‌کشه تو این خونه. سوگلیت تو باغچه آقا رضا باشه، بهتره تا تو گلدون وصله پینه‌ای تو. یکم شل بیای هم واسه خودت خوبه هم واسه دخترت.

عمو کرم: تو مثل این که گوشت پیش من نیست صادق. این همه روضه شام غریبون واسهت خوندم باز حرف خودتو می‌زنی! این رضا دختر رو بر بزنه بیره دیگه رفته پشت سرشم نیگاه نمی‌کنه، بعد من می‌مونم این منقل و یه سفره خالی!

صادق: مگه قراره مفت بیره؟! نترس! آقا رضا این قدر تنورش داغ هست که هم زغالتو سرخ نگه داره هم نونتو کرم.

همچین میگی اینگار دختر رو از سر راه آوردم! سیزده تا بهار و زمستون آب پاش ریختم تا شده این وقت بار داندشه مفت بارش کنم بره؟! به سیزدهش نیگا نکن از آب و گل دراومدست، از این جینگیلیا نیست که سرش تو دفتر کتاب باشه. مال زندگیه، از جمع کردن بچه و آب و جارو و رفت و روب بگیر تا اجاق و دیگ و زودپز همرو حریفه.

۲ عمو کرم: مبارکیش مونده به جیب مبارک آقا رضا، تا ببینیم...

عابر: من که دیگه دارم میرم تو هیروت. باید برم بقیه‌شو تو خواب ببینم، لامصب قصه، درمون بی‌خوابیه همه‌ست. اونیم که چشم‌اش پشت در بود دیگه نیست، فک کنم اونم چشم‌اش سنگین شد رفت بقیه‌شو تو خواب ببینم، همه خوابن باید پاورچین برم کسی بیدار نشه، شبتون خوش، خوابای خوب ببینن...

عمو کرم: د نشد دیگه! تو اصلاً تو یه باغ دیگه سیر می‌کنی. زُک و پوست کنده بهت بگم باید خودش پاشه بیاد منو راضی کنه.

صادق: حرف آخر رو اول بزن عمو کرم، جای این همه پاورقی رفتن، آقا رضایی که من می‌شناسم یه عددی واسهت رو می‌کنه، نتونی نه روش بیاری. فردا بهش میگم یه تک پا بیاد مبارکش کنیم بره.



کف خیابان



کودکانی که به زور به خانه بخت می‌روند!

ما ، شما و ایشان چه باید کنیم؟!

عبارت Public Opinion عموماً به اشتباه «افکار عمومی» ترجمه می‌شود، در حالی که معنای آن دقیقاً «نظر عمومی» است. نظر عمومی پدیده‌ای صرفاً ذهنی نیست، بلکه شکل‌دهنده واقعیت موجود یا حفظ‌کننده وضعیت موجود نیز هست. قدرت میلیون‌ها ذهن امروزه به وسیله رسانه‌ها، مدارس و البته چون گذشته به دست عُرف اجتماع و خانواده به هم می‌پیوندد و موضع تقریباً واحدی را درباره مسائل مختلف اجتماع اتخاذ می‌کند. موضعی که در عمل، رفتار شهروندان را شکل می‌دهد. «کف خیابان»، به همین قدرت مرموز می‌پردازد. قدرتی که از آن غافلیم و شاید ندانیم تمام مصائب و تمام پیشرفت‌های یک ملت از آن نشئت می‌گیرد. زیرا نظر عمومی است که همگان را – از زن خانه‌دار یا یک کارمند عادی گرفته تا هنرمندان شهیر و ورزشکاران بنام و نیز بالاترین مقامات کشور – تا حد زیادی هدایت می‌کند.

داستان دو شهر

«کف خیابان» ایمن بار به موضوع ازدواج کودکان می‌پردازد. وضعیت واقعی یک کودک در مشهد برای چند تن از شهروندان این شهر و وضعیت یک کودک در کرمان برای تنی چند از مردمانش روایت می‌شود و پرسش‌های زیر مطرح می‌گردد:

۱. وظیفه خانواده این کودک چیست؟
 ۲. وظیفه ما به عنوان شهروند چیست؟
 ۳. وظیفه ان‌جی‌او ها چیست؟
 ۴. وظیفه دولت چیست؟
 ۵. کل مردم دنیا وظیفه‌شان چیست؟
- گفتگوهای با اқشار مختلف و توسط چند تن از داوطلبان جمعیت صورت گرفته است. ابتدا داستان يك زندگي مطرح و پاسخ‌ها به سوالات فوق، در ادامه می‌آید.

داستان اول دختری از کرمان

زهره اکنون چهار فرزند و ۲۷ سال سن دارد. مادرش اعتیاد داشته و وقتی او را باردار بوده، پدرش متوجه موضوع شده و ترکشان می‌کند. در ۱۲ سالگی برای تأمین مواد مصرفی مادرش، مجبور به ازدواج با موادفروشی در همسایگی‌شان می‌شود. بهانه مادر این است که چون زهره شناسنامه ندارد، نمی‌تواند با فرد دیگری ازدواج کند. مرد از او چندین سال بزرگ‌تر است و زهره تن به این ازدواج نمی‌دهد. تا آن‌که به زور شکنجه‌های مادر و مرد، با او همبستر می‌شود و از روز بعد به ایزاری برای حمل سلاح و مواد شوهرش تبدیل می‌شود. مردی که در دو سال آخر زندگی مشترکشان به شیشه معتاد می‌شود و شکنجه‌هایش شدت می‌گیرد. تا اینکه چند ماه پیش به جرم فروش و قاچاق مواد مخدر اعدام می‌شود. او این روزها با کار کردن در خانه‌ها به سختی امرار معاش می‌کند.

مصطفی جوان حدوداً سی‌وپنج ساله‌ای است که مغازه خرید و فروش پسته دارد. مغازه کوچکی متشکل از يك ميز و چند صندلی و دو خط تلفن. تمام خرید و فروش‌ها را با تماس تلفنی انجام می‌دهد. در بین تماس‌های متعدّدش، پرسش‌ها را پاسخ داد:

۱. قبل از هر چیزی اجازه چنین ازدواجی رو ندن و در مرحله بعد زمانی که مشکلات دخترشون رو دیدن، سعی کنن پیش خودشون نگهش دارن.
۲. کمک مالی به این خانواده.
۳. ان‌جی‌او ها وظیفه اصلی رو دارن. باید کمک این مردم باشن و حمایتشون کنند، چون من اگر بخوام کاری هم انجام بدم ممکنه بدبین بشن یا بد بدنند این کمک ها رو.
۴. دولت نباید اجازه بده که این‌طور ازدواج‌ها رخ دهد. باید قانونی گذاشته بشه تا جلوی این اتفاقات گرفته بشه.
۵. هر کسی اطرافیان خودش رو حمایت کنه.

پاسخ‌ها

جهان در يك فروشگاه مواد غذایی کار می‌کند. خودش چهار سال درگیر اعتیاد بوده و اکنون پاك است. تا کنون به پنج نفر جهت ترك اعتیاد کمک کرده است. بعد از انجام خریدم با او هم کلام شدم. با توجه به شلوغی مغازه و وقت کم، جوابهایش مختصر بود:

۱. باید برای حفظ آبروی دخترشان از انجام چنین کاری خودداری می‌کردند.
۲. حل مشکل اعتیاد.
۳. آموزش به مردم. مهمترین چیزی که باید آموزش داد « مهارت نه گفتن» است. خیلی از مشکلات برای این به‌وجود می‌آید که بلد نیستیم نه‌بگوئیم.
۴. مهم‌ترین چیز همان حل مشکل اعتیاد است. چون منشاء و دلیل این اتفاق اعتیاد بوده.
۵. همان آموزش و حل مشکل اعتیاد. تأسیس مکانهایی برای نگهداری این افراد.

امیر سرپرست فروش يك شرکت پخش لوازم آرایشی و بهداشتی است. به خاطر يك مسئله کاری با او به یکی از شهرستانهای اطراف کرمان سفر يك روزه ای داشتیم. در راه بازگشت، زمان مناسبی برای مطرح کردن موضوع پیش آمد:

۱. خانواده این بچه وظیفه‌ای نداشتند. چون ذهن و فکرشان از اعتیاد مسموم بوده و اراده‌ای از خودشان نداشتند جهت تصمیم‌گیری. متأسفانه اگر کسی به مواد مخدر اعتیاد پیدا کند، قط مواد مخدر است که برای او تصمیم‌گیری می‌کند.
۲. راهنمایی و مشاوره دادن به این خانواده‌ها. آگاه کردنشان از پیش آمدهای بعدی این اتفاق.
۳. مهمترین بخش راهنمایی به عهده ان‌جی‌اوهاست. کسانی که قدرت بیشتری در شناسایی این خانواده‌ها دارند و می‌توانند فرهنگ جدیدی را بین مردم ایجاد کنند. باید شرایط کار برای او مهیا کنند. ممکن است این فرد مثلاً در خیاطی استعداد داشته باشد. سعی کنند استعدادیابی‌اش کنند تا بتواند با انجام کاری که در آن علاقه و توانایی دارد، به شکل سالمی به اجتماع بازگردد.
۴. دولت وظیفه وضع قانون برای جلوگیری از این بحران را دارد. منتهی با توجه به تداخل پیدا کردن قانون و شرع کمی کار سخت شده.
۵. همان فرهنگ سازی مهمترین قسمت است. این‌که من تغییر کنم و سعی کنم دیدگاه يك نفر دیگر در کنار خودم را نیز درباره موضوع ازدواج کودکان تغییر دهم. همه مردم باید بخواهند تا ازدواج اجباری کودکان پایان یابد.

حقیقتش این است که حتی ما شهروندان هم نمی‌دانیم وظیفه ما در مقابل این بچه‌ها چیست. در ذهنمان کمتر به چنین چیزی فکر کرده‌ایم.

فریده زنی سی‌وپنج ساله است. او که خود قربانی ازدواج اجباری است، اکنون در يك داروخانه به عنوان فروشنده قسمت آرایشی مشغول به کار پاره و قت است. چند سالی است از شوهرش جدا شده و همراه با دخترش ساله خود زندگی می‌کند. کمی پیش از تعطیلی داروخانه، سوالات خود را از او پرسیدم:

۱. خانواده اش در زمان انجام این کار آن‌قدر محتاج و درگیر اعتیاد بودن که بدون شك از روی فکر عمل نکردن. در آن زمان مهم‌ترین مسئله برای مادر این بچه تأمین مواد مخدرش بوده.
۲. اگر منظورت همین حالاته که توقع میره کسانی که دستشون به دهنشون می‌رسه بهش کمک مالی بکنن. اون زمان هم اگر به مادرش کمک مالی می‌شد شاید حاضر نمی‌شد دخترش رو به زور شوهر بده.
۳. باید کمکشون کنن. خیلی وقتاً اگه از نظر مالی به نفر رو حمایت کنن، عمده مشکلات اون فرد برطرف می‌شه.
۴. دولت؟ مگه دولتها کلا وظیفه ای انجام می‌دن؟ حتی مطمئنم چون شناسنامه نداره یارانه هم بهش نمی‌دن!
۵. نباید همدیگرو تنها بذارن. اگه کسی رو دیدن که هم‌چین مشکلی داره، دست به دست هم بدن و کمکش کنن.



اطلاع دقیقی نحارم که انجی‌او‌ها چه وظایفی دارند یا در مقابل این کودکان چه وظایفی را دنبال می‌کنند

میلاد بازارباب است. او را زمانی که در مغازه دوستم مشغول گفتگو بودم، دیدم. برای معرفی محصولات شرکتشان آمده بود. از او خواش کردم در صورت امکان چند دقیقه‌ای از وقتش را در اختیارم قرار بدهد تا سوالاتم را از او بپرسم و او با کمال میل قبول کرد:

۱. این بوده که اجازه ازدواج تا سنی که واقعا درکی از ازدواج نداره رو نده، باید حق انتخاب می‌داد و وقتی که خود کودک راضی نبود مجبورش نمی‌کرد.

۲. در حال حاضر کمک مالی به اون و بچه هاش وظیفه ماست.

۳. این موارد رو شناسایی کنن و تحت پوشش بگیرن. چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی. سعی کنن با نشان دادن این نمونه ها از ازدواج های اجباری جلوگیری کنن.

۴. مبارزه جدی با مواد مخدر و اینکه این جور خانواده ها رو شناسایی کنه تا بتونه حمایتشون کنه.

۵. اعتیاد رو بشناسن و عاقبتش رو بدونن. به خواسته های هم احترام بذارن؛ مخصوصا در مقوله ازدواج، اجبار به خرج ندن.

نادر مغازه پوشاک دارد. نزدیک به پنجاه سال سن دارد و مدت زیادی است که در صنف پوشاک مشغول به فعالیت است. در ساعتی که نسبتا مغازه اش خلوت تر بود به سراغش رفتم و با او به گفتگو نشستم

۱. بزرگترین اشتباه رو پدر خانواده کرد. خیلی راحت پشت زنش رو خالی کرد و به پاش صبر نکرد. با این کارش هم زنش رو قربانی کرد و هم دخترش رو.

۲. ما اکنون در مقابل بچه هاش مسئولیم. باید حمایتشون کنیم، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. سعی کنیم قتر مادی و معنوی باعث نشه که بچه هاش هم به سرنوشت خودش دچار بشن و اینکه به انجی‌او ها کمک کنیم. چون انجی‌او ها محبوبیت و مقبولیت بیشتری بین مردم دارن. دلیلش هم اینه که از دل مردم بلند شدن.

۳. رسیدگی به بچه ها و این جور خانواده ها. سعی کنن جواب اعتماد مردم رو با فعالیت های خوبشون بدن.

۴. به دولتها اعتمادی نیست. چون اغلب صادق نیستن. اصلا دولت نباید توی همچین مواردی وارد بشه. خودش دور باشه و فقط انجی‌او ها رو حمایت کنه کافیه.

۵. حمایت مادی و معنوی از خانواده های این چنینی.

معضل ازدواج زود هنگام صرفاً یک معضل فردی و خانوادگی نیست، بلکه به دلیل پیامدهای زیانبار اجتماعی، مربوط به کل جامعه تلقی می‌گردد و راه حل اجتماعی نیز می‌طلبد

ارسلان کارمند مرکز بهداشت جنوب کرمان است. در جهت معرفی مناطق محروم و رساندن مشکلاتشان به گوش مسئولین، بسیار فعال است. او یکی از اشخاصی بود که در برگزاری آیین کوچه‌گردان عاشق در سال ۹۵ (از قدیمی ترین طرح های جمعیت امام علی(ع)) در جنوب کرمان همکاری بسیاری خوبی داشت و اکنون در جهت اهداف جمعیت در جنوب کرمان فعالیت مداوم میکند. با توجه به بعد مسافت با ارسلان و در دسترس نبودن ایشان از طریق تلگرام سوالات خود را برایش مطرح کردم:

۱. با توجه به اینکه خانواده این دختر يك خانواده آسیب پذیر و فقیر بوده اند، لذا عملا توانایی کمک برای بهبود وضعیت این کودک نداشتند، برای همین حتی اگر می‌خواستند هم باز هم مانعی بر سر راه بهبود شرایط کودکشان بوده اند.

۲. اولاً ما شهروندان نباید برچسب بزنیم و نگاه کلیشه‌ای توام با ترحم به این عزیزان داشته باشیم. دوم آن‌که می‌توانیم يك بسیج عمومی از همیاری مردمی برای اشتغال و توانمندسازی این زن داشته باشیم، به فرزندانش همچون فرزندان يك خلافکار ننگریم با همیاری مردم نگذاریم فرزندانش جا پای پدرشان بگذارند و حداقل اگر مرهم نیستیم زخمی بر روان زخم خورده اش نباشیم.

۳. سازمان‌های مردمی میتوانند واسط بین این خانواده ها و نهادهای حمایتی باشند.

۴. با توجه به اینکه نهادهایی همچون بهزیستی و کمیته امداد زیر نظر دولت در حال فعالیت هستند لذا دولت می‌تواند از طریق این دو ارگان مشکلات بسیاری را کاهش دهد.

۵. ما به مردمی مشارکت‌جو، همیار و آگاه نیاز داریم؛ در این صورت است که کودکان دیگری سرنوشتی مشابه سرنوشت زهره نخواهند داشت.

نگار ۲۵ سال دارد و پرستار بخش آی سی یو بیمارستان است. ظهرو قتی برای ملاقات یکی از دوستانم که بستری شده بود به بیمارستان رفته بودم، با نگار صحبت کردم:

۱. اینکه ازش حمایت کنند. الان باید کاری کنند تا اعتماد به نفسش زیاد شود. امید به آینده و امید به زندگی را در وجودش افزایش دهند.

۲. اینکه این افراد را از خودمان بدانیم. بچه هایشان را مثل بچه های خودمان ببینیم. نگذاریم احساس تنهایی کنند و از اجتماع فراری شوند. به چشم بد و زن خراب نگاهشان نکنیم و حتی برخورد ترحم آمیز نداشته باشیم.

۳. باید از این نوع افراد حمایت کنند. شیوه های درست زندگی کردن را به آنها آموزش دهند. رفتاری توام با عشق و محبت در برابر آنها داشته باشند و از این افراد سوء استفاده نکنند.

۴. با در اختیار گذاشتن امکانات در اختیار این افراد از بروز چنین مشکلاتی جلوگیری کند. اشتغال زایی مهمترین کاری است که دولت توان و وظیفه انجام آن را دارد.

۵. کل مردم دنیا باید این قبیل افراد و خانواده هارا به چشم انسان ببینند نه چیز دیگر.

دولت باید جلوی چنین ازدواج‌هایی را بگیرد. برای این کار باید قانون محکمی وضع کند و لازم است یک نظارت قوی و ضمانت اجرایی پشت این قانون باشد.

همه مردم باید بخواهند تا ازدواج اجباری کودکان پایان یابد.

داستان دوم: دختری از مشهد

سمانه دختر بزرگ خانواده است و وظیفه او در مواقعی که مادر جهت تکدی‌گری خانه را ترک می‌کند، نگهداری از بچه‌های کوچک‌تر است. او در ۱۳ سالگی و بر طبق رسوم و اصرار خانواده و به دلیل نبود امکان تحصیل (به دلیل نداشتن مدارک هویتی معتبر) تن به ازدواج می‌دهد. در سن ۱۵ سالگی پس از تحمل دو بار سقط جنین و ضرب و شتم‌های شدید همسرش، از او جدا می‌شود و به خانه مادرش بازمی‌گردد. خواهر سه ماهه سمانه بر اثر عوارض تنفسی ناشی از استنشاق مکرر دود مواد قوت می‌کند. پس از اطلاع بهزیستی از شرایط این کودکان، مددکاران این سازمان به محل زندگی آنان سر می‌زنند و اقدام به بررسی خانه و وضعیت آنان می‌نمایند. مادر که احساس خطر می‌کند، با کمک یکی از آشنایان به سرعت به تهران سفر کرده و در یکی از محلات حاشیه تهران خانه‌ای اجاره می‌کند.

پاسخ‌ها

تربا، دانشجوی افغان که برای تحصیل در رشته ی اقتصاد به ایران آمده است، طوری

جواب سوالهای مرا می دهد که معلوم است مدتها دغدغه ذهنی اش بوده است:

۱. نباید دختران را در سنین کم مجبور کنند تا با مردانی ازدواج نمایند که از لحاظ سن از آنها بزرگتر هستند. به نظر این دختران در خانواده های شان توجه کنند. به جای فکر کردن به ازدواج آنها به تحصیل آنها فکر کنند و برای ادامه تحصیل از نهادهای تعاونی و دولتی درخواست کمک کنند.

۲. معضل ازدواج زود هنگام صرفاً يك معضل فردی و خانوادگی نیست، بلکه به دلیل پیامدهای زیانبار اجتماعی، مربوط به کل جامعه تلقی می گردد و راه حل اجتماعی نیز می طلبد: آگاه کردن مردم از پیامد های منفی ازدواج در سنین پایین مانند موانع تحصیل، عقب ماندگی جامعه و...

همچنین معرفی این نوع افراد به نهاد های خیریه .

۳. چون بیشتر عامل تکمیل کننده ازدواج کودکان را می توان فقر اقتصادی، فرهنگی و عدم باورمندی خواند، همه موارد دست به هم داده تا ما اطفال متأهل داشته باشیم. ان جی او ها می توانند این جور خانواده ها را بررسی کرده و هزینه تحصیل، خوراک و لباس آنها را به عهده گرفته و با همکاری هم، از این نوع ازدواج ها جلوگیری کنند.

۴. برای محو این مشکلات باید به توسعه اقتصادی، رفع بیکاری و اشتغال زایی توجه جدی صورت بگیرد. دولت باید تمام افرادی که در این قضا یا دخالت دارند را تحت پیگرد قانونی قرار دهد.

۵. در کل دنیا ازدواج های در سنین پایین را نقض حقوق بشری دختران می خوانند و می گویند برای جلوگیری از این عمل باید تمام اقدامات لازم انجام شود.

سمیر ۲۵ ساله اهل سیستان و بلوچستان و دانشجوی دانشگاهی در مشهد است. با کمبود امکانات اولیه زندگی کاملاً آشناست ولی با شنیدن داستان به فکر فرو می رود و آهی عمیق می کشد و جواب سوالات مرا می دهد:

۱. مسلماً باید محل زندگی خود را تغییر دهند.

۲. شهروندان باید رفتار خود را در مواجهه با این افراد اصلاح کنند تا آنها مجبور به دوری از جامعه نباشند. کمک به نهادهایی که فرآیند شناسایی خانواده های محروم را انجام می دهند نیز یکی دیگر از وظایف هر شهروند است.

۳. شناسایی و اقدام به درمان و حمایت از آنها تا به حال قبلی بازگردند و البته فرهنگ سازی.

۴. دولت باید تا حد امکان سازمان های حمایتی به وجود بیاورد و از آن ها پشتیبانی کند.

۵. هر کسی با هر توانی که دارد با نهادهای مردمی و دولت همکاری کند.

مجید، ۲۴ ساله، کارشناس مهندسی برق که در حال حاضر کارپرداز يك شركت مهندسی مشاور است. با طمأنینه و بسیار شمرده سخن می گوید:

۱. خانواده می تواند از نهادهای حمایت کننده مانند کمیته امداد یا بهزیستی کمک بگیرد.

۲. به نظر من شاید نتوانیم برای این خانواده ها کاری انجام دهیم! اما می توانیم در صورتی که سرپرستی بچه ها از خانواده سلب شده باشد، سرپرستی آنها را قبول کنیم

۳. اطلاع دقیقی ندارم که ان جی او ها چه وظایفی دارند یا در مقابل این کودکان چه وظایفی را دنبال می کنند.

۴. دولت فکری به حال این قبیل از مسائل نمی کند.

۵. در این مورد هم نمی دانم، اینکه وظیفه ی مردم در دنیا چیست، نمی توانم پاسخ دقیقی بده.

ما اکنون در مقابل بچه هاش مسئولیم.

باید حمایتشون کنیم، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. سعی کنیم فقر مادی و معنوی باعث نشه که بچه هاش هم به سرنوشت خودش دچار بشن و اینکه به ان جی او ها کمک کنیم. چون ان جی او ها محبوبیت و مقبولیت بیشتری بین مردم دارن.

دلیلش هم اینه که از دل مردم بلند شدن.



میترا مترجم زبان روسی است و با توجه به علاقه اش به ادبیات و نویسندگی، اوقات بیکاری خود را اغلب می نویسد. در تماسی که با او داشتم، جواب سوالات را این طور داد.

۱. خانواده به عنوان اصلی ترین نهاد تربیت کودکان و تعیین سرنوشت آنان قطعا دارای نقشی کلیدی است و قاعدتاً مسئولیت تربیت، آموزش و ابراز مهر و محبت و تأمین مسائل مالی کودکان را بر عهده دارد. و طبیعتاً حمایت از کودکان نیز چه از لحاظ مادی و چه معنوی امری ساده و مشخص است.

۲. ان جی او ها به عنوان نهادهای یاری رساننده به این افراد می توانند این افراد را شناسایی کرده و جمع آوری کنند و با ارائه مشاوره و نیز کمکهای مالی هدفمند، در ساختن آینده ای بهتر برای این افراد شریک شوند.

۳. به نظر بنده وظیفه ما به عنوان شهروند شناسایی این افراد و معرفی آنان به ان جی او ها و موسسات خیریه و یا در حد توان کمک های مالی هدفمند و تأمین هزینه های تحصیل یا مداوای بیماری این افراد می تواند باشد.

۴. وظیفه دولت حمایت از ان جی او ها و موسسات خیریه ای که به این امر اختصاص دارند و همچنین قرار دادن بخشی از بودجه برای شناسایی و جمع آوری و کمک به تأمین هزینه های بیماری این افراد و ایجاد مدارسی مخصوص برای آنهاست. همچنین آگاه ساختن خانواده های آنها و به طور کلی تلاش برای از بین بردن فقر در جامعه است .

۵. همان وظیفه شهروندان.

ایمان، ۳۴ ساله، فوق لیسانس گردشگری، مترجم و مؤلف کتاب است. شاید به همین خاطر، جواب سوالات را با شرح و بسط کامل بیان می کند:

۱. به نظر شما خانواده ای که در متجارب اعتیاد غوطه ور شده است، می داند وظیفه چیست؟ یا می داند مسئولیت در قبال فرزندى که به دنیا آورده است یعنی چه؟ شاید بهترین راه برای این خانواده ها جلوگیری از بارداری و در نهایت جلوگیری از بازتولید فقر باشد.

۲. حقیقتش این است که حتی ما شهروندان هم نمی دانیم وظیفه ما در مقابل این بچه ها چیست. در ذهنمان کمتر به چنین چیزی فکر کرده ایم .

۳. سازمان های عام المنفعه حتما کارهایی را انجام داده اند. اما این فعالیت ها آنقدر ساکت و بی خبر دنبال شده است که عموم مردم دقیقاً نمی دانند چطور يك سازمان مردم نهاد کمک می کند. آیا کمک مالی می شود؟ از خانواده ها چطور حمایت می شود؟ من به عنوان يك شهروند با سازو کارهای دقیق فعالیت ان جی او ها آشنایی کاملی ندارم.

۴. دولت باید نهاد قانون گذار باشد. مدتهاست که بحث کودکان بدسرپرست یا فاقد هویت به عنوان يك معضل دیده می شود. اما هم چنان خلاء قانون در این زمینه دیده می شود.

۵. صحبت کردن در ارتباط با وظیفه مردم دنیا، يك جور آرمانگرایی ست. اگر بخواهیم در موردش حرف بزنیم کاملاً انتزاعی می شود.

احسان در دانشگاه طراحی شهری تدریس می کند و تحصیلات تکمیلی خود را در خارج از کشور گذرانده است. او چند سال در اطراف شهر فعالیت کرده و به خوبی با مناطق حاشیه آشنایی دارد.

۱. این خانواده اگر می توانستند مسئولیتشان را درست انجام می دادند و اجازه نمی دادند کار به اینجا برسد. شرایط خاص این خانواده ها، آنها مجبور می کند که تصمیمات این چنینی بگیرند.

۲. ما نمی توانیم دخالت مستقیم در زندگی خصوصی این افراد داشته باشیم. تنها کاری که می توانیم انجام دهیم معرفی این خانواده ها و تخلفاتی که می کنند به سازمانهای مربوطه است.

۳. اولین وظیفه، شناسایی این اقشار است و معرفی به سازمانها و ادارات حمایت کننده تا خانواده تحت پوشش قرار گیرد و یا سازمانهای حمایتی خصوصی که بودجه های مخصوصی برای این موارد دارند که آنها از کودکان در مقابل خانواده هایشان حمایت کنند و حتی بچه هایشان را از آنها بگیرند.

۴. حمایت از ان جی او های مردمی که در این زمینه کار می کنند، حمایتهای مادی و معنوی و همچنین دادن اختیارات قانونی به آنها که این ان جی او ها بتوانند با آن اختیارات از این فرزندان حمایت کنند

۵. یکی از کارها حمایت از ان جی او های داخلی ای است که دارند با همکاری با سازمان ملل کمک می کنند و در اختیار گذاشتن بودجه ها و خدمات و امکانات.



نوعروسان عروسک به دست

نگاهی نزدیکتر به وضعیت ازدواج در پنج شهر مشهد، تبریز، کرمانشاه، ساری و قم
مبثنی بر پژوهش های صورت گرفته در سمینار «ازدواج کودک در سکونتگاه های فقیرنشین»

تصویر: آذیناهاشمی مقدم

در خانواده های بلوچ، خانواده پسر از خانواده دختر اجازه می گیرند. با اقوام و بستگان می روند و با تعیین مهریه و سکه ها عقد می کنند. مراسم عروسی بلوچ ها در این مناطق تحت تأثیر فارسیها قرار گرفته است. اینها در شرایط معمولی خانواده است و به میزانی که معضلات خانواده بیشتر می شود، پابندی به این مراسم نیز کمتر می شود. ازدواج زودهنگام برای بلوچ ها امری بسیار عادی تلقی می شود. در فارس ها از دلایل ازدواج کودک اول از هر چیز به مشکلات اقتصادی خانواده می توان اشاره کرد که با ازدواج زود هنگام فرزندان، به ظاهر بار مالی خانواده را کم می کنند. اعتیاد خانواده نیز از دلایل پر رنگ است. ازدواج در فارسها در این محلات با شیوه خواستگاری سنتی انجام می شود. مهریه را داماد تعیین می کند. تهیه مسکن و چند تکه وسیله سنگین با خانواده داماد و جهیزیه با خانواده عروس می باشد. که در این خانواده ها اغلب دختر، برای تهیه جهیزیه، مجبور به کار می شود. فارسهای این منطقه حساسیت بیشتری برای ازدواج نکردن کودکان خیلی کوچک نشان می دهند؛ اما این حساسیت نیز در خانواده هایی که معضلات زیادی دارد مطرح نیست. در خانواده های افغانستانی این منطقه معمولاً مهریه در ابتدا پرداخت می شود. مهریه می تواند از مبلغ کم تا ۲۰ یا ۳۰ میلیون تومان باشد و گاهی داماد مجبور می شود قرض کند و این مبلغ را بپردازد تا خانواده عروس اجازه ازدواج بدهند؛ ولی این موضوع هم در خانواده هایی که درگیر معضلات و آسیبهای اجتماعی هستند، متفاوت است. کودکان بدون اوراق هویتی متولد می شوند و ازدواج آنها در سن پایین نیز ثبت نمی شود؛ کودکی که به دنیا می آورند نیز بدون اوراق هویتی متولد می شود و این چرخه مدام تکرار می شود.

روزی آمد که همه چیز رنگ باخت. دختر کمان رویایش شکست و فرو ریخت. به ناگاه، خود را بر سر سفره و لباسی سفید بر تن دید: عروس خطابش کردند.

رویای ناتمام

محیا واحدی



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم... این دو همیشه حاضرند؛ اگر غایب باشیم، ظلمت فزونی می گیرد!

زیبا، دختری بود که از ۱۲ سالگی با او آشنا شدیم. در حالی که خانه علم آمد که مدرسه نمی رفت و از همه گریزان بود. تلخی آدم ها و روزگار به جانش نشسته بود. روزها، ماهها و سالها گذشت تا به خودش و دیگری اعتماد کرد و باور و امید در او زنده شد. به مدرسه رفت و در هنر، ورزش و درس خوش درخشید. چشمانش به روشنایی مسیری که در آن پرتوان قدم نهاده بود، پرفروغ گشت. چهارده سال بیشتر نداشت، ممتاز در خانه علم و مدرسه و شبیه يك مددکار کنار کودکان دیگر. اما روزی آمد که همه چیز رنگ باخت.

دختر کمان رویایش شکست و فرو ریخت. به ناگاه خود را بر سر سفره ای دید با قبایی سپید، بر تن و عروس خطابش کردند. زیبا که قبای درس، مدرسه، هنر، کاپیتانی تیم والیبال را خوش به قامتش دیده بود، حال به یکباره تنها به خاطر آنکه در ازای عروس شدنش به پدرش زن می دادند محکوم به ازدواج با مردی شد که عدد سنش در کنار سن زیبا بدقواره بود. همه چیز این داستان برای زیبا بدقواره و غیر قابل فهم بود، از این روی مقاومت پیشه کرد. به واسطه اصرار به مقاومت در برابر این ازدواج، کتک خورد و زخم های تنش، تحقیر شدنش، له شدن و نادیده گرفته شدنش او را به فرار واداشت. تنها برای فرار از اجبار، کتک و حقارت با تنی زخمی و چشمی گریان، با پسری که دو سال به زحمت از خودش بزرگتر بود ازدواج کرد. پذیرفت که باید همه ی آنهايي که دوست می داشت را به رویایی در خواب بسپارد و هر آنچه را که خوشحالش می کرد را به خاک بسپرد. خاطره ی مدرسه رفتنش، خانه علم و دوستانش، بازی کردن و کودکی اش، خواهر و برادرش، همه را پشت سر گذاشت. سنت، قانون خانه و خانواده اش او را به این منزل رساند و از داغ رفتنش، بر چشمان ما که خواب زده و پریشان به دنبال رویای آمدن زیبا با لباس مدرسه به خانه علم با چشمانی پر از شوق بودیم، جز نگاهی خشکیده به در باقی نماند.

قصه پاورقی«**یاغیون**»:

به بچه‌ها هم توصیه می‌کردیم جاهایی که خطرناك است نروند و اگر این آدم‌ها را دیدند فرار كنند، یا از يك نفر قابل اطمینان كمك بخواهند و

روستای یایچی؛ واقع در عجب شیر

دختر در یازده سالگی و پسر در پانزده سالگی ناچار به تشکیل زندگی مشترک می‌شود. اگر برای يك دختر تا پانزده سالگی خواستگاری نیایند، دیگر «خواهان» ندارد؛ اما دخترانی که از قضا خواهان داشته اند، از ازدواج در سن کم بسیار ناراضی‌اند. به ادامه تحصیل در مدرسه و دانشگاه علاقه دارند و به ازدواج از ۲۵ سالگی به بالا تمایلند؛ ولی هم امکانات کافی برای ادامه تحصیل در مقطع راهنمایی به بعد را ندارند(برای ادامه تحصیل باید به مدرسه شبانه در شهر عجب شیر بروند) و هم خانواده ها معتقدند دختران باید ابتدا عقد کنند و شخصی را به همسری خود بپذیرند و سپس به بلوغ جنسی برسند. به اصطلاح خودشان دختر می بایست پیش از اینکه «چشم و گوشش باز شود ازدواج کند».

روستای تازه کند آخوندمرند

گستره سن ازدواج متغیر است: از ۱۲ سالگی تا ۲۵ سالگی. در موارد محدودی ازدواج ۹ سال و بالای ۲۵ سال هم وجود دارد. دخترانی که در سن ۱۲ تا ۱۵ سالگی ازدواج می کنند، هیچ گونه اطلاعی درباره زندگی مشترک، تشکیل خانواده و روابط زناشویی ندارند. تنها دلیل ازدواج آنها تجربه يك اتفاق جدید و در پاره‌ای از موارد برطرف کردن کمبود های عاطفی است که در خانواده دارند. مهمترین عامل، ایجاد يك تنوع و هیجان در زندگی‌شان است: «می‌خواستم عروس بشم، فکر می کردم قسط همین‌ه». در زنانی که در سنین پایین ازدواج کرده‌اند و در حال حاضر بالای ۳۰ سال هستند، طلاق عاطفی بسیار دیده می‌شود. کودکانی که به اختیار در زیر سن ۱۵ سال ازدواج می کنند، در سال اول زندگی، آسیب های روحی را که ناشی از روابط جنسی است تجربه می کنند.

روستای الامق

در ۱۱ سالگی عقد جاری می‌شود و دختر و پسر در ۱۷ سالگی زندگی خود را آغاز می‌کنند. با اینکه با تمایل خود در سن کم ازدواج می‌کنند، بعد از گذر ۳ تا ۴ سال، از ازدواج زودهنگام خود پشیمان می‌شوند.

روستای پیر بالا

فرهنگ گ حاکم، مشوق ازدواج در سن ۱۲ سالگی است و معمولا دوران عقد طولانی مدتی ندارند و حدود يك سال بعد وارد زندگی مشترک می‌شوند.

درنواحی حاشیه نشین شهر کرمانشاه گروه هایی از قوم لك و كُرد به دلیل قعر مالی و فرهنگی، سنت ها و باورهایی در خصوص ازدواج در سن پایین دارند که اغلب دختران از سن ۱۴سالگی و پسران ۱۹سالگی ازدواج می‌کنند. اکثر ازدواج ها در این مناطق به دلایل قعر مالی، اعتیاد خانواده، عدم قدرت تصمیم گیری دختران می‌باشد. دختر برای رهایی از شرایط و اوضاع نامناسب خانواده پدري و به امید بهبود زندگی، تن به ازدواج می‌دهد. اکثر ازدواج ها در این فرهنگ، به دلیل تعصبات قومی و بدون شناخت قبلی دختر و پسر از یکدیگر صورت می گیرد .

بررسی ازدواج کودکان در حاشیه شهر قم در واقع بررسی ازدواج کودکان در کشور است؛ چرا که از مهاجران کرد، لر، ترک، افغانستانی و دیگر اقوام در حاشیه شهر قم جمع شده اند و در این حاشیه‌ها چندان خبری از اهالی بومی قم نیست. بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که اقوام لر ، ازدواج دختران را در سنین بسیار پایین اصل می‌دانند و از دختری که به سن ۱۸ سال رسیده و ازدواج نکرده است با عنوان «ترشیده» یاد می‌کنند. ازدواج در سنین ۱۱ و ۱۲ سال در بین اقوام لر بسیار طبیعی است و انتخاب نیز از سوی خانواده صورت می‌گیرد و دختر باید تبعیت کند.

در مورد مهاجران افغانستانی رسوم متفاوتی وجود دارد؛ تعدادی از خانواده هایی که به رسوم قدیمی پایبند هستند، دختران خود را در سنین پایین در ازای پول می‌فروشند که اختلاف سنی های بسیار زیاد در این موارد وجود دارد.



در میان مناطقی که در ساری مورد مطالعه قرار گرفت بیشترین جامعه آماری متعلق به منطقه غربت نشین نوبنیاد و غفاری است. در محله غفاری، سن متداول ازدواج دختران و پسران ۱۱ تا ۱۵ سال است. ازدواج کودک را می‌توان از يك جنبه به دو دسته کلی تقسیم کرد:

ازدواج اجباری: بدون در نظر گرفتن خواست و علاقه فرزندان و صرفا بر اساس تصمیم سرپرست

ازدواج خودخواسته: تن دادن کودک به ازدواج با خواست و علاقه خود

با اینکه واژه ی خودخواسته در ظاهر نشانگر تصمیم و اراده خود فرد در انجام عمل هست؛ ولی در واقع این خواست ظاهری برخاسته از فرهنگی است که فرد را به سوی ازدواج زودهنگام سوق می‌دهد.

شماری از دلایل تمایل به ازدواج در سنین کودکی در این محلات به شرح زیر است:

بلوغ زودرس: رویارویی فرد از دوران کودکی با مسائل جنسی، سبب بلوغ زودرس کودک می‌شود. عموما دختران و پسران در این محله ها از سنین ۸-۹ سالگی به یکدیگر علاقه مند شده و نسبت به هم نگاهی جنسی دارند.

علاقه به مستقل شدن و دور شدن از شرایط بد خانواده: با وجود مسائلی چون قعر مالی، اعتیاد، خشونت و... در فضای خانه، کودکان تمایل دارند هر چه زودتر از خانه دور شوند و سریع ترین و در دسترس ترین راه برایشان ازدواج است.

سنت ها و باورهای اجتماعی: فرهنگ غربت، نمی‌پذیرد که دختری به سن ۱۸ سالگی برسد و ازدواج نکرده باشد. گویی زنان در این جوامع تنها با ازدواج و فرزندآوری است که هویت می‌گیرند و عموما نقشی جز این برای زن متصور نمی‌شوند. چنان‌چه بارها در طول تحقیق و مصاحبه‌های مرتبط با سمینار جمعیت امام علی(ع) پیرامون ازدواج کودک، زنان مختلفی این موضوع را مطرح کردند که اگر ازدواج نکنیم چه کار کنیم؟ کار دیگری از دستان بر نمی‌آید...

سواد آموزی و ادامه تحصیل: این موضوع که می‌تواند عاملی بازدارنده برای ازدواج زودهنگام کودک باشد، در فرهنگ غربت مسئله حائز اهمیتی به شمار نمی‌آید. عواملی چون اعتیاد، قعر مالی خانواده، نیاز به کار کودک، ناتوانی در تأمین مخارج تحصیل، دور بودن محل تحصیل از محل زندگی، علاقه نداشتن کودک به درس و... سبب عدم ورود به مدرسه یا ترك تحصیل می‌شود و بنابراین مانعی بر سر راه ازدواج به حساب نمی‌آید.

در فرهنگ غربت فاصله چندانانی میان کودکی و ازدواج وجود ندارد. به همین دلیل فرد زمان بسیار کمی برای کسب آمادگی جهت ایفای نقش همسری و به تبع آن نقش مادری و پدري دارد. از آنجا که دختران از همان ابتدای کودکی در این محلات وظایفی نظیر رسیدگی به امور منزل، نگهداری از فرزندان کوچکتر خانواده، نظافت و طبخ غذا را به عهده دارند، تا حدی با وظایف همسری تعریف شده در این فرهنگ آشنا می‌شوند؛ ولی وضع در مورد پسران کاملاً متفاوت است و قبل از ازدواج مسئولیت خاصی به عهده ندارند و يك مرتبه وارد زندگی بزرگسالی می شوند. به همین دلیل تا سالیان بعد از ازدواج، مرد ممکن است شغلی نداشته باشد و همچنان به همراه خانواده خود در منزل پدري سکونت داشته باشد. در این صورت استقلالی که دختر و پسر به امید دستیابی به آن زندگی خود را شروع کردند، تحقق نمی‌یابد.

به دلیل وجود مسائلی چون قعر مالی و فرهنگی، عدم آگاهی، بی سوادی و... هر رابطه جنسی ممکن است به بارداری منجر شود و بهتر است بگوییم در این مناطق، هیچ اقدامی برای کنترل تعداد فرزندان صورت نمی‌گیرد. بنابراین کودکانی زاده می‌شوند که والدینشان، خود هنوز کودک بوده و توانایی تصمیم گیری درست و منطقی را در مورد مسائل فرزندانشان ندارند.

نکته مورد توجه دیگر اینکه درگیری والدین با اعتیاد و قعر موجب می‌شود والدین به راحتی فرزند خود را رها کنند و مسائلی چون امنیت، آرامش، تحصیل و آینده کودک مباحث بی‌اهمیتی تلقی شود و کودک در خانه اقوام و آشنایان زندگی کند. در این صورت خانواده، به جای آن‌که محیطی امن برای رشد و شکوفایی فرزندان باشد، خود اولین دلیل نا امنی و سرگردانی کودک می‌شود.

در میان غربتی ها اگر زنی در سال های اول ازدواجش فرزندی به دنیا نیاورد، عیب آن زن به حساب می‌آید. تصور کنید دختری که در سن ۱۳ سالگی ازدواج کرده و فرزند اولش را در سنین ۱۴ یا ۱۵ سالگی به دنیا آورده است، چه آسیب های جسمی و روحی عمیقی را متحمل می‌شود. حال آن‌که مسئله به همین جا ختم نمی‌شود و معمولا يك یا دو سال بعد، فرزند دوم این مادر کوچک نیز به دنیا خواهد آمد! یعنی این کودک تا قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی و کسب توانایی جسمی لازم، دو بارداری و زایمان و احتمالا چند سقط جنین را تجربه کرده است. به‌طور کلی می‌توان گفت بیشترین آسیب ازدواج کودک متوجه زنان و فرزندانی است که حاصل از این ازدواج هستند. زنانی که دوران کودکی را سپری نکرده و مادر شده‌اند و بالطبع اصول مادری را نیاموخته اند. کودکانی که به دلیل نداشتن سرپرستی مناسب به حال خود رها شده و هیچ تصویر روشنی از زندگی پیش رو نخواهند داشت.

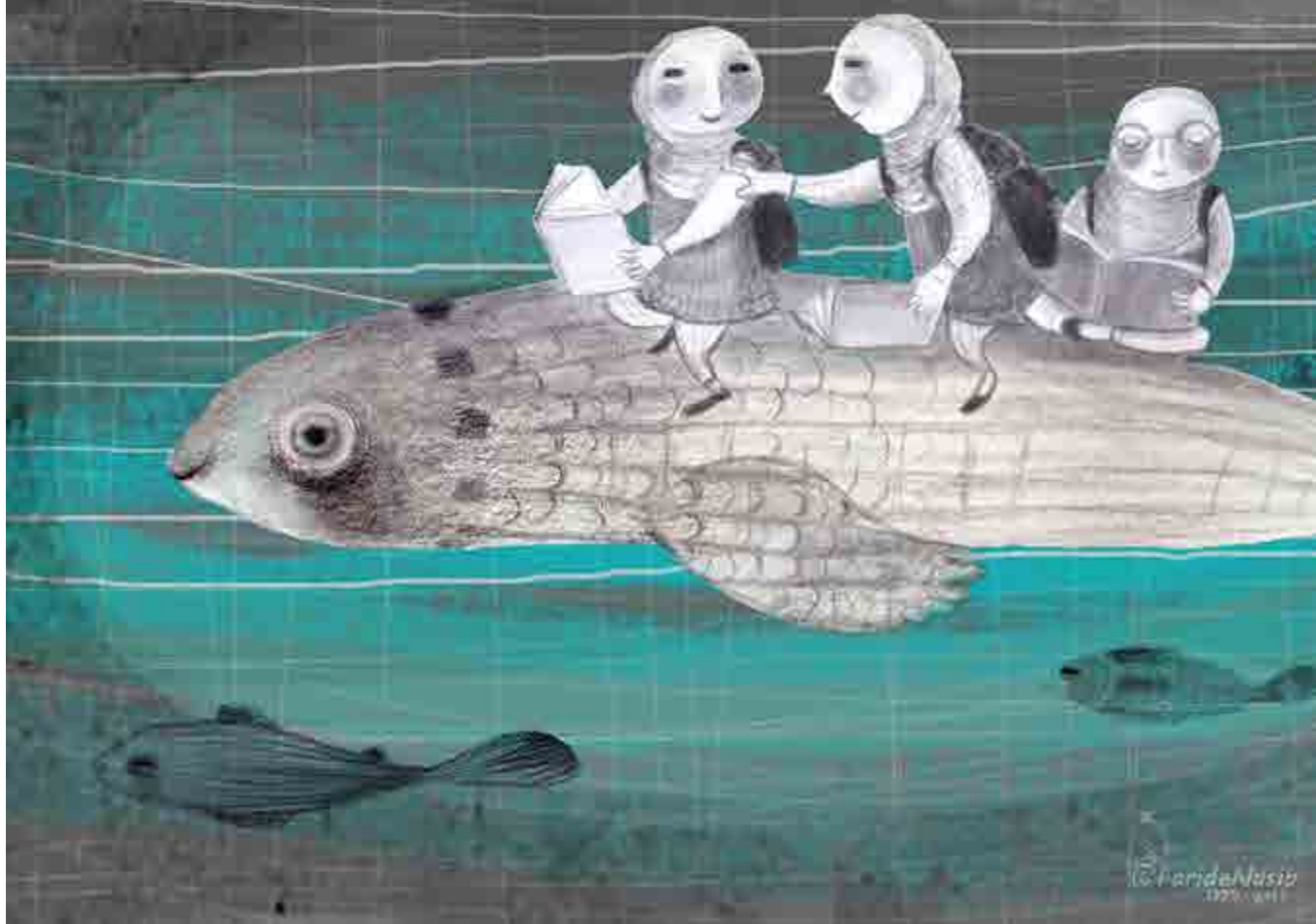


نگاهی به پژوهش جمعیت امام علی(ع) پیرامون ازدواج کودک

جغرافیای کودک همسری در پهنه ایران

زهرا کهرام

دبیر سمینار «بررسی عوامل و پیامدهای ازدواج کودکان در سکونت گاه های فقیر نشین کشور»



تصویر: ز. فریده نصیری

همه مردم باید بخواهند تا ازدواج اجباری کودکان پایان یابد.



از سال ۱۳۹۲ سمینارهای تخصصی جمعیت امام علی (ع) در زمینه های مختلفی همچون کودکان کار و خیابان، اعتیاد کودک و ... برگزار شده و امروز یکی دیگر از مسائلی که ما در اجتماعمان هر روز با آن درگیر هستیم و نباید در مقابل آن سکوت کنیم مسئله ی نگران کننده ازدواج کودکان در کشور است.

متأسفانه ما هر روزه در خانه های ایرانی جمعیت امام علی (ع) با پرسش هایی مواجه هستیم که جوابی برایشان نداریم. هنگامی که فرزندانمان از داغ گذاشتن والدین و کار اجباری و تعرض های هر روزه به ما می گویند با زبان قاصر خود در می مانیم، چه برسد به روزی که نازنین سر کلاس نیامد و فهمیدیم دخترک پنج ساله ی ما نامزد کرده است. روزی که مهدی سیزده ساله بر خلاف میلش به ازدواج در آمد و در حالی که هنوز کودک بود بار خانواده ای را بر دوش گرفت و لیلای یازده ساله ای به نام ازدواج در ازای پول رهن خانه به مردی فروخته شد.

این مسائل که هر روز به دلایل مختلف و با نام ازدواج با آن رو به رو می شویم ما را بر آن داشت تا بررسی تخصصی از این مسئله به عمل بیاوریم. به همین منظور سمیناری تخصصی با عنوان «بررسی عوامل و پیامدهای ازدواج کودکان در سکونت گاه های فقیر نشین کشور» در آذر ماه ۱۳۹۵ در دانشگاه علم و صنعت برگزار گردید، که گزارش این سمینار در این شماره آمده است .

طبق آمار رسمی سازمان بهزیستی کل کشور ۱۷ درصد ازدواج دختران در ایران پیش از رسیدن به ۱۸ سالگی بوده و طبق تازه ترین آمار ثبت شده در سازمان ثبت احوال کشور که بر اساس آمار ۹ ماهه ی اول سازمان ثبت احوال ایران در سال ۹۴ است بیش از ۵ درصد زنانی که در این مدت ازدواج کرده اند کمتر از ۱۵ سال سن داشته یعنی ۲۸ هزار و ۲۴۲ نفر قبل از رسیدن به ۱۵ سالگی ازدواج کرده اند و بیش از ۲۰۴ هزار ازدواج دختران در سنین ۱۵ تا ۱۹ سال در این دوره از سال ثبت شده است. این در حالیست که این آمار تنها آمار ازدواج های ثبت شده در دوران کودکی است و بسیاری از این ازدواج ها به صورت غیر رسمی بوده و به ثبت نمی رسند.

کودکان بی شناسنامه، نتیجه ازدواج های ثبت نشده کودکان



مطالعات و شواهد موجود نشان می دهد که ریشه بسیاری از معضلات زنان به ازدواج آنها در سنین کودکی باز می گردد از جمله این معضلات می توان به رشد بی رویه ی جمعیت بدون اوراق هویتی در مناطق حاشیه، ثبت نشدن ازدواج ها و شیوع پدیده ی کودک کار اشاره کرد.

ازدواج در سنین کودکی در کشور ما علل گوناگونی دارد که از جمله آنها می توان به ارزش های سنتی و مذهبی در راستای حفظ آبرو و شرف خانوادگی، آسیب های اجتماعی خانواده از جمله فقر، محرومیت از تحصیل، اعتیاد و مهاجرت و در راستای کاهش بار اقتصادی و تامین هزینه های ناشی از اعتیاد خانواده اشاره کرد.

همچنین ازدواج کودک می تواند پیامدهای سنگینی به بار بیاورد. در نگاهی اجتماعی ازدواج کودک می تواند منجر به ثبت نشدن ازدواج ها و در نتیجه نداشتن اوراق هویتی، ظهور پدیده کودک بیوه، خشونت خانگی و همسر آزاری، رشد بی رویه جمعیت پنهان در مناطق حاشیه، تن فروشی، فرار از خانه، محرومیت تحصیلی، فاصله سنی زیاد با همسر، نداشتن مهارت برای ورود به بازار کار، نداشتن مهارت فرزندپروری، بازتولید چرخه فقر و چرخه کار کودک و چرخه ازدواج کودک و... شود .

همچنین مطالعات نشان داده که ازدواج در سنین کودکی می تواند پیامدهای جسمی نامناسبی چون افزایش سقط، زایمان زودرس، افزایش تولد نوزادان کم وزن در سنین نوجوانی، فشار زیاد برای بارداری، حاملگی و سایر بیماری های مرتبط با HIV مثبت، افزایش آسیب پذیری در برابر انزوای اجتماعی، بلوغ زودرس، سوء تغذیه، شاخص و توده ی بدنی پایین، قند کو تاه، لگن باریک، زایمان طولانی، خونریزی شدید، عدم آگاهی از بهداشت باروری و تنظیم خانواده و ... نیز برای فرد داشته باشد.

از پیامدهای روانی ازدواج کودک میتوان شیوع اختلالات خلقی از جمله افسردگی، اختلالات اضطرابی، وسواس و اختلالات پانیک، قهقار رسیدن به استقلال شخصی و بلوغ فکری، جدایی از خانواده و دوستان، از دست دادن حمایت آنها و همچنین از دست دادن آزادی تعامل با همسالان و مشارکت در فعالیت های اجتماعی، تضعیف فرصت های رشد و توسعه و طی کردن ناقص مراحل رشد روانی اجتماعی را نام برد.



بچه‌های آسمان

از خیابانهای این شهر می گویند

امن؟

بعد کلاس به مریم گفتم :

«ناتاشا اینا می خوان بر گردن افغانستان. نمی دونم

خوشحال باشم یا ناراحت. افغانستان هنوز امن نیست ...»

مریم نگاهم کرد، بعد رو برگرداند. گفت :

«سرِ چارراهامون مگه برای بچه‌ها امن بود ؟»



جمعیت امداد دانشجویی امام علی (ع) پژوهشی را در خصوص عوامل و پیامدهای ازدواج کودکان در سکونتگاه های فقیر نشین کشور در میان اقوام مختلف انجام داده است. نبود آمار دقیق از ازدواج و طلاق های ثبت نشده در کشور، عدم توجه به جمعیت پنهان در سیاستگذاری های کشور، فقدان بررسی ها و اقدامات لازم در خصوص آسیب های اجتماعی حاصل از ازدواج کودکان، رشد منفی جمعیت در مرکز شهرها و رشد مثبت جمعیت در حاشیه ی شهرها و همچنین کاهش شاخص توسعه انسانی در کل کشور، همه این عوامل باعث شده اند که به اهمیت بررسی مسئله ی ازدواج کودکان در ایران واقف شویم و این موضوع را در دستور کار خود قرار دهیم زیرا در حال حاضر لزوم ارائه راهکارهایی به منظور به حداقل رساندن آسیب های ناشی از ازدواج کودک به ضرورت در جامعه احساس می شود.

پژوهش جمعیت امام علی (ع) با عنوان بررسی عوامل و پیامدهای ازدواج کودکان در سکونتگاه های فقیر نشین کشور، پژوهشی پیمایشی از نوع ترکیبی کمی و کیفی بوده و با هدف بررسی عوامل و پیامد های این گونه از ازدواج و همچنین بررسی مدل های ازدواج کودکان در میان قومیت های مختلف در تابستان و پاییز ۹۵ در ۱۷ استان کشور با کمک بیش از ۵۹۰ نفر از افرادی که تجربه ازدواج در سنین پایین داشته اند انجام شده است.

این پژوهش در استان های قم، خوزستان، سیستان و بلوچستان، تهران، بوشهر، خراسان رضوی، آذربایجان شرقی، گلستان، مازندران، ایلام، اصفهان، هرمزگان، البرز، کرمانشاه، کرمان، زنجان و همدان انجام شده است و موارد مورد مطالعه در آن زنان و مردان کمتر از ۳۵ سالی که قبل از ۱۸ سالگی ازدواج کرده اند، بودند.

تعریف کودک در این پژوهش مطابق با ماده ی یک کنوانسیون حقوق کودک، هر فرد زیر هجده سال کودک است و مطابق با همین کنوانسیون هر رفتاری که به اراده ی کودک یا اراده ی شخص دیگری به رشد طبیعی وی خلل وارد کند ممنوع است.

تعداد زیادی از ازدواج هایی که در سنین کودکی رخ می دهند، به هیچ عنوان ثبت نمی شوند و به همین دلیل کودکان حاصل از این ازدواج ها فاقد شناسنامه بوده و در نهایت به جمعیت پنهان کشور می افزایند، این در حالیست که هر چند در حاشیه ی شهرها ازدواج در سن پایین رواج دارد اما از طرفی در متن شهر و به ویژه در مناطق مرفه نشین سن ازدواج رو به افزایش بوده و بالاتر می رود.

ریشه بسیاری از معضلات زنان به ازدواج آنها در سنین کودکی باز می گردد

بر اساس آمار رسمی ثبت شده بیشترین آمار ازدواج و طلاق کودکان در استان های سیستان و بلوچستان، خوزستان، خراسان رضوی، آذربایجان شرقی و غربی، فارس، زنجان، تهران، همدان و مازندران است.



روایت‌هایی از آغاز زندگی مشترک پنج کودک

بر باد رفته

گرد آوری و نگارش: محمد امین عابدینی

سیاه‌ترین سفید

يك حادثه گنگك، يك لبخند تهوع آورا

دلست میل‌رزد و همه میخندند. باید

بخندد ولسی بغض تمام جانش را گرفته! باز بچگی‌اش گل می‌کند.

لا به‌لای اشك‌هایش در دلش می‌گوید:

كاش دهن زمین همین جا بود و همین حالا فورتم می‌داد! چشم‌های پدرش برای پاره شدن آرزوهایش کافیست!

مادرش می‌گوید حالا بگو! نقش را

قورت می‌دهد و می‌گوید: بله!

بله! تمام شد! تباه شد! شوم‌ترین

شوم اتفاق افتاد – هر چقدر

با قلمم كلنجار رفتم نتوانستم

بنسگارم مبارك‌ترین شوم را! – آری!

باید عزا گرفت این پیوند را!

شك نكید كه این، تنها و قط‌يك

مقدمه از زیباترین حالت این جنایت

بود! در اعماق این نحسی رسوخ

خواهیم كرد و در ادامه می‌خوانیم از

روزهای تاریك كودكانی كه جبر و درد

ازدواج زودرس را با تمام روح و جسم‌شان

بلعیده‌اند! این گزارش‌ها بدون كمك

رسانه‌ها تهیه شده‌اند و شنوندگان و ثبت

كنندگان‌ش، داوطلبان عضو جمعیت امام

علی (ع) بوده‌اند تا شاید چشم‌ها

قبل از خیس شدن، ببینند!

كودكش را به كولی‌ها فروخت و پولش را همراه مهرش خرج اعتیاد كرد!

شهر: اهواز

راوی: محسن خطیبی

در سی‌زده سالگی‌ش راهبی خانه شوهرش شد! پدرش فوق دیپلم داشت و متدیّن بود!

پدری كه هشت ازدواج كرده بود، الهه سی‌زده ساله را به خانه شوهرش فرستاد!

الهه وقتی همراه شوهر معتادش به تهران آمد ادامه تحصیل داد و فارسی را خوب یاد گرفت ولسی ماجرای الهه و اعتیاد شوهرش

تازه شروع شده بود. دخترکی كه جای عشق در خانه شوهرش، مواد می‌دید، راهی نمی‌دید جز دود كردن زندگیش! آنقدر كشید، آنقدر از خود بی‌خود شد تا شوهر معتادش هم تحملش را نداشت و طلاقش داد! با مهر ناچیزش و تك فرزندش راهی خرابه‌های شهر پدریش شد! كودكش را به كولی‌ها فروخت و پولش را همراه مهرش خرج اعتیاد كرد! در همان خرابه‌ها بود

كه اسد به دنیا آمد، اسد سه چهار ساله و بدون شناسنامه حاصل رابطه دوستی مادرش با مردیست كه هیچ‌گاه ما او را ندیدیم...

ما الهه را زمانی دیدیم كه برای بار سوم و این بار از مرد دیگری كه در همان خرابه‌ها با او

دوست شده بود، باردار بود، همه تلاش‌مان را كردیم كه او در بیمارستان زایمان كند و زایمان هم

كرد! زایمانی كه حاصلش بچه‌ای بود كه تنگی نفس داشت و نارس بود، قط و قط به خاطر اعتیاد!

با پیگیری‌هایی كه انجام دادیم او راهی بهزیستی شد و الان زیر سایه پدر و مادر خوبی نفس می‌كشد!

الهه سی‌زده ساله كه بالاترین سواد را در منطقه خودش دارد حالا سی سالش شده و در گرمای شصت درجه اهواز زیر چادری كه گرما را نفس گیرتر می‌كرد دیگر نمی‌تواند در كنار مردهایی كه هر شب كنارشان غرق

در اعتیاد می‌شد زندگی كند!... این روزها الهه به خاطر دزدی‌هایش دارد فرار می‌كند... الهه هر روز فرار

می‌كند! الهه را پدرش فراری داد، شوهرش فراری داد، اعتیاد فراری داد... الهه تنها، فرار نمی‌كند، فرارش دادند!

روایت سوم . زخمی كه می‌سوزد

شهر: هرات (افغانستان)

راوی: روژین کیانی

آنقدر آن روزها برایش تلخ هست كه وقتی روایت‌شان می‌كنند سردی تنش و لرزش دستانش می‌خواهند خفه‌ات

كنند! یاقوت را قبل رسیدن به بلوغ، به پیرمرد شصت ساله‌ای دادند كه مهم‌ترین دلیل زندگیش هوس بود! خانواده یاقوت

نه فرهنگی داشتند و نه پولی! حتماً برای همین بود كه دختر بچه تازه به بلوغ رسیده‌شان باید بچه‌داری می‌كرد!

یاقوت كم‌كم به عظمت رنجش با گذشت زمان بیشتر واقف می‌شد تا این‌كه همراه چهار فرزندش فرار كرد! شاید

هنوز آینده را رنگی می‌دید كه توانست طلاقش را بگیرد و با مردی ازدواج كند كه دوستش دارد، تا با هم راهی ایران شوند!

–كاش می‌شد همین‌جا داستان یاقوت را تمام كرد! – اما این شروع ماجرا بود، وقتی به ایران آمدند دو پسرش را نیارود ولسی دو دخترش را آورد. خودش می‌گفت اگر رهایشان می‌كردم پیش پدر و مادرم سرنوشت‌شان مثل خودم می‌شد!

با افسوس می‌گوید یکی از بچه‌های شوهر اولم در تصادف مرد و بعد بغض می‌كند!

یاقوت هنوز پر از عشق است، حتی حالا كه شوهرش به خاطر ناراحتی اعصابش رهایش كرده – البته خودش می‌گوید در

دعاهای قبیله‌ای فوت كرده – حتی حالا كه با چاقو به دنبال بچه‌هایش می‌افتد و بعد از این‌كه به خودش می‌آید آن‌چنان

در آغوش می‌گیردشان و نوازش‌شان می‌كند كه تو گویی چیزی ورای انسانیت در وجود ارزشمند یاقوت است!

خودش می‌گوید الان خیلی بهتر است، شاید با چاقو به سمت بچه‌هایش حمله كند، شاید روزی بیست قرص بخورد ولی باز بهتری از روزهایی ست كه در تیمارستان بود

و هیچ‌كس حتی نمی‌پرسید كه تو كي هستی یا حالت چطور است؟!

یاقوت دارد می‌سوزد از زخم‌هایی كه خورده، از شب‌هایی كه با زور باید هم خواب پیرمرد شصت ساله می‌شد، از اجارهای

اختیاری، از خیانت شوهری كه هنوز دوستش دارد و نمی‌خواهد قبول كند كه به كشورش برگشته و ازدواج كرده! یاقوت فریاد

يك قتر است، یاقوت عریده يك بی فرهنگی است! یاقوت مهربان دارد می‌سوزد، دارد آب می‌شود در خودش!

روایت دوم . گم‌شده

شهر: بوشهر

راوی: علی برزگر

زمانی كه رویا به عقد شوهر چهل و يك ساله‌اش در آمد، تنها پانزده سال عمر كرده بود! اما هر روز این

پانزده سالش اندازه يك عمر تنها بود، اندازه يك عمر بلا دید، درد كشید، رنج زندگی بدون پدر را لمس

كرد! در همان بهمن ماه ۷۸ كه به دنیا آمد روی دست قتر بزرگ شد و بغض كرد! رویا و پنج برادر و

خواهر بزرگترش هیچ‌گاه در بلادشان توان سر بلند كردن نداشتند؛ چرا كه مادرشان در پنجه سالها قتر و گرسنگی

و نداری، به تن فروختن روی آورده بود و از كوی و برزن سراو دشنام می‌بارید. تا اینکه وقتی رویا ۱۲ ساله

بود، مادرش با مردی كه هفتاد سال سن داشت ازدواج می‌كند تا حرف‌ها و تهمت‌ها تمام شود.

اما حرف‌ها تمام نشد و دردی هم بر دردها افزوده شد. رویا در كنار عروسك‌هایش تنها‌تر از همیشه مورد

تجاوز ناپدیری هفتاد ساله‌اش قرار گرفت! رویا بغض كرد و ساكت‌تر از همیشه شد تا مبادا تهدید پیرمرد

هفتاد ساله بیچاره‌اش كند! خاله و مادر رویا قط‌دیدند كه او بدنش تغییر كرده –كاش کسی روحش را هم

میدید – وقتی همراه خاله‌اش پیش دكتر رفتند فهمیدند باردار است و رویا در دوازده سالگی بچه‌ای به دنیا

آورد كه حتی يك بار هم نگاهش نكرد و هر دو تحویل بهزیستی داده شدند! رویا را شاید بازپروری كردند و

كودك را در آنجا نگه داشتند! رویا به جامعه برگشت در كنار خاله‌ای كه او را به مرد شیشه‌ای چهل و يك

ساله‌ای شوهر داد تا شاید بتواند او را از سرش باز كند! رویا در كنار مادر شوهرش باید زندگی می‌كرد،

در خانه تیمی‌ای كه شده بود مركز تكثیر تمام آسیب‌های اجتماعی! رویا درس خواند اما این روشنائی

دوامی نداشت، رویای هفده ساله متولد هفتاد و هشت آنقدر با شوهرش به خاطر بی‌قیدی‌هایش جدل

داشت، آنقدر پسر‌ها آزارش می‌دادند، آنقدر از اعتیاد شوهرش خسته بود، آنقدر خانه مادر شوهرش

تنگ‌ شده بود برایش، آنقدر خاطرات گذشته روحش را له می‌كرد، آنقدر اتفاقاتی كه برایش نباید

می‌افتاد، افتاد كه امروز متولد سردترین ماه سال در هفده سالگی‌اش تبدیل شده به يك گمشده!

خودش می‌گوید الان خیلی بهتر است، شاید با چاقو به سمت بچه‌هایش حمله كند، شاید

روزی بیست قرص بخورد ولی باز بهتر از روزهایی‌ست كه در تیمارستان بود و هیچ‌كس

حتی نمی‌پرسید كه تو كي هستی یا حالت چطور است؟!



اگر مادر در نه سالگی به آن پیرمرد شیشمای شوهرش نمی‌داد، پدر بالاخره روزی در قماربازی، او را می‌فروخت! خودش که این را می‌گوید!

روایت چهارم . گل یا پوچ ؟ پوچه بابا! پوچ!

شهر: کرمانشاه

راوی: سمیه بیگلری

گلاره قط هفده سالش هست! اعتیاد، ترك اعتیاد، قتل، حبس، روابط نامشروع و جدایی و... این‌ها را تنها و تنها در هفده سال اولیه زندگی‌ش تجربه کرده! پدرش يك قمارباز و مادرش همیشه يك بیچاره بوده! شاید اگر مادر در نه سالگی به آن پیرمرد شیشه‌ای شوهرش نمی‌داد، پدر بالاخره روزی در قماربازی، او را می‌فروخت! خودش که این را می‌گوید! گلاره همراه شوهرش، معتاد شیشه شد اما از او فاصله گرفت، جدا شد حتی با كمك جمعیت امام علی (ع) ترك كرد، ولی دوستی‌اش با آن مرد، يك دور برگردان به ابتدا بود! همه چیز برای گلاره آنقدر بی‌ارزش شده بود كه دوباره به سر خط برگشت، به اعتیاد! این‌بار با تمایلات جنسی‌ای كه تازه داشت به او می‌رسید! مادرش اصلا برایش مهم نبود و مرگ پدرش هم اهمیتی نداشت! گلاره خیلی شب‌ها دیگر به خانه بر نمی‌گشت و مادر بیچاره‌ای كه راهی جز گریه نداشت اصرارهای گلاره را قبول كرد! گلاره دوباره و این بار با خواست خودش همسر پسر شیشه‌ای شد و بعد از يك سال توهمات شیشه، دست در دست گلاره، جنایتی را رقم زدند كه تاریخ می‌تواند بگوید برای آن! گلاره نوزادش را سر برید و يك سال به حبس افتاد و پس از يك سال با رضایت خانواده شوهرش آزاد شد درحالی‌كه همسر معتادش از او طلاق گرفته بود! این روزها دخترك هفده ساله برای خود خانه جداگانه‌ای دارد و می‌گویند سرگرم بی‌بند و باری‌ها و اعتیادش هست! گلاره را بد نبینید، معضل نبینید، بدبختی نبینید! گلاره‌ها چیزی جز این‌ها را یاد نگرفته‌اند! یادشان بدهید! از همان ابتدا یادشان بدهید!

آن روزی که یکی از همان معتادها می‌خواست پروانه قصه ما را دائماً مال خود کند!

همان روزی که پروانه خود را آتش زد که از دست همه راحت بشود، همان روزی که

پروانه در روز خواستگاریش آنقدر در آتش رقصید که جانی برایش نماند!

روایت پنجم . شمع، گل، پروانه

شهر: بوشهر

راوی: علی برزگر

هیچ وقت هیچ کس در هیچ کجا تا قبل از معتاد شدن پدرش، فکرش را نمی‌کرد كه او در روز خواستگاری‌اش خودش را بسوزاند! همه چیز خوب بود همه چیز عالی بود تا زمانی كه پدرش معتاد شد! شاید پدرش هیچ وقت فكر این را نمی‌كرد كه همسرش و پسرش هم پشت سر او جا پایش بگذارند و در این لجن‌زار وارد شوند! به همین خاطر بود كه وقتی در هنگام مصرف دیدشان آنقدر دیوانه شد كه خودكشی كرد! پروانه اما تا كجا باید می‌پرید؟! هر كجا می‌خواست برود دست برادر و مادرش به او می‌رسید! در هفده سالگی به عقد دائمی فروشنده موادی در آمد كه بیچاره‌اش كرده بود و شب روز برایش نگذاشته بود. بعد از طلاقش برادر و مادرش به اجبار به عقد موقت مردهای مختلفی كه اعتیاد تمام جان‌شان را گرفته بود، مجبورش می‌کردند تا اینکه روز چهاردهم فروردین و روز خواستگاریش فرا رسید! آن روزی كه یکی از همان معتادها می‌خواست پروانه قصه ما را دائماً مال خود کند! همان روزی كه پروانه خود را آتش زد كه از دست همه راحت بشود، همان روزی كه پروانه در روز خواستگاریش آنقدر در آتش رقصید كه جانی برایش نماند! پروانه مظلوم و بیست و دو ساله فردای همان روز، بر اثر سوختگی بیش از حد جان داد تا دیگر هیچ كس نتواند اذیتش كند!

خانه ای روی آب

رقیه حسینی



زمانی که انسانی به خودش اجازه می‌دهد حق زندگی را از انسان دیگری بگیرد، وقتی کودکان در میدان جنگ خون‌ریزی یاد می‌گیرند و مرگ دوستان خود را می‌بینند. دیگر برایشان فرقی نمی‌کند که باشند یا نباشند.

وقتی تازه خواندن را یاد گرفته بودیم. در پایان هر فیلم دنبال نام‌های خود، در میان بازیگران می‌گشتیم. هر کدام كه نام‌های بیشتری پیدا می‌کردیم، آدم بزرگتری به شمار می‌رفتیم. همیشه هم به يكديگر قول می‌دادیم روزی نام خود را در تلویزیون ببینیم. برادرم همیشه بیشترین نام‌های مشابه به اسم خودش را پیدا می‌كرد. همیشه هم آدم بزرگتری بود. شاید چون پسر بود. نمی‌دانم!

از آن روزها سال‌های زیادی نمی‌گذرد. برادرم به قولش عمل كرد. در تلویزیون نامش را دیدم. بارها شنیدم. اما او فیلم بازی نمی‌كرد. نه مجری بود نه مهمان. فقط نامش بود و دردش را فریاد می‌كرد. برادرم يك مهاجر بود. این تنها، نام برادر من نیست. نام هزاران انسان دیگر هم هست. نامی كه از روی بی‌زبانی بر همه انسان‌های مظلوم گذاشته شده است. همه آدم‌های بزرگی هستیم. نه به خاطر رفتن ناممان به تلویزیون؛ بلکه به خاطر دردها و رنج‌هایی كه كشیده ایم. دردهایی كه نه حق‌مان است نه مسئولیت‌مان. چه کسی برای نجات كودكانش از جنگ و خون‌ریزی، مرگ را انتخاب می‌كند؟ قطعاً هیچ كس؛ اما وقتی تنها راه نجات، يك مهاجرت نامعلوم باشد، دیگر به درصد پایین برای موفقیت فكر نمی‌كنیم. دیگر دریا و خطر‌اتش به چشم نمی‌آید. زمانی كه انسانی به خودش اجازه می‌دهد حق زندگی را از انسان دیگری بگیرد، وقتی كودكان در میدان جنگ، خون‌ریزی یاد می‌گیرند و مرگ دوستان خود را می‌بینند دیگر برایشان فرقی نمی‌کند که باشند یا نباشند.

به كجا می‌رویم؟ برای چه می‌رویم؟ مقصد كجاست؟ چه کسی تضمین می‌كند ۳ ساعت در دریا گیر نمی‌كنیم؟ راه چگونه است؟ آیا به مقصد می‌رسیم؟ پایان این سفر چیست؟ مرگ یا تنهایی مخرب؟ اما برای چه می‌رویم؟ سزای چه اشتباهی را پس می‌دهیم؟ چگونه زندگی‌ام را رها كنم و وارد سفری نامعلوم بشوم؟ پاسخ این سوال چیست؟ چه کسی پاسخ گو است؟ کسی می‌تواند جواب این سوال‌ها را بدهد؟ شاید آن‌هایی كه باعث این مهاجرت هستند هم پاسخی نداشته باشند. شاید حتی نمی‌دانند چرا خون می‌ریزند! شاید هم به انسان بودن يك‌دیگر شك دارند. و یا اصلا نمی‌دانند برای چه زندگی می‌کنند؟! اما پاسخ این سوالات اهمیتی ندارد. حداقل برای مهاجری كه جز بی‌عدالتی چیزی ندارد بی‌اهمیت است. نباید هم مهم باشد. مهاجر است. چه با پاسخ چه بی‌پاسخ!

بعضی می‌میرند، بعضی تنها می‌شوند و بعضی هم دیوانه یا شاید هم عاقل. اما من نه مُردم و نه تنها شدم. هر چند كه برادرانم کیلومترها آن سوتراند ولی می‌دانم كه هستند. برخلاف تمام تصوراتم در انتها به كشوری فرستاده شدم كه تنها كابوسم بود. كشور مادری‌ام، كشور جنگ و خون‌ریزی. در افغانستان تجربه‌هایی به دست آوردم كه سال‌ها به زندگی‌ام افزود. در نه ماه، هر ثانیه عذاب‌هایی كشیدم كه در مقابلش مرگ شیرین‌تر بود. اما به این امید كه روزی دوباره به زندگی قبلی‌م باز خواهم گشت زنده ماندم. هر روز و هر لحظه به خود گوشزد می‌کردم من باید همه را آگاه كنم. آگاه از اینکه انسان‌هایی هستند كه برای زنده ماندن تلاش می‌کنند. كودكانی هستند كه حقوقشان نادیده گرفته شده است.

انسان‌هایی خسته از جنگ، که به دوستی و محبت نیازمندند. انسان‌هایی که خشم و خشونت بر آنان سوار است. من هم يك انسان هستم. پس فرقی با من نمی کنند. حالا با هر دین و مذهبی که دارند. با هر اندیشه و اعتقادی که زندگی می کنند. باز هم انسان هستند. نه من می توانم منکر این بشوم نه هیچ کس دیگر.

چندین ماه تاریکی، چندین ماه درد، چندین ماه عذاب کشیدن و عذاب دیدن. شاید اگر به این سفر نمی رفتم، هرگز متوجه دنیایم نمی شدم. دنیایی که پدران برای زنده ماندن خانواده‌شان، وارد مهاجرتی مرگبار می شوند. غربت را تحمل می کنند و کار می کنند. هر روز از ترس دستگیر شدن و تحقیر شدن قدمی پیش نمی گذارند. در کشوری غریب و در دنیایی بی رحم مانند يك زندانی محکوم به کار کردن است. دنیایی که در آن کودکان جز درد و کار هیچ نمی دانند، هیچ نمی فهمند و هیچ یاد نمی‌گیرند. حتی کودکی کردن هم دشوار است. دنیایی که تمامش فساد و گرفتن حق دیگری است و در آخر هم دنیایی پر از مهاجرت نامعلوم. زندگی سخت تر از چیزی است که فکرش را می‌کردم. حالا می فهمم که دریا بی‌رحم نیست. او فقط انسان‌ها را از دنیایی که تمامش جنگ و مهاجرت است، نجات می دهد؛ اما، چرا جنگ؟ چرا مهاجرت؟ چرا مرگ کودک؟

چه کسی پاسخ گوی این سوالات است؟ سختی باید در زندگی باشد تا انسان را آگاه و محکم کند. اما زندگی‌ای که دیدم و حس کردم سخت نبود، غیرممکن بود. سختی هم حدی دارد. اندازه‌ای دارد. چه کودک، چه زن و چه مرد زیر بار قدرت و خشم له می شوند. و فردا هم همان کودک، همان زن و همان مرد، دیگری را له می کند. مردم مهاجر، با جنگ و آوارگی زندگی می کنند. زندگی‌ای که نه حق‌شان است نه مسئولیت‌شان. زندگی‌ای که هر روز با ترس ذره ذره انسان را تخریب می کند. نمی دانم چرا هر روز هزاران انسان بدست انسان‌هایی دیگر کشته می شوند. اما کودکان چه گناهی کرده‌اند؟ چرا باید

به جای صلح، خشونت بیاموزند؟ در این دنیا چه خبر است؟ مادرم فقط ۱۴ سال سن داشت که همراه پدرم به ایران آمد. باز هم مهاجرت، بازهم غربت و آوارگی. فقط يك کودک بود که تمام بارِ زندگی روی شانه‌های انبار شده بودند. ازدواج در این سن یعنی شروع بی‌عدالتی، زورگویی، درد و استثمار؛ یعنی له شدن زیر دست مردی عصبی و رنج‌دیده. مردی که سن بسیار بالاتری دارد و باز هم مهاجرت؛ مهاجرتی که فراری است از مرگ. و بعد از همه ی این‌ها تبدیل شدند به آدم‌هایی غریب و بدبخت. مادری بی‌سواد و عصبی، پدری بی‌درك و خشن. و در آخر هم هیولایی برای فرزندانشان. درست همان غول‌های خشنی که قبلا پدر و مادرهایشان بودند. اما این زنجیره تا به کی باید ادامه داشته باشد. چندین کودک دیگر باید قربانی جنگ بشوند؟ در این دنیا چه خبر است؟

انتظار روزی را می کشم که دیگر مهاجرت یادآور مرگ عزیزانمان نباشد. روزی که هیچ پدر و مادری کودکان خود را لبریز از دردهایشان نکنند. روزی که برادری از برادرش فرار نکند. روزی که کودک‌کشی

ریشه‌کن شود. روزی که دوباره «انسانیت» این ویژگی اصلی تمام ادیان را پیدا کنیم.

من باید همه را آگاه کتم. آگاه از اینکه

انسان‌هایی هستند که برای زنده

ماندن تلاش می کنند. کودکانی هستند

که حقوقشان نادیده گرفته شده است.



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم...این دو همیشه حاضرند؛ اگر غایب باشیم، ظلمت فزونی می‌گیرد!

اسم کلاس را گذاشته بودند «صحبت خوبان» و من اندیشه کنان غرقِ پنداری مبهم به خانه هنر وارد شدم، نمی‌دانستم باید چه کنم، برنامه‌ای در غبارهای ذهنم پنهان بود، باید می‌رفتم، بچه ها را می‌شناختم و بعد راه را برمی‌گزیدم، تنها بابت يك چیز مطمئن بودم که اینجا نباید يك کلاس نویسنده‌گی صرف باشد، آن هم برای کودکانی که نیازمند ملزوماتی اساسی‌تر هستند. من باید نگاهشان را کمی، قسط کمی تغییر می‌دادم. این گام اول بود. هر چه پیشتر می‌شناختمشان، حیرت‌انده‌گینی بی‌وقه بر وجود چنگ می‌انداخت. برایم باور کردنی نبود، هستند بچه‌هایی در همین تهران خودمان که تا این حد از تحصیل بازمانده‌اند، تا این حد فراموش شده‌اند، تا این حد با استعدادند، با روحیه‌ای حساس که از زیر آوار تلخی هنوز کودکان نفس می‌کشند.

می‌گذشتم، در خیابان از کنارشان با نگاهی می‌گذشتم؛ اما به دلایل قترشان بی‌توجه بودم. همیشه فکر می‌کردم فعال‌های اجتماعی از زور بی‌دردی، حس انسان‌دوستی‌شان فوران می‌کند، برای همین بی‌خیال کار و زندگی‌شان می‌شوند و می‌روند سراغ نجات بشریت. فکر می‌کردم من اگر خیلی آدم زرنگی هستم زندگی خودم را نجات دهم. اما قصه باورهایم این گونه نماند! آمدنم هم اتفاقی بود و هم اتفاقی نبود. نمی‌توانم حوصله مهربانانه برگزار کنندۀ کلاس را نادیده بگیرم، او بود که بذر عشق این بچه‌ها را بر قلبم باشید، آن‌وقت انرژی بی‌کران این بچه‌ها چون آهنربایی مرا جذب کرد. نمی‌توانم بگویم اتفاقی بود، جذبه‌ای عمیق مرا پیش راند و به سرزمینی کشاند از غنی‌ترین مردمانِ قانع که زخم بی‌تفاوتی جامعه، بر قلب فرزندانشان سیلی می‌زند. بی تفاوتی من و من‌ها به سرنوشت کسانی که از بد روزگار به حاشیه رانده شده‌اند. (صحبت خوبان) با شروع مهرماه با توجه به نویسنده‌گی و پرورش استعداد نوشتن بچه‌ها آغاز شد. برخی خیلی مستعد بودند و برخی با قلم و نوشتن بیگانه! باید هر کدام به اندازه خودشان با قلم آشتی می‌کردند. باید می‌نوشتند، هر کس به شیوه غمگسارانه خویش ... این بود رسالت من! قدم‌ها کم‌کم برداشته و سپس به گام‌هایی بزرگتر بدل شدند. از میان نوشته‌هایشان باید واژه یا مفهومی را بیرون می‌کشیدیم، چیزی که قابلیت دیده شدن داشت و تشویقشان می‌کردیم تا چون قطره‌های نخستین شیر آغوز، به کودکانمان شهادت ایستادن را بدهد ... و قصه این‌گونه ادامه یافت. امروز من حریصانه چشم به راه پنج‌شنبه‌هایم، تا به جستجوی زندگی بیایم و دست نیازم را مستقیم، بی‌هیچ خجالتی در مقابل این کودکان دراز کنم و از آنها بیاموزم معنای واقعی زیستن را. اینان معنای زندگی را از میان سیاهی‌ها و رنج‌هایی که احاطه‌شان کرده یافته‌اند، راز لبخند را بی‌هیچ شعاری از دل سرنوشت بیرون کشانده‌اند و اسطوره وار مانده‌اند پای این زندگی، که شلختگی و پلشتی و ناموزنی به آن آویزان شده است.

کلاس با دو نفر شروع شد و من امیدوارانه به آمدن ادامه دادم، راستش شور من، شور دو روزه‌ای برای تهاجم بی‌حاصل به زندگی این کودکان نبود، من آمده بودم تا بمانم و تأثیری بگذارم در پس زمینه کودکی که جامعه به جرم نداشتن شناسنامه او را از تحصیل رانده است. کسی که پوست تیره و لهجه انسانی و نگون بختی ذهن‌های حقیر جامعه، او را به پستوی خانه کشانده. یکی‌شان برایم نوشت: در ۷ سالگی، من هم شادمان بودم که به مدرسه خواهم رفت، اما نداشتن سه جلد کاغذی، سبب شد سه جلد انسانی‌ام را نادیده بگیرند. پس چهار سال دیر به مدرسه رفتم.

به دیگری گفتیم: «قصه‌ی امروزت را بنویس! بگو از صبح چه کرده‌ای؟ کمی فکر کن و بنویس!»

و او گفت «خاله! ما فکر نمی‌کنیم، هر کاری بکن، همونو انجام می‌دیم!»

و این جمله‌اش تا مغز استخوانم را سوزاند. امروز خود او شعر می‌نویسد! به سبک

کلاسیک ، و بی آنکه بدانند، وزن و قافیه می‌دهد به واژه‌ها و نثر مسجع خلق می‌کند

برای بیان کودکانه‌گی‌هایش!

ببینید چه کودکانه و شاعرانه می‌رقصد روی کاغذ: يك ستاره / پیش ماه / خواهر او

توی راه / انگار که اون دیر کرده / پشت ابرها گیر کرده ! /

ترانه‌ای را زیر لب جذبای عمیق مرا

می‌خوانیم، برخی زیر

لب و به اکراه، برخی

با لب‌های گل انداخته

و من بلندتر از آنها

می‌خوانم با صدایی

فالش تا جسارت را

به کودکانم بیاموزم

در محیط بسته ذهن‌شان محصور بودند، در نیای ساختگی پیرامون خود. من به هزار شیوه، کلام از پس پستوخانه ذهن‌هاشان بیرون می‌کشیدم ... کلمه کلمه و جمله جمله. گفتم خجالت را بگذارید پشت در این کلاس و بیایید داخل یا بروید سراغ زندگی‌تان . در این کلاس فکر حرمت دارد. بنویسید و بخوانید و بیندیشید که زین پس سلاح نوشتن برای شما ابزار زیستن خواهد بود. سعی کردم به آنها بگویم، نوشتن، پرورش ایده است در اجرا و تمرین گفتن بهترین جمله از میان جمله ها. نوشتن مقدمه‌ای شود برای عمیق‌تر دیدن. صحبت خوبان برای همگی ما تبدیل شد به، کلاس زندگی و مهارت‌هایش. و این چنین دردها روی کاغذ آمدند، ترس‌ها و آرزوها ... بغض‌ها شکسته شد و ما همگی به بغض‌ها خندیدیم. تا حدائقل در دیای نوشتن فاتح این میدان نابرابر باشیم. آن‌وقت بود که محتواها جان‌گرفت، و زاویه ی دیده‌ها گسترده شد. نوشته‌ها رنگ و بوی دیگری یافت. قصه‌ها قد کشید و شعرها زاده شد، الگوهای اخلاقی در بچه‌ها شکل گرفت و صحبت خوبان آنچه شد که باید می‌شد. هر بار که بچه‌ها به دلیلی نیامده‌اند، دلم گرفته است، چون فرصتی از من ستانده شده و مجالی از دست رفته. هر بار کلاس به کیفیت همیشه برگزار نشده من صدها هزار بار افسوس خورده‌ام و چه اندوهناک شده‌ام برای ثانیه‌های به گل نشسته.

پایان کلاس است، ترانه‌ای را زیر لب می‌خوانیم، برخی زیر لب و به اکراه، برخی با لب‌های گل انداخته و من بلندتر از آنها می‌خوانم با صدایی فالش تا جسارت را به کودکانم بیاموزم. و چه خرسندم اگر سالیان بعد جایی ناگهان، جوان فردایم این ملودی‌ها را بشنود و به یاد بیاورد این لحظه را ... شاید آن گاه تعللی، مکثی و درنگی نجات‌بخش روزگارش باشد. شاید بایستد برای شنیدن ترانه، بغض کند و همراه نشود با جریانی که جامعه، قهر و ناچاری علت ساز آن شده است.

در خیابان نگاه به کنج‌ها می‌رود، به سمت کودکانی که ب رای ندیده شدن متولد شده‌اند، قالی می‌فروشند، وزنی اندازه می‌گیرند و چوب حراج می‌زنند به انسانیت به یغمارفته . می‌ایستم، توقف می‌کنم. بغضی چنگ می‌اندازد به درونم. و شعر کودکانی یکی‌شان چرخ می‌خورد در ذهن پرمشغله‌ام ...

تو چشات نگاه کرد و رفت /

دو چشاتو سیاه کرد و رفت

پا که بر زمین گذاشت،/

سرش رو فدا کرد و رفت

اون می دونست تو دوشش داری /

واسه همین سرشو فدا کرد و رفت

گلی به دست و لبش خندون /

سرشو فدا کرد و رفت !



مسیر تغییر
هر مسیری به تغییر منجر نمی شود

افزایش دستمزدها که به زیان منافع صاحب کارخانه بود و خشم و نفرت سایر کارخانه داران را بر می انگیزخت، تقلیل ساعت کار از ۱۷ ساعت به ۸ ساعت و جلوگیری از کار کودکان به عنوان یکی از عواقب انقلاب صنعتی از اقدامات آوون بود.



آوون که تمام هستی خود را برای ایجاد جهانی نو با تأمین اجتماعی کافی به کار گرفته بود، در اولین تجربه تحقق آرمان هایش ۸۰در صد از حرایی خود را از دست داد.

آوون این اقدامات را در دورانی انجام داد که با انقلاب صنعتی، کارخانه داران برای بهره کشی هر چه بیشتر از کارگران برای سود بیشتر کمر همت بسته بودند و هیچ قانونی نیز دست آنها را در این راستا نمی بست. در فاصله ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۵ بیش از ۲۵ هزار نفر از کشورهای گوناگون از کارخانه و کوی آوون دیدن کرده و آن را مورد تحسین قرار دادند. در میان این افراد کسانی چون نیکلای اول تزار روسیه و پرنس ماکسی میلیان نیز بودند که در صدد به کارگیری بخشی از اقدامات آوون در کشور خود برآمدند. از جمله اقدامات وی، تأسیس شیرخوارگاه در کنار کارخانه بود که اولین تجربه تأمین اجتماعی فرزندان کودک کارگران بود. وی می کوشید تا با آوردن معلمین متخصص در تعلیم و تربیت در مراکز آموزشی کودکان را انفرادی صالح و مفید برای اجتماع تربیت کند. آوون سپس طرح خود را تعمیم داد و دهکده های تعاونی را برای امور کشور طراحی نمود که علاوه بر مواردی که در کوی کارگران خود تأسیس کرده بود، شامل محلی برای نگهداری سالخوردگان و افراد ناتوان اجتماعی بود و مدیریت آن ها مشارکتی با همکاری اعضای دهکده تحقق می یافت.

گفتاری درباره بنیان گذار دیدگاه تعاونی رابرت آوون کیست؟

رابرت آوون برای تحقق آرمان هایش که هسته مرکزی آن را بشر دوستی و ایجاد زمینه اجتماعی انسان ها تشکیل می داد، تلاش گسترده ای برای گسترش این دهکده ها آغاز نمود. وی به دلیل مشکلات موجود در انگلیس ناچار به مهاجرت به آمریکا شد و در ۱۹۲۴ با خرید ۳۵ هکتار زمین از ایندیانا، دهکده تعاونی به نام نیوهارمونی تشکیل داد. اما به دلیل اینکه ساکنان این دهکده، فاقد ویژگی های لازم برای پذیرش چنین تجربه بزرگی بودند، با ایجاد شورش و نافرمانی موجبات شکست برنامه های نیوهارمونی را فراهم ساختند.

آوون که تمام هستی خود را برای ایجاد جهانی نو با تأمین اجتماعی کافی به کار گرفته بود، در اولین تجربه تحقق آرمان های تأمین و رفاه اجتماعی، ۸۰ از دارایی خود را از دست داد اما با این حال دست از آرمان های خود برنداشت و برای ادامه تلاش خود به مکزیك رفت. از دلایل شکست دهکده تعاونی، می توان به عدم حمایت دولت، جبهه گیری سخت و خشن صاحبان سرمایه، گماشتن گروه های مزدور برای تخریب دستگاه ها و امکانات، آماده نبودن شرایط فرهنگی جامعه برای پذیرش و تبلیغات سوء در میان اعضای دهکده توسط سایر کارخانه داران اشاره کرد.

اقدامات آوون اما اندیشه تأمین اجتماعی و عدالت اجتماعی را در بستر اجتماعی، بارور ساخت و اق های روشن تر و بهتری را فراوی انسان تحقیر شده توسط انقلاب صنعتی گشود. با اندیشه های آوون، راه برای بهینه سازی محیط های کار و قوانین کار فراهم شد.

منبع: کتاب تأمین اجتماعی نویسنده: غلامرضا علیزاده



دغدغه اعضا

کارآفرینی در خانه های ایرانی

کارآفرینی در جمعیت آغازی است از باور توانمندی و آفرینش به دست زنانی که پیش از هر چیز مادرند.

هدف کارفرما نباید صرفاً تولید و سود اقتصادی باشد، بلکه هر شخصی باید به منزله فردی دیده شود که در جریان کار از لحاظ اجتماعی و فردی نیز رشد کند.

کارآفرینی، حلقه مفقوده بسیاری از فعالیتهای امادورسانی در کشور ماست. گفتن ندارد از خانواده ای که سرپرست آن شغلی دارد، از بسیاری از گزندها و آسیب های اجتماعی در امان خواهد بود. از همین رو جمعیت امام علی(ع) طی سالهای اخیر این موضوع را در کانون توجه خود قرار داده است و بسته به امکانات و شرایط موجود، سعی در اشتغال آفرینی خصوصاً برای زنان و مادران سرپرست خانوار دارد. راه اندازی و توسعه خانه های ایرانی اشتغال، همین مقصود را پی می گیرد. در این بخش دغدغه های تنسی چند از اعضای جمعیت را در زمینه ی کارآفرینی از نظر می گذرانیم.

سعیده حسینی، مسئول کارآفرینی خانه ایرانی قرچک
کارآفرینی در جمعیت آغازی است از باور توان مندی و آفرینش به دست زنانی که پیش از هر چیز مادرند. مجالی است برای نوجوانان مستعدی که بسیاری شان کودکان کاری هستند که بارها از کنارشان گذشته ایم و بسیاری شان را هم ندیده ایم، چرا که کمتر کسی به کارگاه های زیرزمینی و انبار ضایعات در حاشیه شهرها سر می زند. میتوانی این جا بایستی، سهمی از مهارت و زمانت را با آنها در میان بگذاری و شاهد جوانه زدن امید در دل هایشان باشی.

سامان خواجه زاده، عضو تیم کار آفرینی خانه ایرانی دروازه غار

کار آفرینی در جمعیت امام علی(ع) همیشه چند بُعد و هدف را همزمان مدنظر دارد. به طور مثال در فعالیت های مربوط به تولید کیسه های دوستدار محیط زیست خانه ایرانی دروازه غار، کیسه ها با هدف حمایت از کودکان، مادران سرپرست خانوار و حمایت از محیط زیست تولید می شوند و در حین این فرآیند به نمونه های جالبی برمی خوریم از اینکه این کار آفرینی چه تأثیری به و یژه در بعد اجتماعی گذاشته است. به عنوان يك نمونه می توان به یکی از زنان سرپرست خانوار اشاره کرد که پس از چند سال فعالیت، اکنون خود به یکی از مربیان خانه اشتغال دروازه غار تبدیل شده است. یا می توان به دخترانی اشاره کرد که طی این چند سال، از چرخه کار اجباری خارج شده اند. این نوع نگاه به امر کارآفرینی و نتایجی که در جمعیت به دنبال داشته است، شاید بتواند الگویی برای اشتغال زایی در جامعه باشد. به این معنا که هدف کارفرما نباید صرفاً تولید و سود اقتصادی باشد، بلکه هر شخصی باید به منزله فردی دیده شود که در جریان کار از لحاظ اجتماعی و فردی نیز رشد کند.



سعید الماسی، مسئول کار آفرینی خانه ایرانی کرمانشاه

یه روز که داشتم فکر میکردم عامل این همه معضل تو حاشیه ها چیه، خیلی چیزا به ذهنم رسید. فقر، اعتیاد، بیسودی و ... اما وقتی دقت کردم، پشت پرده همه این فجایع، يك چیز خیلی پرتنگ تر بود: بیکاری!

بیکاری تو همه معضلات نقش داره! بعدشم دولت تو ایجاد اشتغال ناتوان بوده، ثروتمندان خودخواه شدن، متفکرا سرگرم فعالیتای اغلب انتزاعی و کارای دیگه هستن، خیلی از مردم بی خیال بقیه شدن و سفت کلاه خودشونو چسبیدن! ای کاش همه دست به دست هم بدن برای ریشه کنی بیکاری؛ تا بیکاری باشه قطعاً معضل هم هست! باید یه کاری بکنیم...

آیدا پورمصطفی، مسئول فروشگاه محصولات کار آفرینی جمعیت (در خانه ایرانی هنر)

دلم میخواد برای پسرآ و دختری نو جوان و جوانمان که نیاز به در آمد دارن، بتونیم تو جمعیت کار خوب و پردرآمد داشته باشیم. همینطور برای جوانان آزاد شده از زندان در طرح «طفلان مسلم»، دوست دارم اعضا جدی تر تو این بخش فعالیت کنن و آینده شغلی بچه ها و مادرای تحت حمایت بیشتر مورد توجه اعضا باشه. اینکه همه در کنار هم تلاش کنیم تا تعداد زیادی خانواده زندگیشون بهتر بچرخه و از اون طرف از لحاظ روحی و ذهنی هم تو محیط کار جمعیت پشتیبانی بشن، بهترین راه حله تا مشکلات خانواده تو این محلات حل بشه. در عمل اشتغال زایی برای مادران میتونه بهترین راه حذف کار کودک باشه. به نظرم تو همه محله ها باید کارآفرینی بیاد تو اولویت.

لیلا مهدی نژاد، مسئول کار آفرینی خانه ایرانی دروازه غار

یکی از دغدغه های من ازدواج نابهنگام توست ای کودک پاک و معصوم! اینکه در ابتدای ورود من به جمعیت تو کودکی کوچک بودی. خیلی زود بزرگ شدی، ازدواج کردی و مادر شدی. اینکه تو این قدر قوی هستی، مشکلاتت را پشت در این خانه می گذاری، در کلام چاپ، همزمان با کودکت بازی می کنی و می خندی و با دستان هنرمندت روی پارچه ها نقش می زنی...، همواره مرا به تحسین وامی دارد. همیشه با خودم میگویم تو چطور می توانی طی اندک زمانی که میشناسمت، این همه را تجربه کنی و چطور می توانی این قدر بزرگ باشی... کمی که با خودم فکر می کنم، می بینم تو در ازای تمام نداشته هایت در زندگی، قلب و روحی بسیار بزرگ داری و از خودم می پرسم این منم که به تو کمک می کنم یا این تویی که آمده ای دست مرا بگیری!؟



گزارشی از برگزاری دومین دوره لیگ فوتبال پرشین، بخش نخست

نان‌آوران کوچک، لیگ خود را به کودکان قربانی جنگ تقدیم کردند

میشم واحدی



لیگ فوتبال پرشین عرصه‌ای است برای بروز استعدادها و توانایی‌های بچه‌هایی که از حقوق اولیه کودک خود محروم هستند. بچه‌هایی از قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف که از طریق لیگ فوتبال و به طور کلی ورزش، امید و انگیزه‌ای دوباره برای درخشش، رشد و تعالی در عرصه‌های اجتماعی را یافته‌اند.

امسال در دومین دوره این مسابقات، شاهد حضور کودکان و نوجوانان با استعدادی از مناطق محروم و دور افتاده مرزی در قالب تیم‌های پرشین از استان‌های کردستان (شهر سقز) و سیستان و بلوچستان (منطقه سرباز) بودیم. بچه‌هایی پر از انرژی و توانایی که در کنار مریبان دلسوز، صبور و عاشق خود که داوطلبانه در کنارشان حضور دارند، با کمترین امکانات، بدون داشتن حتی زمین‌ی برای تمرین فوتبال، خود را مهیای رقابت در این مسابقات کرده بودند و با کسب عناوین قهرمانی، نشان دادند که چه پتانسیل‌های بالا و منحصر به فردی در این مناطق حاضر هستند و جای بسی تأسف و سؤال که چرا علیرغم تأثیر بسیار زیاد ورزش بر روی نوجوانان و جوانان، به خصوص در محلات حاشیه در جهت جلوگیری از ورود آنان به فضاهای آسیب و همچنین ایجاد امید و انگیزه در این آینده‌سازان جامعه برای ساختن فردایی بهتر، شاهد آن هستیم که نهادهای مراقبتی و حمایتی و نهادهایی که در زمینه توسعه و ترویج ورزش در کشورمان صاحب مسئولیت هستند، در این فضاها نه تنها غایب هستند بلکه از این مسابقات در این سطح هیچ حمایتی نمی‌کنند، در حالی که شاهد آن هستیم هزینه‌هایی گزاف و اعمالی بی‌فایده برای جمع‌آوری کودکان کار و تأدیب و رسیدگی بچه‌های معارض قانون در کشور توسط این نهادها صورت می‌گیرد.

بازی، لیگ فوتبال پرشین عرصه‌ای است برای بروز استعدادها و توانایی‌های بچه‌هایی که از حقوق اولیه کودک خود محروم هستند، بچه‌هایی از قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف که از طریق لیگ فوتبال و به طور کلی ورزش، امید و انگیزه‌ای دوباره برای درخشش، رشد و تعالی در عرصه‌های اجتماعی یافته‌اند. در کنار این استعدادیابی‌ها و الگوسازی‌های سازنده، لیگ پرشین فضاییست برای نمایش همگرایی، نزدیکی، صلح و دوستی بین اقوام و فرهنگ‌های مختلف و از این حیث توانسته است با تشکیل تیم‌هایی که در آن کودکان با قومیت‌های مختلف در کنار هم صمیمانه و دوستانه تمرین می‌کنند و به رقابت می‌پردازند، الگویی شایسته و ناب را در اختیار جامعه و جهان بزرگسال پرتنش و تفرقه‌گرایی امروز قرار دهد. شایان ذکر است که امسال لیگ فوتبال پرشین با تمام زیبایی‌های فنی و اخلاقی و صحنه‌های ناب ورزشی، از طرف کودکان دردمند و رنج‌دیده از مناطق حاشیه سراسر کشور، حاضر در مسابقات، تقدیم شد به همه کودکان آسیب‌دیده از جنگ و خشونت در سراسر جهان.

اگرچه امروز شاهد آن هستیم که ورزش از نقش سازنده خود در اجتماع فاصله گرفته و وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی و زیاده‌خواهی سرمایه‌داران و بنگاه‌های تجاری شده است، اما اینجا در لیگ پرشین، ورزش بهانه‌ای است برای گرد هم آمدن کودکان و نوجوانانی از محلات حاشیه که این‌بار در دومین دوره مسابقات لیگ، پیام آوران صلح و دوستی برای جامعه پر از خشونت و جنگ طلبی امروز شده‌اند. کودکانی که هر روزه در محیط زندگی‌شان تحت تأثیر خشونت، محرومیت و دیگر مضلات پیچیده اجتماعی قرار می‌گیرند و زندگی‌شان با سختی و مرارت بسیار عجیب شده است، امروز در لیگ فوتبال پرشین، آمده‌اند تا صرف نظر از تفاوت‌های فرهنگی، قومیتی و فراتر از هر رنگ، نژاد و باورهای دینی و مذهبی، با حضوری جوانمردانه و سرشار از دوستی و محبت به دیگری، در کنار هم الگویی شایسته از صلح، آشتی و همگرایی را به مردم هدیه کنند. بچه‌هایی که متأسفانه به رغم تمامی توانایی‌ها و استعداد بی‌نظیر در عرصه ورزش و هنر، به جبر موقعیت جغرافیایی و اجتماعی خود، انتخابی جز خشونت، بزه و محرومیت در پیش روی خود نمی‌بینند، اکنون در میدان لیگ فوتبال فرصتی یافته‌اند تا با کسب یک هویت تازه و سازنده از طریق ورزش، به نمایش توانمندی‌ها و استعدادهای خود بپردازند.



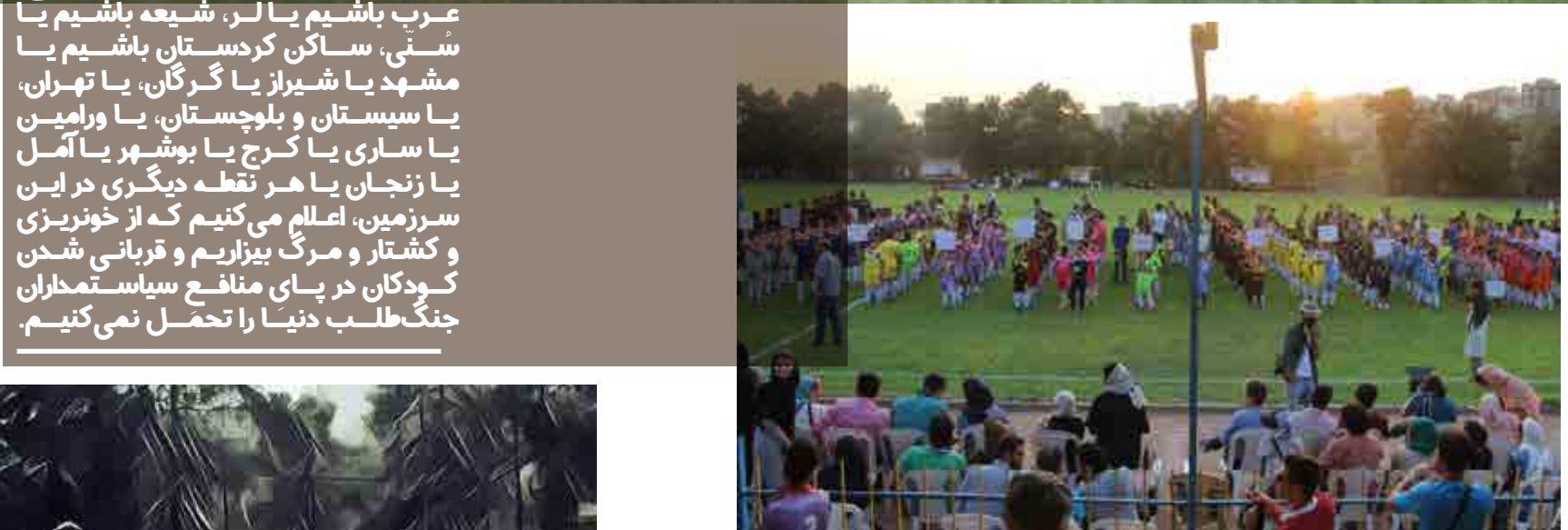
برگزاری دومین دوره لیگ فوتبال پرشین جمعیت امام علی (ع)

پس از برگزاری موفق اولین دوره لیگ فوتبال پرشین جمعیت امام علی و مشاهده نتایج تأثیرگذار در کودکان محلات حاشیه شرکت‌کننده در مسابقات، امسال نیز دومین دوره «لیگ فوتبال پرشین»، در تاریخ ۱۰ الی ۱۹ شهریور ۱۳۹۵ (ساعت ۱۶ الی ۲۳) در زمین چمن طبیعی مجموعه شماره ۳ آکادمی فوتبال دانشگاه تهران واقع در خیابان امیرآباد شمالی نرسیده به بزرگراه حکیم، جنب مؤسسه ژئوفیزیک، برگزار گردید.

مسابقات امسال با حضور ۳۴ تیم از محلات حاشیه سراسر کشور در سه رده سنی نونهالان، نوجوانان و جوانان و با حضور بیش از ۷۰۰ کودک از محلات حاشیه کشور برگزار شد.

تیم‌هایی از استان‌های مرزی، جنوبی و محروم کشور مانند سیستان و بلوچستان، کردستان، بوشهر، فارس و ... نیز در این مسابقات حضور داشتند تا پیام آور صلح، دوستی و انسانیت در میان اقشار مختلف جامعه باشند. از اهداف برگزاری این لیگ فوتبال، دادن هویت بیشتر به کودکان و نوجوانان تیم از طریق بازی کردن در یک لیگ حرفه‌ای در جهت یافتن یک الگوی مناسب در زندگی و انگیزه‌ای که از معضلات محله‌های خود به دور باشند و همچنین ایجاد انگیزه، امید و خودباوری در کودکان می‌باشد. رسانه‌ای شدن این موضوع و امکان استفاده از چهره‌های شاخص در فوتبال، می‌تواند به افکار عمومی نسبت به معضلات اجتماعی، آگاهی بیشتری بدهد.

همچنین به نمایش درآمدن پتانسیل بالا و کشف استعدادهای ناب فوتبال در کودکان ساکن در محلات محروم کشور، ایجاد یک هویت مثبت و سازنده توسط فوتبال برای کودکانی که در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار دارند و از همه مهم‌تر یادآوری مسئولیت اجتماعی عموم شهروندان (خصوصاً ورزشکاران شناخته شده کشور) درقبال سرنوشت هموطنانی که در شرایط سخت زندگی می‌کنند، از اهداف اصلی این مسابقات فوتبال می‌باشد.



تقدیم مسابقات به کودکان جنگ‌زده

یکی از رخدادهای اثرگذار شهریور ماه فوتبال کشورمان که در حاشیه همین مسابقات رقم خورد و بی‌گمان از زیباترین حرکت‌های حامی صلح جهانی در میهن‌مان است، برگزاری پرفورمnsی بزرگ با حضور ۷۰۰ بازیکن لیگ پرشین (از ملیت‌ها و اقوام مختلف میهن‌مان) در یادبود کودکان قربانی جنگ بود که در زمین شماره ۳ آکادمی فوتبال دانشگاه تهران به اجرا درآمد. روشن کردن شمع برای کودکان قربانی جنگ، حمله نمادین با توپ فوتبال به تصاویری از توپ‌های آتشبار و سایر ادوات جنگی، و در نهایت قرائت بیانیه کودکان و نوجوانان حاضر در لیگ (که بسیاری از آنان خود از مهاجران قربانی جنگ در افغانستان بودند)، بخشی از این برنامه بزرگ بود که با حضور چشمگیر شهروندان، ورزشکاران و هنرمندان کشورمان برگزار گردید.

بیانیه ویژه برنامه صلح جمعیت امام علی در دومین لیگ فوتبال پرشین

ما هفتصد بازیکن باشگاه فوتبال پرشین، به نمایندگی از تمام کودکان و نوجوانانی که در ایران زندگی می‌کنند، زاده افغانستان باشیم یا ایران، کرد باشیم یا ترک، فارس باشیم یا بلوچ، عرب باشیم یا لر، شیعه باشیم یا سنی، ساکن کردستان باشیم یا مشهد یا شیراز یا گرگان، یا تهران، یا سیستان و بلوچستان، یا ورامین یا ساری یا کرج یا بوشهر یا آمل یا زنجان یا هر نقطه دیگری در این سرزمین، اعلام می‌کنیم که از خونریزی و کشتار و مرگ بیزاریم و قربانی شدن کودکان در پای منافع سیاستمداران جنگ‌طلب دنیا را تحمل نمی‌کنیم.

در دورانی که تمدن بشری خود را صاحب آبرو و افتخار می‌داند و به پیشرفت‌هایش می‌بالد، جان انسان ساده‌تر از هر زمانه دیگری بازیچه قدرت‌طلبان شده است و حقوق اولیه میلیون‌ها میلیون کودک زیر پای آنان لگدمال می‌شود.

انسانیت سقوط می‌کند و به لطف خیانت و حماقت و طمع‌ورزی جنون‌آمیزی که سیاره ما را آلوده است، سال‌هاست داشتن یک سقف و یک چهاردیواری، یک لقمه نان، یک دست لباس تمیز، یک روز آرام و امن و بدون مرگ و یک ذره آبرو و احترام، به آرزوی دست نیافتنی میلیون‌ها میلیون کودک و نوجوان دنیای ما مبدل شده است.

ظاهراً همه ما با هم متفاوتیم، اما واقعیت این است که دنیای ما تنها از دو کشور تشکیل شده: کشور ستمگران خون‌ریز و کشور مظلومان و بی‌گناهان.

امروز می‌خواهیم صدای همه کودکانی باشیم که در کشور مظلومان و بی‌گناهان به خاک و خون کشیده می‌شوند و می‌خواهیم به صدای بلند تنها ملت و یگانه هویت خود را فریاد بزنیم: ما همه انسانیم و با هم برابر و خواهر و هم‌خون و هم‌وطن و هم‌مان و یگانه‌ایم. همه ما قربانیان رفتار وحشیانه کشور ستمگرانیم.

اینک اما دست یکدیگر را به مهر می‌گیریم و صلحی را که این دنیا به ما ارزانی نکرده، با دستان خود خواهیم ساخت.

به حرمت اشک‌های بی‌پایان چشمان کودکان زمین و به احترام رنج‌های مادران داغ‌دیده و پدران در هم شکسته و در خون غلتیده، خواهیم ایستاد و رؤیای خود را با جهان به اشتراک می‌گذاریم:

فردایی بدون جنگ

و تنها و تنها یک کشور ... کشور یگانگی و اتحادِ نوع بشر!



پس از این برنامه، مسابقه فوتبالی میان تیم منتخب ستارگان باشگاه پرشین جمعیت امام علی از سراسر کشور و تیم هنرمندان برگزار شد که با نتیجه ۲ بر ۲ به پایان رسید.



گزارشی از جدیدترین طرح جمعیت امام علی (ع) در محروم‌ترین استان کشور

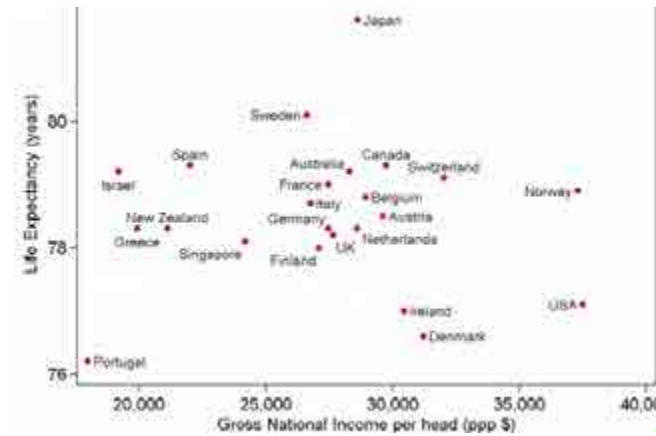
۲. طرح ۲. نخل؛ تقدیم به تن تفتیده سیستان و بلوچستانم

محمد طالقانی

نگاهی به تاثیر نابرابری در تشدید آسیب‌های اجتماعی

زندگی ما و زندگی آنها

ایلیار رابط



کدام کشورها در جهان توانسته‌اند آسیب‌های اجتماعی را کاهش بدهند؟ شاید فکر کنید کشورهای ثروتمندتر در جهان کمتر دچار آسیب‌های اجتماعی می‌شوند. يك اقتصاددان انگلیسی به نام ریچارد ویلکینسون ۱۰ آسیب اجتماعی را انتخاب کرد و وضعیت کشورها در این آسیب‌ها را بر اساس معیار در آمد سرانه در نمودار قرار داد. نتایج کمی عجیب بود. طبق نمودار زیر وی نتوانست هیچ ارتباط آماری بین این دو معیار پیدا کند. کشورهایی مثل آمریکا و انگلیس که بیشترین در آمد سرانه در جهان را دارند دچار آسیب‌های اجتماعی زیادی هستند؛ اما کشورهایی چون سوئد، با درآمدهای سرانه بسیار کم‌تر، آسیب‌های اجتماعی خیلی کمتری دارند.

در شرایط رشد غیرفراگیر، حتی در صورتی که کشورها به رشد اقتصادی بالا برسند، این رشد باعث افزایش فاصله طبقاتی و حتی افزایش آسیب‌های اجتماعی خواهد شد.

اما پس از بررسی معیارهای آسیب‌های اجتماعی با ضریب جینی، که میزان نابرابری‌های اجتماعی در جوامع را نشان می‌دهد، ویلکینسون به خوبی توانست ارتباط بین ۱۰ آسیب اجتماعی مهم و نابرابری را به شکل شفافی مشخص کند. یکی از این ۱۰ آسیب میزان بارداری کودکان است.

سیستان و بلوچستان، پاره ای از تن ایران ماست که سالهاست از نامهربانی‌های طبیعت و انسان، تنش زخم برداشته است و خشکسالی و عدم توجه و برنامه‌ریزی صحیح بسیاری از مردم مهربان، نجیب و مهمان‌نواز این استان را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. «۲۰ طرح ۲۰ نخل» سلسله طرح‌هایی است هم‌چون مُسکن بر درد برخی روستاهای این استان. هدف از تعریف این طرح‌ها در آستانه نوروز، برای این استان، زنده کردن روح سرزندگی و امید و ایجاد فرصت مناسب برای شناخت هرچه بهتر فرصت‌های استان است. همچنین، جلب هر چه بیشتر توجه عمومی به محرومیت‌های موجود و تذکری در باب انجام هر چه سریع‌تر اقدامات اصلاحی اساسی، از دیگر مقاصد این طرح می‌باشد. در انتهای انجام هر طرح، نخلی به نشانه دوستی و امید به فردای بهتر در محل اجرای طرح غرس می‌گردد.

اهالی، عموماً از شناسنامه و بیمه روستایی بهره‌مند بودند؛ اما دسترسی آن‌ها به مرکز بهداشت، پزشک و داروخانه بسیار مشکل بود به طوری که می‌بایست کیلومترها مسیر خاکی ناهموار را طی کنند.

روستاییانی که شغل نداشتند و در محرومیت زیاد به سر می‌بردند، به امید زندگی بهتر به شهرهایی چون چابهار می‌آمدند؛ اما وضعیت آن‌ها در این شهرها پیچیده‌تر و بدتر از پیش می‌شد و متأسفانه بسیاری از این اهالی به گدایی و اعتیاد روی می‌آوردند.

فاز اول

در این طرح يك ساله قرار است ۲۰ پروژه در زمینه‌های مختلف زیرساختی، آموزشی، درمانی، ورزشی و اشتغال‌زایی اجرا شود. در فاز اول اجرای این طرح، ۳ پروژه به این شرح تعریف و اجرا شد:

۱. توزیع اسباب‌بازی و ۱۲۰۰ عدد شیرخشک در مناطق قرقند، تلنگ، کاجه و خاش
۲. تجهیز هشت مدرسه و توزیع لوازم‌التحریر در مناطق ساروک، قرقند و سرباز
۳. اعزام تیم پزشکی به منطقه تلنگ و قرقند برای غربالگری، معاینات، ویزیت پزشکی افراد محلی و توزیع داروها و مکمل‌های غذایی ضروری



گزارش اجرای فاز اول طرح

دو هفته قبل از اجرای این طرح‌ها، جمعیت امام علی(ع) با شرح وضعیت محروم استان سیستان و بلوچستان و تأکید بر وجود ظرفیت‌های متنوع در این استان؛ برنامه «۲۵ طرح ۲۵ نخل» را در رسانه‌ها و نیز در فضاهای مجازی خود معرفی و اطلاع‌رسانی کرد و برای سه پروژهٔ اول تأمین مالی کرد.

سپس اقلامی که خیرین خریداری و اهدا کرده بودند به استان سیستان و بلوچستان فرستاده شد و یک تیم پنج نفره به مدت پنج روز برای اجرای این سه پروژه به سیستان و بلوچستان اعزام شدند. این تیم کار خود را در شهرستان قصرقند شروع کرد. شهرستان قصرقند از نظر جغرافیایی در میانهٔ استان سیستان و بلوچستان قرار دارد (از جنوب حدود ۲۷۰ کیلومتر از بندر چابهار و از شمال حدود ۵۸۰ کیلومتر از زاهدان فاصله دارد) و از مناطق محروم این استان است که اهالی آن از قوم بلوچ و عمدتاً اهل سنت هستند.

در ۳ روز نخست تیم اعزامی، به همراه ۳ نفر از اهالی محلی، ۱۵ روستای اطراف شهرستان‌های قصرقند و تلنگ که را بازدید کردند. در مجموع ۳۳۰ نفر از اهالی این روستاها ویزیت پزشکی شدند و داروها و مکمل‌های غذایی مورد نیاز به آن‌ها داده شد. همچنین شیرخشک، اسباب‌بازی و پوشاک میان اهالی این روستاها توزیع گردید.

تیم اعزامی در روز پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۵، از ۵ روستای کله‌گسوک، چراغ‌آباد بالا، چراغ‌آباد پایین، مچی و دن‌سربازبازید کردند. در بعد از ظهر همین روز، کلاس آموزشی برای به‌ورزان و سلامت‌یاران شهرستان تلنگ– اهالی بومی منطقه که توسط وزارت بهداشت استخدام شده‌اند تا در محل زندگی خود به همسایگان‌شان در بهداشت و موارد اولیهٔ درمانی کمک کنند– برگزار شد. در انتهای این کلاس نیز پزشک متخصص داوطلب جمعیت امام علی به پرسش‌های به‌ورزان پاسخ داد.

در روز جمعه ۲۲ بهمن ۴ روستای کنه‌آزه، کسدرم، زنبار و کتیوان و در روز شنبه ۲۳ بهمن روستای جموک بازدید شدند.

در روز چهارم، یکشنبه ۲۴ بهمن، هشت مدرسه از منطقه قصرقند تا ساروبک تجهیز شدند. در این مدارس کتاب‌های کمک آموزشی برای استفاده معلمین و دانش‌آموزان، لوازم التحریر، وسایل آزمایشگاهی علوم، کامپیوتر و … توزیع گردید. در بعد از ظهر همین روز، تیم اعزامی از جمعیت به شهرستان سرباز مراجعه کردند تا لوازم‌التحریر تهیه شده برای این منطقه را تحویل دهند.

در روز پنجم، دوشنبه ۲۵ بهمن، دیداری با مربیان و اعضای تیم پرشین سرباز صورت گرفت. از اهالی شنیده شد که بعد از حضور و نایب قهرمانی تیم پرشین سرباز در دومین لیگ فوتبال پرشین جمعیت در تهران، انگیزه و شوق اهالی روستا برای روی آوردن به ورزش و فوتبال فزونی گرفته است .

تحلیل وضعیت منطقه در پی اجرای فاز اول طرح

. وضعیت زیرساختی

همهٔ راه‌های میان روستاهای اطراف قصرقند و تلنگ که در ۳ روز اول بازدید شدند، خاکی بودند. این در حالی است که برخی از این روستاها حدود ۸۰ کیلومتر با یک شهرستان فاصله داشتند. همچنین چند روستا بودند که برق شهری نداشتند. آب لوله‌کشی برای اکثر این روستاها وجود نداشت و اهالی از چشمه‌ها یا رودهای اطراف آب می‌آوردند و آب آشامیدنی نیز با تانکر آورده می‌شد.

. وضعیت بهداشت و درمان

حدود نیمی از این روستاها حمام و دستشویی نداشتند. اهالی عموماً از شناسنامه و بیمهٔ روستایی بهره‌مند بودند؛ اما دسترسی آن‌ها به مرکز بهداشت، پزشک و داروخانه بسیار مشکل بود به طوری که می‌بایست کیلومترها مسیر خاکی ناهموار را طی کنند. مرکز بهداشت تلنگ با امکانات محدود تنها دو پزشک (که طرح خود را در این منطقه می‌گذرانند) داشت که این دو پزشک بدون هیچ پرستار یا کادر دیگری می‌بایست به ۱۶۰۰۰ نفر از اهالی بومی خدمات دهند که عملاً این کار ممکن نبود؛ در نتیجه این مرکز بهداشت نه تنها توانایی خدمات به اهالی تلنگ را نداشت، بلکه ابدا امکان بازدید از روستاهای اطراف را نداشت.

در ویزیت پزشکی که در ۳ روز اول انجام گرفت، مشکلات اهالی طبقه‌بندی شد که گزارش آن در ادامه این مکتوب ارائه خواهد شد. بیشترین مشکل بهداشتی شایع در منطقه، کم‌خونی و سوء‌تغذیه بود. با وجود اینکه اهالی کمبود مصرف مرغ و گوشت و کمبود ویتامین‌ها را داشتند، اما مهمان‌نوازی آن‌ها از اعضای جمعیت بی‌تأثیر بود.

. وضعیت مدارس

۴ روستای بازدید شده مدرسه نداشتند. سایر روستاها نیز تنها مدرسه دبستان داشتند که عموماً همه پایه‌ها سر یک کلاس می‌نشستند. معلم، که حقوق ماهیانه‌اش حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار تومان بود، هر روز از فاصله چند کیلومتری با موتور به مدرسه می‌آمد و برمی‌گشت؛ به همین دلیل برخی اهالی از تحصیل محروم بودند و در سایر روستاها تحصیل تنها تا کلاس ششم ابتدایی ممکن بود. در روستاهایی که اهالی از تحصیل محروم بودند عموماً هیچکس زبان فارسی را نمی‌فهمید و نمی‌توانست صحبت کند و تنها با زبان بلوچی امکان برقراری ارتباط وجود داشت.

در شهرهای قصرقند و ساروبک، که در روز چهارم ۸ مدرسه آن‌ها تجهیز شدند، کمبود امکانات آموزشی و کمک آموزشی مشاهده می‌شد. معلمین و دانش‌آموزان به کتاب‌های کمک آموزشی دسترسی نداشتند و به طور مثال تجهیزات آزمایشگاهی علوم در اختیار آن‌ها نبود. به علت کمبود مدارس، چند کلاس با هم برگزار می‌شد و برخی نیز دو شیفته بودند که یک شیفت پسرها و شیفت دیگر دخترها در مدرسه حاضر می‌شدند.

. وضعیت شغل

به طور کلی شغل در منطقه وجود نداشت. اهالی این مناطق عموماً به کار کشاورزی مشغول بودند که به علت خشکسالی‌های اخیر، همه بی‌کار شده بودند. اهالی عمدتاً با یارانه گذران زندگی می‌کردند؛ ماهی یک‌بار به شهر می‌رفتند، یارانه خود را می‌گرفتند، اقلام خوراکی محدود خریداری می‌کردند و به روستای خود باز می‌گشتند. برخی اهالی به ط‌طور محدود دام داشتند، به طور مثال خانواده‌هایی بودند که دو یا سه بز داشتند، اما خشکسالی به حدی بود که حتی مجبور بودند شیر بچه‌بزها را از شهر خریداری کنند و به آن‌ها بدهند.

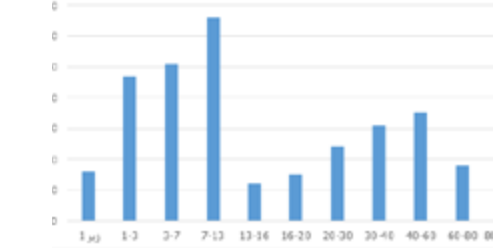
. حاشیه‌نشینی اطراف چابهار

در روز پنجم، تیم اعزامی از حاشیه و حلی آباد بزرگ اطراف چابهار بازدید کرد. روستاییانی که شغل نداشتند و در محرومیت زیاد به سر می‌بردند، به امید زندگی بهتر به شهرهایی چون چابهار می‌آمدند؛ اما وضعیت آن‌ها در این شهرها پیچیده‌تر و بدتر از پیش می‌شد و متأسفانه بسیاری از این اهالی به گدایی و اعتیاد روی می‌آوردند.

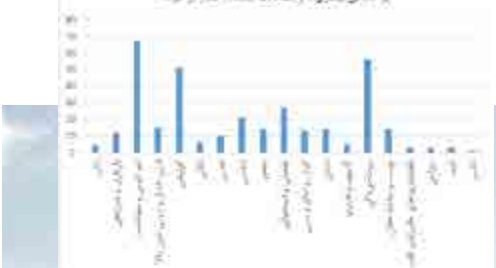
آمار ویزیت پزشکی

همان‌طور که گفته شد، ۳۳۰ نفر در ۱۵ روستای اطراف شهرستان‌های قصرقند و تلنگ توسط تیم پزشکی داوطلب جمعیت امام علی ویزیت پزشکی شدند. آمار مربوط به این ویزیت‌ها در ادامه ارائه می‌شود.

برآوردگی افراد ویزیت شده بر اساس سن



برآوردگی میزان مشکلات مشاهده شده در افراد



برنامه‌های آتی طرح

جمعیت امام علی قصد دارد در بهار سال ۹۶ دفتر خود را در شهرستان قصرقند استان سیستان و بلوچستان تجهیز کند و با فعال کردن افراد محلی این دفتر را تبدیل به مرکزی برای فعالیت‌های مستمر خود در آینده نماید. همچنین پروژهٔ «۲۵ طرح ۲۵ نخل» را پیگیری کند. برخی از این پروژه‌ها عبارتند از: تجهیز چند مدرسه شهر قصرقند به قصد امکان آموزش از راه دور (به دلیل اینکه روستاها هنوز اینترنت ندارند، فعلاً امکان راه‌اندازی این سیستم در روستاها وجود ندارد)، تأسیس کارگاه‌های اشتغال بسته‌بندی خرما، سوزن‌دوزی و حصیربافی در روستاهای شهرستان سرباز و قصرقند، ساخت زمین چمن فوتبال در شهرستان سرباز و …



توضیحات نمودارها:

- اگر مشکلات و بیماری‌های یک فرد مربوط به بیش از دو دسته بوده، در هر دو دسته در نظر گرفته است.
- اگر کسی در معاینه مشکلی نداشته است و خود نیز شکایتی نداشته است، در این آمار در نظر گرفته نشده است.
- این آمار براساس شکایاتی که افراد مراجعه‌کننده داشته‌اند و یا معایناتی که در رابطه با شکایات افراد انجام شده است، تنظیم شده است. به عنوان مثال این‌طور نیست که فقط ۱۴ نفر از مراجعه‌کنندگان از مشکلات دندانی رنج ببرند، بلکه در معاینه و یا شرح حال ۱۴ نفر از مراجعه‌کنندگان، مشکلات دندانی ذکر شده است.
- توضیحات انواع بیماری و مشکل ذکر شده به شرح زیر است:

. زنان: سابقه سقط، منوراژی، آمنوره و عفونت‌های لگنی

. سو تغذیه: عمدتاً کمبود آهن، روی، کلسیم، انواع ویتامین‌ها و به خصوص ویتامین ب و د و

همچنین کمبود دریافت پروتئین و کالری

. قلبی: تپش قلب

. گوارشی: گاستریت، اسهال، یبوست و ریفلاکس

. انگلی: کرمک و شیش

. عصبی: تشنج، فلج مغزی، سردرد و عدم تمرکز

. تنفسی: سرفه، تنگی نفس، آسم، عفونت تنفسی و برونشیت

. چشم: افتادگی پلک، کم‌بینایی و سوزش چشم

. مفصلی و استخوانی: درد مفاصل، فتق دیسک، تخریب زانو، آرتروز گردن، تروما و شکستگی

. گوش و حلق و بینی: کم‌شنوایی، عفونت‌ها و تورم لوزه

. دندان: پوسیدگی، عفونت، آبسه و مشکلات آرایش دندان‌ها

. کلیوی و ادراری: سنگ کلیه، عفونت‌ها و سوزش ادرار

. پوست و مخاط دهان: آکنه، ضایعات قارچی، آگزما و برفک دهانی

. جراحی: بیضه نزول نیافته، مقعد باز نشده و هایپوسپادیاس

. غدد: کم‌کاری تیروئید و دیابت

. کانسر: سرطان خون



ازدواج کودکان در بلوچستان

سارا رضایی

کمبود زیرساخت های آموزشی – رفاهی بزرگترین عامل ازدواج کودکان در سیستان و بلوچستان

پس از حدود ۲۰۰ کیلومتر رانندگی در جاده سنگلاخی، به همراه پزشك داوطلب وارد روستای چراغ آباد بالا و پایین می شویم. چراغ آباد، روستایی دارای چندین کپر است. ساکنین این روستا در محرومیت مطلق زندگی می کنند. به دلیل نبود دستشویی و حمام، کودکان ماه به ماه به حمام نمی روند. مدرسه کپری فاصله زیادی با روستا دارد و کودکان برای رسیدن به مدرسه، هر روز باید مسافت زیادی را طی کنند.

برای معاینه کودکان و مادران، به داخل کپر مریم، دختر مهربان و خوش رویی که چهارده سال دارد می رویم. يك سال از ازدواج مریم می گذرد. او هم اکنون ۷ ماهه باردار است. برای ادامه درسش می بایست به شهر قصرقند می رفت، اما به دلیل بعد مسافت، ترك تحصیل نموده و ازدواج کرده است؛ مریم درباره روش های پیشگیری از بارداری هیچ اطلاعی نداشت، که خانم دکتر در این خصوص توضیحاتی به او ارائه داد.

بعد از معاینه و اهدای داروهای مکمل، راهی روستاهای مجسی و کدردم شدیم. برخی از روستاها مدرسه نداشتند و نزدیک ترین مرکز بهداشت به آن ها کیلومترها در جاده سنگلاخی فاصله داشت. ازدواج کودکان و بارداری های پیاپی، که به دنبال آن سوء تغذیه و قتر آهن شدید در کودکان و مادران را به دنبال داشت، در این روستاها بسیار شایع بود.

در طی سه روز معاینه ۳۳۰ کودک و پدر و مادر در روستاهای دور افتاده شهرستان قصرقند، مردمان عشایر و برگزاری کارگاه های آموزشی برای به روزان در مرکز بهداشت، شاهد بودیم که عمدتاً ازدواج کودکان نشأت گرفته از نبود زیرساخت های آموزشی و رفاهی نظیر مدارس و مراکز درمانی است. متأسفانه در دانشگاه های شهرهای نزدیک، رشته های تحصیلی مربوطه، مانند مامایی، پرستاری و پزشکی وجود ندارد، که این مسئله افزایش میزان نیاز به نیروهای غیربومی را دامن می زند.





روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم... این دو همیشه حاضرند!

اگر غایب باشیم، ظلمت فزونی می‌گیرد!

وقتی طالبان دخترانت را می‌دزدند!

ملیحه میرجعفری

زنی نحیف و ریزجثه در حالی که دست دختر بچه پنج ساله را گرفته بود، وارد دفتر شد. گفت ببخشید به من گفتن اینجا کمک می‌کنند به بی سرپرستها؟ درسته؟
سرم را از روی کاغذها بلند کردم و چشمم به صورت معصوم و مظلومی افتاد که تمامیت درد را فریاد می‌زد. پرسیدم: مشکلتون چیه؟
اشک در چشمانش حلقه زد و بر پهنای چهره‌اش فرو ریخت. دفتر مراجعه‌کنندگان را باز کردم و شروع کردم به پرسش درباره خودش و فرزندش.

۳۲ سال داشت، ولی به نظر نیم قرن از عمرش داشت. درد، چیزی از جوانی و شادابی در او باقی نگذاشته بود: هفت ماه پیش طالبان شوهرمو کشتن، چهار ماه پیش هم دو دختر ۸ و ۹ ساله‌ام رو به زور ازم گرفتن. فهمیه را هم میخواستن بگیرن که فرار کردم. میشه حداقل فهمیه بیاد اینجا درس بخونه؟
خودکار در دستانم بی حرکت مانده بود. توان نوشتن نداشتم. به خانه‌شان رفتم. وضعیت بفرنج‌تر از حد تصور بود. روزگار بزرگ‌ترین امیدهای این زن را یک‌جا از او گرفته بود. بعد از کشته شدن شوهرش، خانواده همسر، خود را صاحب حق نسبت به او دیدند و بابت هر موضوعی زینب را به شدت مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. آنقدر که به خاطر کتک خوردن از برادر شوهرها پرده گوش چپش هم پاره شده و هنوز مدام عفونت می‌کرد.

بعد از اینکه طالبان به زور دخترانش را از او گرفتند، زینب از ترس از دست دادن فهمیه دختر ۶ ساله‌اش، با یک ساک کوچک و بدون هیچ مدرکی فرار کرد و خودش را به ایران و بعد به ملک آباد کرج رساند. در ملک آباد هم یک خانواده در زیرزمین خانه کوچک خود به او پناه دادند. یک زیرزمین ۹ متری با دیوارهای گلی و سقف کوتاه بدون هیچ امکاناتی. خانواده‌ای که به زینب پناه دادند، خود درگیر فقرند؛ با پدری نابینا و بچه‌هایی که برای گذران معاش، سرکار می‌روند. تصور یک لحظه جای زینب زندگی کردن، در توان هیچ‌کس نیست. با همه اینها، امروز در خانه ایرانی ملک آباد، این زن برای همه تبدیل به الگوی صبر و تلاش شده است. روزی که زینب را دیدیم سراپا درد بود و امروز سراپا امید است. زنی که همسر، فرزندان، خانه، وطن و همه زندگی‌اش را یک‌جا از دست داده بود و حالا با همه توان به آینده خود و تنها فرزندش امید بسته است. هر روز با توانی بیشتر و با حمایت طرح مادرانه جمعیت امام علی (ع) به خانه اشتغال پا می‌گذارد و با جدیتی وصف‌ناپذیر سوادآموزی و خیاطی را همزمان پیگیری می‌کند. زنی که با تمام سختی‌ها و دردها، کمر همت بسته تا فردایی روشن برای خود و یگانه دخترش بسازد.

پی‌نوشت: زینب مدتهاست برای پیدا کردن دخترانش و پس گرفتن آنها تلاش می‌کند و به سازمانهای مختلفی مراجعه نموده که متأسفانه تا به امروز نتیجه‌ای نگرفته است. به گفته خودش، در واقع فردی و ارگانی جرأت دخالت در این امور را ندارد.



شاهد عینی

شاهد عینی با شما از مردمان و مناطق فراموش شده می‌گوید

چیزی شبیه زندگی

رویا منوچهری

نگاهی به زندگی مهاجران پاکستانی حاشیه‌نشین



آن‌ها گاهی ماه‌ها استحمام نمی‌کنند و در شرایط بسیار ناسالم از نظر بهداشتی، قضای حاجت می‌کنند که این خود شروع ماجراست و انتقال انواع بیماری‌های واگیردار مثل بیماری‌های انگلی و عفونی و... را در پی دارد

در دنیای امروز با ظهور بحران‌های منطقه‌ای و جهانی، به ویژه شرایط بحرانی سیاسی-اقتصادی حاکم بر منطقه خاورمیانه مانند جنگ، فرقه‌گرایی، اختلافات شدید قومی و مذهبی، خشکسالی، بلایای طبیعی و... شاهد رشد روز افزون پدیده مهاجرت به عنوان اولین و آخرین راه‌حل پیش روی مهاجرین برای فرار از شرایط موجود می‌باشیم.

کشور ایران نیز به دلیل برخورداری از موقعیت خاص جغرافیایی و هم‌جواری با کشورهای بحران زده‌ای همچون پاکستان و افغانستان از دیرباز مقصد بسیاری از مهاجرین این کشورها بوده است. در این میان حضور مهاجرین پاکستانی، علی‌الخصوص زنان و کودکان و اسکان غیررسمی آن‌ها در حواشی شهرهای بزرگ ایران و متعاقب آن بروز مضلات و آسیب‌های اجتماعی متعدد، لزوم بررسی‌های دقیق و ارائه راهکارهای مناسب را بیش از پیش آشکار نموده است.

قصه پاورقی «بابغون»:
چند تا از بچه‌ها تا حالا به ما از این طرف شکایت کردن.



شرایط محل زندگی این مهاجرین در ایران

با مشاهده محل زندگی مهاجرین پاکستانی در حاشیه شهرهای بزرگ به ویژه شهر تهران و حومه آن به سرعت در می‌یابیم که شرایط موجود در محل به هیچ وجه برای زندگی مناسب نیست.

مسیر دسترسی به محل اسکان این مهاجرین شامل جاده‌های ناهموار و خاکی است که همواره محل تجمع زباله و نخاله بوده و کودکان به دلیل حضور در این فضا و عدم برخورداری از پوشش مناسب از جمله کفش، هر لحظه در معرض انواع آسیب‌های جسمانی قرار دارند. پس از ایجاد این آسیب‌های فیزیکی نیز هیچ امکانشی برای درمان وجود ندارد، بنابراین خود این زخم‌ها و آسیب‌ها در آینده باعث بروز شدیدتر بیماری‌ها همچون بیماری‌های عفونی می‌گردند.

آب آشامیدنی موجود در محل حتی از نظر ظاهری هم هیچ شباهتی به آب آشامیدنی نداشته و خانواده‌های مهاجر به ناچار از این آب استفاده می‌کنند و همان‌طور که می‌دانیم نوشیدن آب آلوده عواقب ناگواری بر سلامت، خصوصاً سلامت کودکان، خواهد داشت. فقدان مسکن مناسب برای این مهاجرین، آن‌ها را به آلودگی‌سازی، زاغه‌نشینی و زندگی در کپر‌ها در حاشیه شهرها سوق داده است؛ به نحوی که این محلات فاقد هر گونه امکانات اولیه همچون سیستم‌های برق‌رسانی است. از همین رو فعالیت و تلاش روزانه آنها تنها منوط به روشنایی روز بوده و پس از ساعات تاریکی نمی‌توانند هیچ فعالیتی انجام دهند. فقدان برق مشکلات دیگری را نیز متوجه این مهاجرین می‌سازد. آنها برای جلوگیری از فساد مواد غذایی نمی‌توانند از یخچال استفاده کنند. بنابراین این خانواده‌ها ذخیره غذایی نخواهند داشت و یا مجبورند از غذاهایی استفاده کنند که امکان فساد در آنها پایین است. این مساله تنوع غذایی را به شدت کاهش می‌دهد که موجب می‌شود، خصوصاً زنان و کودکان، در معرض سوء تغذیه شدید قرار می‌دهد.

قرارگیری محل زندگی مهاجرین پاکستانی در حواشی شهرها و آلودگی‌ها و عدم وجود بافت شهری یا حتی روستایی باعث عدم برخورداری این اماکن از امکانات اولیه بهداشتی همچون سرویس بهداشتی (دستشویی و حمام) شده است، در نتیجه این خانواده‌ها از سرویس‌های بهداشتی محروم می‌باشند. آن‌ها گاهی ماه‌ها استحمام نمی‌کنند و در شرایط بسیار ناسالم از نظر بهداشتی، قضای حاجت می‌کنند که این خود شروع ماجراست و انتقال انواع بیماری‌های واگیردار مثل بیماری‌های انگلی، عفونتی و … را در پی دارد.

دلایل مهاجرت به ایران

بر اساس تحقیقات صورت گرفته بزرگترین دلیل مهاجرت اقوام بلوچ پاکستان، نبود امکانات حداقلی برای زندگی در شهر و کاشانه خود و همین‌طور فقدان شغل و بیکاری شدید است. به طوری که این افراد به علت قرار گرفتن در تنگنای شدید جهت امرار معاش راهی جز مهاجرت به کشورهای همسایه خود مانند ایران نداشته و به دلیل فقر شدید ساکن حاشیه شهرها می‌شوند. این مهاجرین اغلب به علت پذیرفته نشدن از سوی جامعه مقصد و نداشتن اوراق هویتی به مشاغل کاذب نظیر جمع‌آوری ضایعات، تکدی‌گری و دست‌فروشی که اکثراً متوجه کودکان و زنان این اقوام می‌باشد رو می‌آورند. البته گاهی نیز به علت مهارت و تجربه‌ای که در امر کشاورزی دارند با دستمزدهای حداقلی در مناطقی دور افتاده به صورت روزمزد بر روی زمین‌های کشاورزی مشغول به کار می‌گردند. گفتنی است به دلیل عدم امکان جذب مردان این اقوام در بازار کار ایران، زنان و کودکان این خانواده‌ها بیشترین سهم را در تأمین معاش ایفا می‌نمایند.

بزرگترین دلیل مهاجرت اقوام بلوچ پاکستان، نبود امکانات حداقلی برای زندگی در شهر و کاشانه خود و همین‌طور فقدان شغل و بیکاری شدید است.

بررسی وضعیت دختران و زنان مهاجر پاکستانی در ایران

. وضعیت دختران مهاجر در هنگام تولد

قبل از ورود به این بحث باید خاطر نشان کرد که اساساً تولد نوزاد دختر در میان خانواده‌های مهاجر پاکستانی حاضر در ایران موجب خشنودی و رضایت خاطر آن‌ها نیست. زمانی که نوزاد دختری در میان این خانواده‌ها متولد می‌شود، بلافاصله پس از تولد مورد ختنه و یا ناقص‌سازی جنسی قرار می‌گیرد. همان‌طور که می‌دانیم بر اساس تقسیم‌بندی‌های سازمان بهداشت جهانی، ختنه کردن زنان به ۴ نوع مختلف انجام می‌شود که هر کدام نتایج مخرب بسیاری را به بار می‌آورد. همچنین سازمان ملل متحد بریدن آلت جنسی زنان تحت عنوان (سنت و آیین) را مردود و عمل ناقص‌سازی جنسی را از مصادیق بارز شکنجه می‌داند.

. وضعیت دختران از ۳ تا ۵ سالگی

در این سنین طبق آداب و رسوم این قوم، دختر طی يك مراسم حنابندان به نام يك پسر دیگر از همان قوم خوانده شده و در واقع این عمل به معنای نامزد شدن دختر و پسر با یکدیگر می‌باشد. در این مراسم يك روسری از طرف خانواده پسر به عنوان هدیه و نشان نامزدی به دختر داده شده و حنایی به دست و سر کودک زده می‌شود که همراه با جشنی از سوی دو خانواده می‌باشد. این کودکان به هیچ عنوان درک درستی از شرایط پیش روی خود نداشته و بدون هیچ انتخابی محکوم به تحمل سرنوشت از پیش رقم خورده خود توسط والدین می‌گردند.

بر اساس تجربیات تیم مددکاری جمعیت امام علی (ع) که در این منطقه فعالیت دارد، این امر تأثیر روانی شدیدی بر روی کودکان گذاشته تا حدی که بارها شاهد بوده‌ایم کودکان دختر تا مدت‌ها در بهت و ناباوری به دنیای اطراف خود نگریسته و حتی از برقراری ارتباط کلامی با دیگران نیز خودداری می‌کنند. کودکان پسر نیز تا مدت‌ها پس از تحمیل چنین تصمیمی دچار بحران‌های روانی متعدد شده و بعضاً مبادرت به فرار از خانه و دوری از خانواده می‌نمایند.

مضافاً این‌که به دلیل فرهنگ شایع مردسالاری در میان اقوام بلوچ پاکستانی، مردان به لحاظ شأن و منزلت انسانی از مقام بالاتری برخوردار بوده و متأسفانه زنان به نوعی کنیز و خدمتکار و کارگران مردان محسوب می‌شوند. این دیدگاه سبب می‌شود دختران از سنین پایین از تحصیل محروم شده و به اشتغال پردازند.

این دختران در سنین بسیار پایین به تنهایی و یا به همراه یکی از اعضای خانواده به تکدی‌گری در خیابان مشغول می‌گردند که این امر آسیب‌های متعددی را متوجه آنان می‌سازد.

. وضعیت دختران از ۵ تا ۱۰ سالگی

در تمام این دوره سنی، کودکان دختر به کار در خیابان‌ها، چهارراه‌ها و اماکن عمومی شهر مشغول می‌باشند. این کودکان به دلیل عدم تسلط به زبان فارسی و همچنین سرکوب و تحقیر همیشگی در خانواده، اعتماد به نفس به شدت پایینی دارند. این مسئله از عوامل مهم زمینه‌ساز در انواع سوء استفاده‌ها از قبیل سوء استفاده‌های جنسی و روانی از این دختران در خیابان می‌باشد.

. وضعیت دختران از ۱۰ سالگی تا ۱۵ سالگی

اصولاً بر اساس آداب و رسوم اقوام بلوچ پاکستانی در این سنین، دختران می‌بایست حتماً ازدواج کنند و طبق مشاهدات به عمل آمده هیچ استثنایی در این خصوص وجود ندارد. ازدواج دختران، اشکال متنوعی دارد:
۱. دخترانسی که در کودکی تجربه حنابندان داشته‌اند و در طی این مدت نامزدی آنها به هم نخورده، باید به عقد همان پسر در آیند.
۲. دخترانسی که در کودکی توسط هیچ يك از اقوام خواسته نشده‌اند (که این را يك بد اقبالی برای دختر می‌دانند) پس از خواستگاری یکی از اقوام، بدون هیچ‌گونه توجهی به رضایت و یا عدم رضایت دختر، وی را مجبور به ازدواج با همان فرد می‌کنند.

۳. چند همسری امری شایع در میان این اقوام می‌باشند. بنابراین ازدواج دختران نوجوان بعضاً به عنوان همسر دوم و یا سوم امری مورد قبول محسوب می‌گردد.

۴. طبق فرهنگ مردسالاری رایج میان این اقوام يك دختر ممکن است بدون در نظر گرفتن مصالحش به عقد مردی چندین سال بزرگتر که حکم پدر و یا پدربزرگ او را دارد در بیاید.

۵. با توجه به شیوع اعتیاد شدید در میان مردان این خانواده‌ها، ممکن است دختران به بهای ناچیزی در قبال پول و یا مواد مخدر به فروش رسیده و به عقد مردی با شرایط مشابه (اعتیاد به مواد) در بیایند.

. وضعیت دختران بعد از ازدواج و نحوه مجازات قبیله‌ای

بعد از ازدواج دختران بلافاصله باردار شده و در مدت بارداری و حتی تا ماه‌های آخر وضع حمل، مجبور به ادامه همان مشاغل دوران قبل از ازدواج خود می‌باشند. اغلب زایمان‌ها توسط قابله در منزل آن‌ها صورت می‌گیرد و در دوران بارداری هیچ‌گونه مراجعه‌ای از سمت مادر جهت اطلاع از وضعیت سلامت جنین به پزشك انجام نمی‌پذیرد. طفل تازه به دنیا آمده نیز خود ایزار جدیدی جهت کسب درآمد بیشتر برای خانواده تلقی شده و این چرخه باطل مرتباً تکرار می‌گردد.

به طور خلاصه باید گفت سبک زندگی این افراد به شیوه قبیله‌ای است و رفتار اجتماعی آن‌ها علی‌رغم زندگی در شهر هنوز به رفتار اجتماعی شهرنشینی نزدیک نشده و کاملاً تابع رسم و رسومات قبیله‌ای می‌باشد. این افراد از قوانین قبیله‌ای خود پیروی می‌کنند و در مواجهه با اختلافات و ناهنجاری‌ها خود مبادرت به برخورد بر طبق قوانین طایفه خود می‌نمایند. کوچک‌ترین رفتار متضاد با قوانین قبیله، به عنوان هنجارشکنی تلقی شده و سریعاً به مجازات فرد خاطی می‌انجامد. مجازاتی که در برخی موارد، مرگ است.

در این‌گونه موارد افراد خانواده خود مجازات را تعیین و اجرا می‌کنند. به طور مثال، زنی که در حال گفت‌وگویی ساده با تعامل اجتماعی با مردی غریبه خارج از چهارچوب قوانین قبیله دیده شود، مورد اتهام رابطه نامشروع قرار گرفته و مجازات مرگ را برایش به دنبال دارد. طبق مشاهدات به عمل آمده در مدت سه سال و ضمن ایجاد ارتباط نزدیک با این قوم و آگاهی از مسائل زندگی آن‌ها، شاهد دست کم سه مورد از این وقایع بوده‌ایم به صورتی که حتی در مواردی که امکان مجازات در ایران فراهم نبوده، فرد خاطی (زن) را به پاکستان فرستاده و توسط افراد دیگر قبیله در آن‌جا مورد مجازات قرار گرفته و به قتل رسیده است.

چند تا از بچه‌هامون چیزی نگفتن و چند نفر از بچه‌های دیگه‌ی محل که پیش ما نمی‌آن رو اذیت می‌کنه خدا عالمه…»



طرح‌های روشن



سردرگم

کتابیون افزاه



از بیرون اومدم دیدم همه نگران نشستن و می گن مهدی بیمارستانه...

نمی دونم چه اتفاقی افتاد. تو حال خودم نبودم. متوجه نشدم...

زننگ زدن بهم گفتن پاشو بیا بهشت سکینه.

از یه لحظه‌ای به بعدشو دیگه یادم نمیداد.

وقتی دیدم داداشم خونی افتاده روی زمین از خود بیخود شدم...

بعدش دیگه نفهمیدم چی شد؟

تمام روزهای گذشته يك آن از جلوی چشمم گذشت.

آفتدر خون روی چادرم ریخته بود که مثل چوب خشك شده بود.

اتفاق است... ممکن است در هر مکان و زمانی رخ دهد. اتفاقی که شاید جزئیات آن نامعلوم باشد؛ اما نتایج احتمالی قابل پیش‌بینی دارد. اینکه در هر زمان عکس‌العمل افراد درگیر در داستان چگونه باشد به عوامل مختلفی بستگی دارد که شاید برخی از این عوامل قابل تغییر باشند. داشتن مهارت‌های رفتاری لازم یکی از مواردی است که می‌توانند از آسیب‌های احتمالی طرفین درگیری به یکدیگر بکاهند. عوامل محیطی دیگر، مانند تماشاچیان دعواء می‌توانند در کاهش و افزایش صدمات ایجاد شده موثر باشند. پس از تمام این‌ها در ادامه با مسائلی مانند زندان و احکامی همچون قصاص که نتیجه خشم و خشونت بین افراد است روبرو هستیم. حال بستگان و آشنایان و همسایه ها نیز وارد داستان شده و هر يك نقش خود را در افزایش یا کاهش میزان خشم و یا ایجاد صلح بین دو خانواده ایفا می‌کنند.

از يك نگاه بیرونی همه چیز خیلی ساده به نظر می‌رسد. خوب داد نمی‌زدی، دشنام نمی‌دادی، دنیا که به آخر نمی‌رسید نشنیده می‌گرفتی، سکوت می‌کردی... اما واقعیت در عمل به این سادگی‌ها هم نیست. روابط انسانی بسیار پیچیده‌تر از این حرف‌ها است. در جامعه امروزمان، درحالی‌که به قبول برخی، دیگر اعصابی برای کسی نمانده است، اینکه در يك درگیری هر فرد چگونه ظاهر شود و خشم‌ها و هیجانات فروخورده‌اش را چگونه آشکار سازد خود معمایی حل نشده است. تمام این‌ها با پیش فرض رخدادِ درگیری در يك محله عادی و آسیب

ندیده شهر است. در محلات حاشیه، داستان کاملاً تغییر می‌کند. قوانین و برخوردها کاملاً تغییر می‌کنند. چرا که به دلیل عدم احساس امنیت کافی، هر فرد از سنین کودکی و جوانی می‌آموزد که جهان اطراف سرشار از تهدید است و هرکس باید در هر لحظه برای دفاع از خویش آماده باشد؛ حال چه با نگاه‌های پرخاشگر، کلمات و جملاتی درنده و چه با سلاح سرد؛ چاقو، همراهی همیشگی در جیب. درحالی‌که در این سن هیچ‌گونه مهارت چگونگی استفاده از این وسیله یا درك عواقب آن را ندارد. از سویی دیگر سال‌های نوجوانی برای هر فرد سرشار از بحران‌هایی چون بلوغ و هویت است و اگر از امکانات، آموزش‌ها و حمایت‌های لازم برخوردار نباشد و ارزش گذاری‌های رفتاری به درستی برای وی صورت نگیرد چه بسا هویت و ارزش خویش را در برخوردهای خشن و قلدرمآبانه نسبت به اطرافیان ببیند و برای گرفتن توجه و دیده شدن در گروه دوستان و... هربار به خشونت بیشتری دست بزند.

وجود رسانه‌ها و وسایل ارتباطی جدید که قادرند الگوهای ظاهری و رفتاری غریب را از سرزمینی دوردست به ما منتقل کنند، ممکن است جالب یا مفید باشد، اما گاهی خود باعث اختلال‌های رفتاری بسیاری است که امروز شاهد آن هستیم.

پسر رنگ شدن شاخصه پرخاشگری در يك نوجوان در چنین موقعیتی میان دوستان خود الگویی برای سایرین و کوچک‌ترها است.

همه می‌آموزند:

«اگر زن‌زی می‌خوری، دشنام می‌شنوی و مورد تعرض قرار می‌گیری. اینجا همه بچه‌ها چاقو دارند. اگر تنها باشی چگونه باید از خود دفاع کنی؟ این محله همین‌جوری است اگر محله‌مان عوض می‌شد ما نیز جور دیگری رفتار می‌کردیم...».

گویا به روز شدن تکنولوژی پیش از تطبیق آن با فرهنگ منطقه، خود عاملی است که به تمام این ماجراها دامن می‌زند. وجود رسانه‌ها و وسایل ارتباطی جدید که قادرند الگوهای ظاهری و رفتاری غریب را از سرزمینی دوردست به ما منتقل کنند ممکن است جالب یا مفید باشد اما گاهی خود باعث اختلال‌های رفتاری بسیاری است که امروز شاهد آن هستیم.

داستان فرضی ما الگویی است پرتکرار از درگیری بین دو دوست نوجوان که شاید همسایه یا هم‌کلاسی یکدیگر باشند. احتمالاً بر سر يك شوخی یا جمله که یکی گفته و به مذاق دیگری خوش نیامده است و دوستان دیگری که در اطراف نشسته و به تشویق و تحریك آن‌ها مشغولند، درگیری بالا می‌گیرد و همه به میدان می‌آیند. کمتر کسی در این میان می‌ترسد و می‌گریزد. همه شجاع به نظر می‌رسند.

احتمالاً خیلی زود حداقل یکی دو نفر به استفاده از تیزی نیاز پیدا می‌کنند و سرانجام وقتی يك نفر زخمی شد، تماشاچیان صحنه را ترك می‌کنند و علی می‌ماند و حوضش. تا رسیدن هرگونه امکانات پزشکی به وی، او فوت می‌کند و دو خانواده در شرایطی بسیار ناگوار و عذاب آور گرفتار می‌شوند. تماشاچیان بدی وارد صحنه می‌شوند و به انجام وظیفه خطیر خویش در راستای ارائه انواع نظرات و تضادها می‌پردازند. ناآگاهانه و شاید گاهی بی‌رحمانه آتش خشم خانواده‌ها را شعله‌ورتر می‌کنند، بر حسب حس و حال خویش در هر لحظه توصیه‌ای جدید کرده و نسخه‌ای نو می‌پیچند. حالا دیگر دادگاه حکم نهایی را صادر کرده و خانواده نوجوانی که جرم کرده برای نجات جان فرزندشان به هر بزرگ و ریش سفیدی متوسل شده و هر راهی را امتحان می‌کنند. راه‌هایی که شاید گاهی باعث بیشتر شدن خشم خانواده مقتول شده و آن‌ها را به مقابله‌به‌مثل تشویق کند. افراد و گروه‌های مختلفی برای ایجاد صلح بین دو خانواده وارد عمل می‌شوند و هریك بسته به میزان درکی که از ماجرا و احوال دو خانواده

دارند قدم‌هایی گاه مثبت و گاه منفی برمی‌دارند. حالا نزدیک به ده سال است که علی در زندان است. هر چه بیش‌تر از حادثه می‌گذرد با آن غریبه‌تر شده و شاید حتی گمان می‌کند این او نبوده است که چنین جرمی را مرتکب شده است. کاش این صحنه‌ها را در ذهن دیده بود، نشنیده گرفته بود، سکوت کرده بود؛ دنیا که به آخر نمی‌رسید...

آنچه دیده می‌شود این است که علی کسی را کشته است و حالا باید تاوان آن را پس دهد. اما در واقعیت تلخ موجود، علی و خانواده‌اش نیز خود قربانی‌اند.

قربانی قهر و خشونت و اعتیادی که بر محله کوچکشان در حاشیه شهر احاطه دارد. پدر و مادر سواد کافی برای پیگیری‌های قانونی وی را ندارند البته

اگر پدر و مادری باشند تا پیگیر وضعیت او باشند. علی رضا را کشته است و حالا علی نیز باید کشته شود. دو نوجوان قربانی شده‌اند. قربانی شرایطی موجود در جامعه، شرایطی که برای تغییرش توانایی، فرصت یا آگاهی لازم را نداشته‌اند.

قتل يك انسان به دست انسانی دیگر ، خود به تنهایی امری پیچیده و بفرنج است؛ قتل يك انسان به دست يك كودك یا نوجوان امری بسیار پیچیده‌تر و بفرنج‌تر است. وقتی این فاجعه دو، سه یا چهار بار در چهار گوشه این سرزمین اتفاق می‌افتد ماجرا ابعاد ویژه‌تری به خود می‌گیرد و هنگامی که شماره‌اش از دست در می‌رود و جمعیت امام علی(ع) در طرح (طوفان مسلم) به تنهایی با ۵۰ پرونده از این دست ققط در يك سال روبروست، باید بگوییم با توده‌ای عظیم و متراکم از کلاف‌های درهم تنیده و سردرگم مواجهیم... سردرگم؛ چون حال و روز و سرنوشت جوانانی که کودکی و نوجوانی‌شان در انتظار مرگ یا آزادی سپری می‌شود... سردرگم؛ مانند همین نوشته که در پایان خود پاسخ هیچ يك از پرسش‌های ابتدایی خود را نیافته است و شاید تنها اشارتی باشد برای حرکت در جهت یافتن پاسخ مهم‌ترین پرسش:

سهم ما در این میانه چیست ؟



طرح‌های روشن

زخمی جبران ناپذیر بر تن اجتماع

حبیب فاتح



طرح‌های روشن

می نویسم بر آب

نامه (رضا) از زندان خطاب به اولیای دم خود،

ببا عرض سلام، نامه‌ای که می‌نویسم خطاب به خانواده مرحوم محمد است.

دوستی که مثل برادرم دوستش داشتم و الان یک سال است که هر لحظه به یادش هستم و نبودش را حس میکنم و هر لحظه به خودم لعنت می‌فرستم که چرا سر یک ندانم کاری و عصبانیت او را از خودت و مهمتر از همه، از خانوادش گرفتی؟ شاید الان که مادر محمد و دیگر اعضای خانواده، برادر و خواهران گرامی‌شان این نامه را می‌خوانند، فکر کنند دارم دروغ می‌گویم یا نقش بازی می‌کنم ولی خدا که می‌داند دروغ نمی‌گویم. من با این اتفاقی که افتاد خودم هیچ، یک خانواده را داغدار کردم. من می‌دانم که در این ۱۵ سال مادر مرحوم محمد و برادرشان و دیگر اعضای خانواده ۵۰ سال پیرتر شدند؛ چون مادر و پدر خودم هم موهای سرشان سپید شده است و چه می‌کشد مادر محمد!

می‌دانم که هر لحظه مادر محمد مرا نفرین می‌کند، ولی دلش نمی‌آید خانواده دیگری را داغدار کند و من از همین جا دست مادر محمد را می‌بوسم که مثل مادر خودم دوستش دارم. دستش را می‌بوسم که به لطف خداوند و گذشت آنها زندگی دوباره‌ای به من عطا کردید. دست برادر محمد را می‌بوسم که مثل برادر بزرگم دوستش دارم و دلداری‌هایی که شما به مادرشان می‌دادید را ستایش می‌کنم و دست خواهران محمد را می‌بوسم که از برادر کوچکتان گذشتید.

من می‌دانم که دوری از برادر چقدر سخت است، دیده‌ام خواهرانم را، مادرم را، برادرم را، پدرم را که از سالن ملاقات با چشمانی گریان خداحافظی می‌کنند، چون نمی‌دانند شاید هم دیدار آخرشان باشد که مرا می‌بینند.

حضرت علی (ع) می‌فرماید (اِرْحَمِ تُرْحَمَ)، رحم کنید تا خدا به شما رحم کند. سپاس‌گزارم که از من گذشتید و عمر دوباره‌ای به لطف خداوند به من عطا کردید و من از همین جا نثار می‌کنم فاتحه‌ای به روح محمد. کلمه‌ای ندارم که در وصف‌تان بگویم، فقط می‌توانم بگویم سپاس‌گزارم.

زمتان ۹۵ زندان و کیل آباد مشهد

روز آخری که نشریه آماده سپردن به طراح می‌شد، امضای اولیای دم بزرگوار رضا، در مشهد، پای برگه رضایت نشست. رضا از جمله افرادی بود که در یازدهمین سال اجرای آیین (طفالان مسلم) با همت و همیاری هزاران هزار ایرانی مهربان و مشفق، برای نجاتش تلاش شد. ماجرای منجر به مرگ دردناک محمد، خیلی ساده و پیش‌پا افتاده اتفاق افتاد. ساده‌تر از آن که حتی بتوان باور کرد. یک درگیری کوچک لفظی میان دو نوجوان ۱۵ و ۱۶ ساله در محل کارشان در یک خیاطی، منجر به زد و خورد می‌شود؛ زد و خوردی که البته اگر آموزش مهارت کنترل خشم در رسانه‌های جمعی و مدارسمان داشتیم، چه بسا اصلاً رخ نمی‌داد. البته اگر هم مدرسه آموزشی می‌داد، پیش‌تر، قهر، رضا را از رفتن به مدرسه بازداشته بود. یک قیچی که ابزار کارگاه خیاطی است، در یک طغیان خشم، به دست رضا می‌آید، یک ضربه ناگهانی بر پیکر محمد می‌نشیند... و در میان بهت کودکانه رضا، شعله زندگی دوستش محمد خاموشی می‌گیرد.

اما حالا پس از ده سال، مادر بزرگوار آن مرحوم تصمیم به بخشش می‌گیرد. فرزندانش همراهی‌اش می‌کنند و اینک که شما این نشریه را می‌خوانید، چند روزی است که زندگی دیگری نجات یافته و صلحی کوچک این‌بار در خراسان بزرگ درخشیدن گرفته است. تا انجام مراحل اداری و قضایی و صدور فرمان آزادی و بازگشت رضا به زندگی، زمان زیادی باقی نمانده است.

این نامه را رضا برای اولیای دم پرونده‌اش، که بی‌گمان قهرمانان واقعی این سرزمین هستند، نگاشته است. نامه‌ای که در اجرای احکام، روز اعلام رضایت، برادر محمد هنوز چند خط اولش را نخوانده، به گریه می‌افتد و بعد، آرام آرام می‌شود.

من می‌دانم که در این ۱۵ سال مادر مرحوم محمد و برادرشان و دیگر اعضای خانواده ۵۰ سال پیرتر شدند؛ چون مادر و پدر خودم هم موهای سرشان سپید شده است و چه می‌کشد مادر محمد!



کودکانی که ناخواسته مرتکب بزه شده و پرشورترین سال‌های عمرشان را پشت میله‌های زندان یا شاید باید گفت پشت میله‌های جیل و بی تفاوتی اجتماع طی می‌کنند.

۱۱ سال برگزاری آیین طفلان مسلم سبب آزادی ۳۰ نوجوان محکوم به قصاص و آزادی آنان از زندان شده است.



شما می‌بینید پیمان‌های الهی در هم شکسته می‌شود، ولی هیچ دم نمی‌زنید؛ و به هراس نمی‌افتید. برای درهم شکستن بعضی از پیمان‌های پدران‌تان ناله سر می‌دهید، لیکن شکستن تعهدات و پیمان‌های رسول خدا را نادیده می‌گیرید. کورها، لاله‌ها و فلج‌ها در شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند و شما نه رحمی بر آنان می‌کنید و نه عملی را که در خور شأن خودتان باشد، در مورد آنان انجام می‌دهید؛ و یا قصد انجام آن را دارید. فقط با چاپلوسی و تملق، پیش ستمگران رفاه و آسایش خویش را می‌جوئید.

... و بدانید خداوند ما را کفایت خواهد کرد و اتکای ما بر اوست و در مسیر او گام بر خواهیم داشت؛ و به سوی او باز خواهیم گشت.

خطبه امام حسین (ع) یک سال پیش از واقعه کربلا در جمع علمای مدینه (منبع: کتاب تحف العقول)

اندیشه‌های آزادی خواهانه امام حسین (ع)، فریاد معترضان به و حق‌طلبانه انسانی‌ست در برابر ظلم و ستمی که به مظلومان زمانه‌اش روا داشته می‌شود. فریادی که امروز ما را به رحم بر طبقات محروم و امنیت بخشیدن به ستم‌دیدگان فرا می‌خواند. اکنون در کنار ما کودکانی روز را به شب می‌رسانند که کودکی شان قربانی شرایط سخت زندگی‌شان و نابرابری‌های اجتماعی شده است. کودکانی از این مرز و بوم که به علت فقدان کامل آموزش مهارت‌های زندگی و مهمتر از آن، به سبب معضلاتی چون قهر، اعتیاد و رفتار ناهنجار خانواده و محیط پیرامونشان ناخواسته مرتکب بزه شده و پرشورترین سال‌های عمرشان را پشت میله‌های زندان یا شاید باید گفت پشت میله‌های جیل و بی تفاوتی اجتماع - طی می‌کنند. کودکانی که به خاطر سکوت و بی‌اعتنایی جامعه به مشکلاتشان، روزگار زیبایی کودکی را به تلخی گذرانده‌اند و این تلخی، در پایان زهری شده که به کامشان فرو رفته و آنان را گرفتار بزه و سپس روانه زندان کرده و آینده‌ای تاریک برایشان رقم زده است. در همین راستا آیین طفلان مسلم، در سال ۱۳۸۵، با هدف بهبود رسیدگی به پرونده‌های بزه‌کودکان از نظر قضایی و احکام صادره، تلاش در جهت ایجاد توجه جامعه به مسأله بزه‌کاری کودکان، ترویج پیام صلح و بخشش با این عقیده که «هر بخشش سبب کاهش خشونت در کل جامعه می‌شود»، حمایت و مددکاری خانواده‌های آسیب‌دیده، کسب بخشش و پیگیری حمایت‌های پس از خروج برای نوجوانان آسیب‌دیده از بزه و تلاش برای ارتقا و بهبود قوانین مرتبط با بزه نوجوانان و پیگیری شرایط موجود در جامعه، طراحی شده است. تلاشی برای کاهش خشونت، زخمی جبران ناپذیر بر تن اجتماع، که هر روز همچون غده سرطانی بدخیم رشد پیدا کرده و کودکان و نوجوانان و جوانان ما را گرفتار خود می‌کند.

تلاشی که در ۱۱ سال برگزاری این آیین سبب آزادی ۳۰ نوجوان محکوم به قصاص و آزادی آنان از زندان شده است.

امسال (۱۳۹۵) در یازدهمین آیین طفلان مسلم با همیاری بیش از ۹۰۰۰ نفر از مردم عزیزمان در داخل و خارج از کشور در مجموع ۶۱۳ میلیون تومان برای آزادی نوجوانان محکوم به قصاص، در ۶ پرونده‌ی مورد بررسی، جمع‌آوری گردید.



گزارشی از برگزاری دومین دوره لیگ فوتبال پرشین، بخش دوم

پرشین سرباز بلوچستان، پدیده بی بدیل لیگ

بزرگترین رخداد ورزشی
مختص حاشیه نشینان کشور،
در حاشیه توجه و حمایت مسئولین

با توجه به تأثیر بسیار قابل توجهی که فوتبال و به طور کلی ورزش بر حفاظت از افراد در برابر گرایش به انواع آسیب‌های اجتماعی دارد، هیچ يك از ارگان‌ها از این مسابقات حمایت نکردند که بسیار جای سؤال و البته تأسف دارد. اعضای جمعیت امام علی(ع) برای امکانات سخت‌افزاری این بازی‌ها مانند زمین، اقامتگاه، تغذیه، وسایل ورزشی ضروری و ... بارها و بارها به وزارت ورزش و جوانان، بهزیستی، شهرداری و سایر ارگان‌ها مراجعات مکرری داشتند که هیچ يك به نتیجه نرسید.

موضوع وقتی غم‌انگیزتر می‌شود که بدانیم هزینه برگزاری این دوره از مسابقات حدود ۴۰۰ میلیون تومان بود و تنها با بخشی از یکی از تخلفات مالی هزاران میلیاردری، می‌توان بدون اغراق، هزاران لیگ چون لیگ پرشین و یژه مناطق حاشیه‌نشین کشور برگزار و آینده میلیون‌ها کودک و نوجوان را در این مناطق دگرگون کرد.

لیگ پرشین، تجلی گاه اخلاق پهلوانی

و استعداد حیرت انگیز فوتبالیست‌های سیستان و بلوچستان

آنچه امسال نیز مانند دوره نخست این مسابقات بسیار جلب توجه می‌کرد، استاندارد بالای اخلاقی لیگ پرشین بود. علاوه بر تعداد بسیار اندك كارت‌های قرمز و زرد، رفتارهای سرشار از احترام به داور و منش پهلوانانه و محبت آمیز ۷۰۰ بازیکن حاضر در این دوره نسبت به یکدیگر، توجه برخی کارشناسان خبره فوتبال، بازیکنان و پیشکسوتان سرشناس کشورمان و تحسین همگانی را برانگیخت. تقریباً در تمامی بازی‌های انجام شده، تیمی که برنده رقابت می‌شد، برای دلجویی و روحیه‌بخشی به سوی تیمی می‌رفت که نتیجه را واگذار کرده بود و برای تمامی تیم‌ها رعایت آیین قنوت و جوانمردی در درجه اول اهمیت قرار داشت.

نکته دیگری که نباید از آن غافل شد، استعداد حیرت‌انگیز کودکان و نوجوانان و جوانان فوتبالیست استان‌هایی چون سیستان و بلوچستان و کردستان است که به نظر می‌رسد فوتبال ایران از پتانسیل بالایشان کاملاً بی‌اطلاع است و یا خود را به بی‌خبری زده است. در تیم‌های لیگ برتری و نیز در تیم ملی کشورمان، جای خالی بازیکنان توانمند این استان‌ها خصوصاً سیستان و بلوچستان کاملاً محسوس است. از این جهت، دومین دوره لیگ پرشین، یادآور توانمندی‌های همواره مغفول مانده دومین استان پهناور کشورمان بود. تقریباً تمامی مربیان و کارشناسان حاضر، پیرامون تکنیک بالا، کار تیمی خوب و قدرت بدنی فوق‌العاده بازیکنان تیم پرشین سرباز بلوچستان اتفاق نظر داشتند.

میشم واحدی

رده نونهالان			
گروه A	گروه B	گروه C	گروه D
فرحزاد	زنجان	کوره محمود آباد	بوشهر
مولوی	لب خط	شهر ری	شیراز
فرچنگ	کرج	گرگان	خاکسپند
احل	احمدآباد	دروازه غار	ساری
رده نوجوانان			
گروه A	گروه B	گروه C	گروه D
لب خط	دروازه غار	فرحزاد	کرمانشاه
سیستان و بلوچستان	ساری	شیراز	فرچنگ
کوره محمودآباد	کرج	کردستان	مشهد
رده جوانان			
گروه A	گروه B		
دروازه غار	فرحزاد		
گرگان	کوره محمودآباد		
سیستان و بلوچستان	لب خط		

نتایج نهایی دومین دوره لیگ پرشین جمعیت امام علی (ع):

روند مسابقات

در ۸ روز نخست بازی‌های گروهی انجام شد و در ۲ روز بعد مسابقات پایانی انجام گردید. هر بازی در رده نونهالان در دو وقت ۱۲ دقیقه‌ای (مجموعاً ۲۴ دقیقه) و در رده نوجوانان در دو وقت ۱۵ دقیقه‌ای (مجموعاً ۳۰ دقیقه) و در رده جوانان در دو وقت ۲۲ دقیقه‌ای (مجموعاً ۴۴ دقیقه) برگزار شد. بین دو نیمه هر مسابقه ۱۰ دقیقه زمان استراحت در نظر گرفته شد. روز ۱۰ شهریور ۱۳۹۵ روز افتتاحیه بازی‌ها بود و در این روز همه تیم‌ها در کنار تشویق تماشاچی‌ها رژه رفتند. گروه‌بندی تیم‌های حاضر در این مسابقات به صورت بالا انجام گرفت:

رده نونهالان

مقام اول: پرشین ساری، مقام دوم: پرشین کوره محمود آباد، مقام سوم: پرشین فرحزاد
آقای گل رده نونهالان: ابوالفضل آهنگری (از ساری) با ۶ گل
کاپ اخلاق: پرشین بوشهر

رده نوجوانان

مقام اول: پرشین لب خط (شوش)، مقام دوم: پرشین سرباز سیستان و بلوچستان، مقام سوم: پرشین دروازه غار
آقای گل رده نوجوانان: علی درزاده (از سیستان و بلوچستان) و جواد آهنگر (از دروازه غار) هر کدام با ۴ گل
کاپ اخلاق: پرشین مشهد

رده جوانان

مقام اول: فرحزاد، مقام دوم: کوره محمود آباد، مقام سوم: سرباز سیستان و بلوچستان
آقای گل رده جوانان: احسان پشت‌یافته (از سیستان و بلوچستان) با ۴ گل
کاپ اخلاق: پرشین سرباز سیستان و بلوچستان

سوء تغذیه، کم خونی و فقر آهن، در تمام مردم دیده می‌شد!

گفتگو از: مریم عنبرستانی



پزشکی یکی دیگر از آن راه‌هایی است که می‌تواند انسان را به مردم و دردشان نزدیک کند. یکی دیگر از آن راه‌هایی که انسان در مسیر آن عشق و ایثار را تجربه می‌کند. یک پزشک شاید زمان و مکان برایش مفهوم خاصی نداشته باشد، زیرا هر جا درد و بیماری هست، او بر خود وظیفه می‌داند که حضور یابد. پزشک علاوه بر برطرف کردن درد جسمی خیلی وقت‌ها مرهمی می‌شود بر روح بیمار انسانی که هزاران زخم بر آن نقش بسته و او با بخشیدن آرامش به ذهن و روح آن انسان، التیامی می‌شود بر آلامش.

گفتگوی دلچسبی داریم با خانم دکتر فریبا صیقلی عزیز و تجربه همکاریشان با جمعیت امام علی (ع)، به ویژه سفر اخیرشان به استان سیستان و بلوچستان، در پروژه جدید جمعیت امام علی (ع) ، به نام « ۷۵ طرح، ۲۰ نخل ».

متاسفانه می‌توانم بگویم نزدیک به ۹۰ درصد افراد، شپش و ضایعات پوستی قارچی داشتند. شاید ماه‌ها بود که حمام نرفته بودند و همین باعث بیماری‌های مختلف شده بود.



خانم دکتر عزیز همیشه خودتون رو معرفی کنید؟

بله حتما. من فریبا صیقلی هستم فوق تخصص گوارش کودکان.

در چه خانواده ای به دنیا آمدید؟

در یک خانواده خیلی معمولی به دنیا آمدم، پدرم کارمند و مادرم خانه‌دار بودند.

چطور پزشکی را انتخاب کردید؟

شروعش مثل همه بچه ها که دوست دارند پزشک بشوند بود. ولی کم‌کم هدف‌دار شد. زمانی که ما کنکور می‌دادیم می‌توانستیم ۱۲ رشته انتخاب کنیم و من هر دوازده رشته را پزشکی انتخاب کردم و به نظرم می‌آمد که جز این در زندگی من مفهوم دیگری وجود نخواهد داشت. سال ۶۱ وارد دانشگاه شدم سال ۶۸ پزشکی عمومی وسال ۷۱ تخصص خود را گرفتم.

چند سال است که پزشک هستید؟

از سال ۷۱ شروع به کار کردم، ۸ سال نخست فعالیت‌م صاحب دو فرزند شدم، سال ۷۹ آزمون فوق تخصص پذیرفته شدم و سال ۸۱ فارغ‌التحصیل شدم و شروع به طبابت و تدریس کردم. در واقع بعد از پایان دوره تخصص به همراه خانواده به خرم آباد رفتم و به عنوان پزشک و عضو هیئت علمی شروع به کار کردم، پس از یک سال و هفت ماه خدمت در خرم آباد به اهواز رفتم و دو سال هم با همان عناوین در آنجا خدمت کردم. سپس به مدت ۴ سال به کرمانشاه رفتم و بعد از آن برای دوره فوق تخصص به تهران آمدم و برای انجام تعهدات بعد از آن در تهران ماندم. در حال حاضر عضو هیئت علمی پژوهشی هستم و کارهای پژوهشی مختلفی را در زمینه‌های مورد علاقه‌ام انجام می‌دهم.

چطور با جمعیت امام علی (ع) آشنا شدید؟

با جمعیت امام علی(ع) از طریق دانشگاه شریف که فرزندانم در آن تحصیل کرده‌اند آشنا شدم و یک بار هم حضوری به

مردم به علت نداشتن دستشویی، از بیماری‌های عفونی روده و بیماری‌های اسهالی رنج می‌بردند.

می‌توانیم چند سطح بهداشت و درمان را برایشان تعریف کنیم. سطح اولیه، ثانویه و قسمتی که باید ارجاع بشوند. ساکنین این منطقه کلا محروم هستند. در قسمت اولیه هم مشکل دارند.



دکتر مراجعه و با خانم زرنندی گفتگو کردم که خیلی برخورد و رفتار ایشان برایم جذاب بود و از ایشان درخواست کردم به من در خصوص خدماتی که می‌توانم ارائه دهم اطلاع بدهند. ایشان من را در کانال تلگرامی پزشکان عضو کردند و از آنجا مطلع شدم فعالیت‌هایی برای شهرستان‌ها انجام می‌شود. در حقیقت من همیشه می‌خواستم در مناطق محروم فعالیت کنم و تا به حال قسط به شهرها و مراکز استان‌ها رفته بودم که آنقدر هم محروم نبودند. آن زمان به دلیل سن فرزندانم شرایط خدمت در مناطق محروم را نداشتم، اما حالا با آرامش بیشتری می‌توانم سفر کنم و کارهایی را انجام دهم که آرامش بیشتری به من می‌دهند.

چطور شد که به سیستان و بلوچستان رفتید؟

این سفر برایم خیلی جالب بود. درست در زمانی که مسئول کمیته درمان جمعیت در کانال تلگرامی مطرح کردند که می‌خواهند به سیستان و بلوچستان بروند، من در این فکر بودم که به جای محرومی بروم و کاری که به خودم و به آرامشم کمک می‌کند، انجام دهم و خیلی جالب بود که چند سال قبل دخترم با گروه کوهنوردی دانشگاه شریف به ققتان و قصرقند رفته بود. با وجود اینکه آنها یک روز قصرقند بودند، ولی روزها از آنجا برایم صحبت می‌کرد.

از مردم آنجا و محرومیت‌شان، از محبت‌های زیادی که به بچه‌های کوهنورد داشتند صحبت می‌کرد و خیلی برایش جالب بود. زمانی که من به او گفتم قرار است برای بلوچستان کاری کنم، گفت مامان خواهش می‌کنم به قصرقند برو و جالب اینجا بود که محل رفتن ما مشخص شد و معلوم شد که ما به قصرقند و از آنجا به روستاها می‌رویم و این برای من انگیزه‌ای خیلی خیلی قوی بود که آنجا را ببینم و

واقعاً درست بود، محبتشان مثل گفته‌های دخترم بود، واقعاً آدم‌های دل‌پاک و با محبت و قدرشناسی هستند و نیاز به کمک دارند و این مورد را من با تأکید می‌گویم که نیاز به کمک دارند و خیلی خوشحال شدم که به آنجا رفتم و این اولین تجربه من همراه با جمعیت امام علی(ع) بود و فکر می‌کنم که بهترین تجربه‌ام باشد. امیدوارم که تجربه‌های بعدی هم خوب باشند.

نحوه معاینه کردن و درمان افراد آنجا به چه شکلی بود؟

خیلی خوشحال شدم که اعضای جمعیت با خودشان دارو آورده بودند. چون واقعیت این بود که معاینه من به تنهایی سودی نداشت و ساکنین آنجا به قدری محروم بودند که نمی‌توانستند برای تهیه دارو به شهر بروند و بازگردند. آنجا خیلی افسوس خوردم که چرا شرایط را پیش‌بینی نکردم. البته الان که فکر می‌کنم پیش‌بینی این شرایط حقیقتاً غیرممکن بود. تا به آنجا نروید نمی‌توانید محرومیت و نیاز ساکنین آنجا را درک کنید، ولی الان می‌توانم بگویم که برای دفعه بعد دوستان چه چیزهای دیگری را نیز به همراه داشه باشند.

خب خیلی خوب بود، بعد از معاینه توانستیم به خیلی‌ها دارو بدهیم. می‌توانیم چند سطح بهداشت و درمان را برایشان تعریف کنیم. سطح primary یا اولیه، secondary یا ثانویه و قسمت referral که باید ارجاع بشوند. ساکنین این منطقه کلاً محروم هستند در قسمت اولیه هم مشکل دارند. نکته اساسی این است که بسیاری از این مردم حتی نمی‌دانند باید چه نکات بهداشتی را رعایت کنند و حتی با مسواک آشنایی ندارند، چه برسد به اهمیت مسواک زدن و به همین علت از کودک تا کهنسال، دندانهای فوق‌العاده خراب و فاسد داشتند و این مسئله نقش خیلی اساسی در مشکلاتشان دارد. برای اینکه وقتی فردی دندان سالم ندارد، نمی‌تواند درست غذا بخورد. ضمناً عفونت‌های دهان و دندان می‌تواند آسیب‌های خیلی جدی به بدن برساند. بالا بردن سطح آگاهی افرادی که در مناطق محروم زندگی می‌کنند و همچنین آموزش‌های تغذیه‌ای و بهداشتی خیلی مهم‌تر از معاینه و درمان هست.

بیشترین مشکلی که به چشم می‌خورد چه بود؟

بی تردید سوءتغذیه، کم خونی و قتر آهن یکی از نکاتی بود که واقعاً به طرز چشم‌گیری در تمام مردم دیده می‌شد. متأسفانه می‌توانم بگویم نزدیک به ۹۵ درصد افراد، شپش و ضایعات پوستی قارچی داشتند. شاید ماهها بود که حمام نرفته بودند و همین باعث بیماریهای مختلف شده بود. متأسفانه ابتدایی‌ترین امکانات بهداشتی مثل حمام و دستشویی را نداشتند و من امیدوار هستم که جمعیت امام علی (ع) بتواند کمک کند تا هر روستا حمام و دستشویی و یک منبع آب داشته باشد که حداقل بتوانند هفته‌ای یک بار حمام کنند. مردم به علت نداشتن دستشویی، از بیماری‌های عفونی روده و بیماری‌های اسهالی رنج می‌بردند.

سیستان و بلوچستان تا چه اندازه نیاز به پزشك و خدمات داوطلبانه دارد؟

نیاز به پزشك و خدمات داوطلبانه بسیار مبرم است. هر چند وقت يك‌بار لازم است يك تیم سیار برای معاینه به این روستاها بروند. کمبود آهنی که قبلاً گفتم اینقدر روی ذهن و تمرکزشان تأثیر دارد که می‌تواند سرنوشتشان را واقعاً تغییر بدهد و متأسفانه تعداد زیاد فرزند و بارداریهای پشت سر هم مشکل را بیشتر می‌کند. من مادری را دیدم که بچه شیر می‌داد و وقتی او را معاینه می‌کردم متوجه شدم مادر خودش سوءتغذیه وحشتناک دارد و به کودکی شیر می‌دهد که به خاطر این شرایط دچار سوءتغذیه شدید شده است. در عین حال وقتی معاینه‌شان می‌کردم متوجه می‌شدم که واقعاً سینه مادر خالی است، ولی باردار است. اینها در حقیقت به‌خاطر اطلاع نداشتن از يك سری مسائل بهداشتی است مثلاً اینکه بتوانند فاصله بین بارداری‌هاشان را حداقل برای حفظ سلامت خود و فرزندان‌شان حفظ کنند و این عدم

آگاهی باعث می‌شود که مشکلاتشان بیشتر شود و شاید حتی بعد از چند بارداری مادر از دست برود و خانواده دچار يك بحران شدید بشود، به طوری که تعداد زیادی کودک باید بدون مادر زندگی کنند که این آسیب خیلی بزرگی است.

دولت چه کمکی می‌تواند انجام دهد؟

واقعیت این است که اصلاً لازم نیست کسی به دولت و وزارت بهداشت برنامه بدهد. زیرا آنها برنامه‌های بهداشتی درمانی برای این مناطق تعریف کرده‌اند و من تعجب می‌کنم از اظهار بی‌اطلاعی از اوضاع این مناطق، بازرسی‌های دوره‌ای از همه‌ی استان‌ها در برنامه وزارتخانه وجود دارد و خرد وزارتخانه، خانه‌های بهداشت را در روستاها بنا کرده و بهورزهای بومی که به وضعیت منطقه آشنا هستند را مسئول آنجا کرده و معاونت درمان وزارت بهداشت و معاونت بهداشتی مرتباً از این خانه‌های بهداشت گزارش‌گیری می‌کند. حالا گزارش‌دهی خوب صورت نمی‌گیرد یا این گزارش‌ها مورد بررسی قرار نمی‌گیرند، برایم مشخص نیست. اگر نه برای تمام این مسائل پروتکل‌هایی وجود دارد که خود وزارت بهداشت کاملاً بر وجود پروتکل‌ها اشراف دارد.

چه میزان فقر در سیستان و بلوچستان به چشم میخورد؟

در مورد فقر در استان سیستان و بلوچستان همان‌طور که قبلاً گفتم من حداقل در سه استان دیگر زندگی کردم. حدود دو تا چهار سال در هر استان، البته در مراکز استان بودم و فقط بعضی شهرها را می‌دیدم. با این حال فکر می‌کنم روستاهای استان سیستان بلوچستان از نظر فقر بهداشتی و شاید مالی در صدر قرار می‌گیرند.

به عنوان نماینده ای از جامعه پزشکی از پزشكان در راستای بهبود وضعیت

درمان مردم مناطق محروم چه انتظاری می‌رود؟

نمی‌شود گفت که من به شصه انتظاری دارم، این انتظار ست که هر پزشکی باید از خودش داشته باشد. من از خودم انتظارم این است که بتوانم هر چند وقت يك بار يك فعالیتی را انجام بدهم برای اینکه احساس رضایت برای خودم ایجاد شود، نه اینکه کسی از من انتظار داشته باشد. من هم نمی‌توانم از کسی انتظاری داشته باشم. در انجام فعالیت‌هایی به این شکل يك حس رضایت‌مندی به آدم دست می‌دهد که با هیچ دستمزدی و یا با هیچ مقدار پول قابل مقایسه نیست. این فقط حسی است که در وجود خود آدم به وجود می‌آید و امیدوارم خیلی از همکاران من حداقل يك بار این حس رضایت‌مندی را تجربه کنند. این با رویاهای کودکی انسان خیلی همخوانی دارد. به دلیل اینکه وقتی از خیلی از ماها می‌پرسیدند چرا می‌خواهی پزشك بشوی، می‌گفتم برای اینکه می‌خواهم مریض‌ها را خوب کنم و یا به مردم خدمت کنم و این يك آرزو یا رویای کودکی بوده است. من خودم بعد از این همه سال آمدم و این کار را انجام دادم. شاید به دلیل نسیان و فراموشی ناخودآگاه یا خودخواسته که همیشه يك توجهی برایش داشتم، دلا یلی مثل بچه‌هایم کوچک هستند، یا کارم زیاد است. به هر حال می‌شود گفت که قابل اجرا و امکان پذیر است و می‌توان همه این بهانه‌ها را کنار گذاشت.

اگر هرکدام از ما هرچند ماهی يك‌بار بتوانیم کاری انجام دهیم و بعد منعکس کنیم، احتمالش هست که يك حرکات کوچکی برای این محرومیت‌ها انجام شود. اما واقعیت این است که با این حرکت‌ها تحول خیلی خاصی صورت نمی‌گیرد؛ یا مثلاً نباید فکر کنیم که این آدم ها از محرومیت در می‌آیند، واقعاً این طور نیست. يك کارهای زیربنایی و ساختاری باید صورت بگیرد.

شما در سیستان و بلوچستان چند نفر را معاینه کردید ؟

در طول دو و نیم روز تقریباً ۳۳۵ نفر را معاینه کردم.

سپاس بی‌اندازه از شما. سخن آخر ؟

گاهی فکر می‌کنم نعمت بزرگی ست که آدمهایی که در شرایطی به این سختی زندگی می‌کنند، اعتقاد داشته باشند که زندگی فقط همین است که آنها دارند.



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم...این دو همیشه حاضرند؛

اگر غایب باشیم، ظلمت فزونی می‌گیرد!

سرنوشت یک دختر زیبا از حاشیه شهر

دوان دوان به دنبال دخترک می‌رفتم. او با سرعتی عجیب به دویدن ادامه می‌داد. باران شدیدی شروع به باریدن کرده بود. نمیدانم چه احساسی داشتم در آن لحظه، فقط می‌دانم بعضی مصراّنه گلویم را چسبیده بود و افکار منفی به سرم هجوم آورده بود که در آن مغازه چه می‌گذشت.

تمام انرژیام را در دویدن به خرج داده بودم، دخترک را میدیدم با آن مانتوی بلند و گشاد و مندرس با دمپایی های پاره که همچنان به سرعت باد می‌دود.

کم‌کم صدای لخ لخ دمپای هایش را شنیدم. به خودم آمدم دیدم دخترک را در آغوش گرفته و هر دو بر زمین افتاده ایم. صدای هق هق های دخترک گوشم را خراش می‌داد، فریاد می‌کشید و گریه می‌کرد. سعی کردم خودم را جمع و جور کنم و دست از گریه کردن بردارم تا بتوانم دختر را آرام کنم. بلندش کردم و در زیرشیروانی خانه ای در کوچه ای خلوت نشستیم.

حالا دخترک سرش را روی شانه من گذاشته بود و هیچ صدایی از او در نمی‌آمد. نوازشش می‌کردم و دستانش را محکم گرفته بودم.

قلم هر لحظه بیشتر فشرده می‌شد. محبت و عشقی غیرقابل وصف از دخترک در وجودم شکل گرفته بود. دستانش را که گرفته بودم انگار آتش درونم زبانه می‌کشید؛ همه بدنم داغ شده بود.

چشمانش را مستقیم به من دوخت ... چه چشمانی ... مانند تیغه آفتاب بود که چشمانت توانایی نگاه کردن به آن را ندارد.

خنده ای بر لبانش نشست و شروع به صحبت کرد:

– خاله اسم تو چیه ؟

– خاله تو چقد مهربونی!

– خاله ببخشید فرار کردم از دستت ...

محو تماشای صورت زیبایش بودم، نمی‌توانستم لحظه ای از او چشم بردارم ... چه خلقت زیبایی ...

– اسم من راجا است خاله

– چقد اسمت قشنگه دخترم ...

راجا ...

راجا ...

راجا ...

– چند سالته دخترم؟

–نمیدونم خاله

–عیب نداره دخترم

–درس میخونی عزیزم؟

–درس چیه خاله؟؟

–درس ... درس یعنی اینکه سواد داشته باشی، مثلاً اسم خودتو بتونی بنویسی.

–نه خاله ما هیچکدوم مدرسه نمی‌ریم.

مگه چند نفر هستید دخترم؟

–ما خیلی زیادیم خاله، هیچکدومون مدرسه نمی‌ریم.

–مامانم میگه دخترا نباید مدرسه برن.

–خونتون کجاس عزیزم؟

–همین پشت

–کدوم پشت؟

–پشت این خیابون بزرگا که زمین سبزی کاری هست، پشت زمینا

– آدرس خونتونو میدی بیام با مامانت صحبت کنم بیای پیش ما درس بخونی؟

– خاله گفتم دیگه همون پشته ... آدرس نداره ...

– می خوای بیای مدرسه مارو ببینی؟

– آره خاله، آخ جون ... همین نزدیکاس؟

– آره عزیزم باشو بریم

دستم را محکم گرفت و با هم همراه شدیم. از سوپر مارکت دو تا بستنی گرفتیم و با خنده و شادی بستنی می خوردیم.

به خانه ایرانی رسیدیم، در را باز کردیم و وارد شدیم. راجا مات و مبهوت به دور و بر خودش نگاه می کرد. بچه ها به سراغمان می آمدند ... سلام خاله ... سلام خاله یکی یکی کلاس ها را نشانش می دهم. راجا هر لحظه دستم را محکم تر فشار می دهد، گویی هیچ وقت چنین جایی را ندیده و کاملاً گیج و نا آشنا و حتی ترسیده است. از پله ها بالا می رویم راجا دستش را به دیوارها می کشد، پنجره داخل پاگرد را باز می کند و سرش را بیرون می کند. به طبقه دوم که رسیدیم همه بچه ها سر کلاسهایشان مشغول درس خواندن بودند. راجا محو معلمی می شود که مشغول درس دادن است.

دست من را محکم تر فشار می دهد و می گوید: چه مهربونه این خاله ...

– خاله اینجا اسمش مدرسس؟؟

– آره دخترم، اما ما بهش می گیم خونه ایرانی

– اینجا اسمش خونه ایرانیه؟

– آره عزیز دلم.

– دوست داری تو هم بیای اینجا؟

بوی اسفند دخترک تمام خانه را پر کرده و کودکان دیگر با تعجب به ظاهر او می نگرند.

دقتر و مداد رنگی به دستش می دهم و می گویم بیا نقاشی بکش.

– نقاشی چیه خاله؟

– ببین عزیزم اینا مداد رنگین با اینا میتونی رو کاغذ هر چی دلت خواست بکشی.

مداد را مانند يك چوب در دستش می گیرد و شروع به خط خطی کردن می کند.

– دخترتم سر مداد را به این شکل بگیر، حالا دستش را به شکل مداد در دستان خودم حالت دادم و با هم شروع به کشیدن کردیم.

دخترک انگار کشف جدید کرده باشد دستش را از دستم جدا می کند و خودش شروع به کشیدن با رنگ های مختلف روی کاغذ مشغول می شود.

تنهایش می گذارم، هر از چندگاهی که سرک می کشم می بینم هنوز غرق در کشف رنگ ها، کاغذ و مداد رنگی هایش است.

حیرت کرده ام از این همه زیبایی ... راجا از کدام جهان آمده است؟؟ ... یقیناً به دنیای ما تعلق ندارد.

تلفیق زیبایی و معصومیت بیش از حد راجا این دختر را آسمانی کرده است و بی شك او اهل زمین نیست ...

کم کمک هوا رو به تاریکی گذاشته است. بچه های دیگر هم تعطیل شده اند و رفته اند. ناگهان راجا با عجله به سمتم می آید و می پرسد: خاله خاله ساعت چنده؟

– ساعت شیشه دخترم.

– وای خاله بابام الان می زنه، باید برم

از جیب مانتویش پولهایش را در می آورد و شروع به شمردن می کند.

– وای خاله ۴۰ تومنم نشده پولام

– دخترتم مگه چقد باید کار کنی؟

– ۶۰ تومن خاله

– ۶۰ که خیلی زیاده ...

– مامانم می زنه کمتر ببرم، بابامم اگه شب شده باشه برم خونه می زنه ...

– نگران نباش دخترتم بیا با هم بریم

– یعنی میای با من بریم خونمون؟

– آره عزیزم، معلومه که میام

– باشو بریم

با هم راهی خیابان شدیم،

– خب راجا تو بگو از کجا بریم، من بلد نیستم

– خاله به تاکسیا بگو جاده نظامی،

سوار تاکسی شدیم در جاده جلوی پمپ بنزینی، دخترک گفت: همینجا پیاده شیم.

حساب کردیم و پیاده شدیم.

کنار پمپ بنزین جاده خاکی و تاریکی بود که باید از آن می گذشتیم ...

– بیا خاله از اینجا باید بریم.

با خنده پرسید: خاله می ترسی؟

– تترس خاله هیچی نمی شه، شباً که تاریکه باید بدو بدو بریم. من همیشه اینجوری

می رم.

– دستمو بگیر با هم بدویم.

ترس عجیبی به سراغم آمده بود اما دستان راجا قوت قلب و دلگرمیم بود، مرا به دنبال خودش می کشید.

تقریباً ۲۰ دقیقه دویدیم. نفسم بند آمده بود. راه سیاه، جاده خاکی تمامی نداشت. هیچ چیزی از روپرو مشخص نبود فقط سیاهی بود و سیاهی ...

لحظه ای شك کردم ... گفتم نکنند دخترک بازیش گرفته است ...

اما کم کم نور کمی از دور نمایان شد و زمین های کشاورزی اطراف را می توانستیم ببینیم. از کنار زمین ها گذشتیم، صدای واق واق سگ ها بلند شده بود.

نزدیک شده بودیم. راجا با دستش خانه شان را نشانم می داد. خانه که چه عرض کنم ...

آلونکی ساخته شده با چوب و پلاستیک و نخاله های ضایعاتی.

کودکان قد و نیم قد با باهای برهنه و بعضی بدن های برهنه جلوی آلونک ها در خاك و خل بازی می کردند. راجا هنوز دستان من را گرفته بود.

اینبار من دستان او را محکم فشار می دادم تا او مرا با دنیای خود آشنا کند.

راجا پرده ای را کنار زد، وارد اتاقکی نمود و بدبو شدیم، کف اتاق موش ها رژه می رفتند. راجا با يك زبان دیگر شروع به حرف زدن کرده بود. بعد از چند دقیقه دیدم

تعداد زیادی زن و مرد و بچه دورمان جمع شده بودند و احوالپرسی می کردند. یکی سریع چای آورد، دیگری پتویی انداخت و بالشتی را روی آن گذاشت و مرا وادار به نشستن کرد. راجا همچنان دستان مرا گرفته بود و کنارم زانو زده بود.

قدرت رها کردن دستاکش را نداشتم ...

شروع به صحبت کردم.

– اهل کجا هستید؟

چند ساله مهاجرت کردیم او مدیم ایران

– چند ساله آمدید اینجا؟

گفتند ۴۰ سال بیشتر می باشد و مدام به زبان خودشان با هم حرف می زدند و می خندیدند؛ انگار خیلی خوشحال بودند از حضور غریبه ای در جمعشان. کم کم دختران دیگر خجالتشان را کنار گذاشته و نزدیکم آمدند. همه دخترها زیبا بودند. لباس هایشان نظر آدم را جلب می کرد، پر از طرح و نقش های زیبا با رنگ های شاد.

گفتم: من معلم هستم ... به بچه ها درس می دم ... راجا رو میخوام ببرم مدرسه ...

واسه همین اوادم اینجا.

همه زنها و مردها با خنده به هم نگاه می کردند و با زبان خودشان با هم حرف می زدند. میان حرف هایشان می گفتند خانم معلم ... خانم معلم ... ناگهان دیدم پسرها هم نزدیکم شدند و همه با هم می گفتند: خاله مارو هم می بری مدرسه؟ ما می خوایم درس بخونیم.

راجا مانند فرشته ای به درون اتاقک ها می رفت و بچه های دیگر را صدا می زد، بیش از ۴۰ یا ۵۰ کودک دور و برم را گرفته بودند ...

با مادرها و پدرها شروع به صحبت کردم، می گفتند: ما رسم نداریم دختر را به مدرسه بفرستیم، زشت است، برایمان حرف در می آورند. اما پسرها را ببر ... اکنون یکسال از آن روز گذشته است.

پنجاه دختر و پسر ۴ روز در هفته به خانه ایرانی می آیند. حروف الفبا را یاد گرفتند ... بازی می کنند ... نقاشی می کشند ... اردو می روند ...

اما راجای من ...

در تمام مدت این يك سال کشمکش عجیبی با پدر و مادر او داشتم ... دخترتم عذاب می کشید از کار کردن در خیابان و اسفند گردانی در مغازه ها ...

با خانواده اش صحبت کردم مبلغی را بگیرند و اجازه دهند راجا هم به خانه ایرانی بیاید. اما این اجازه گاهی صادر می شد و گاهی هم هفته ها جايِ خالی راجا در خانه ایرانی قلمم را به آتش می کشید.

هزینه مواد پدر راجا بیش از این حرف ها بود، روزی ۵۰ یا ۶۰ هزار تومان شیشه و هروئین مصرف می کرد.

راجا فقط و فقط برای مواد پدر باید کار می کرد.

روزی متوجه شدم راجا شب به خانه نرفته است. مادرش به خانه ایرانی آمد و گفت دیشب راجا به خانه نیامده است.

هیچ وقت آن لحظه و آن روزها را فراموش نخواهم کرد. فریاد عجیبی بر سر مادرش کشیدم، گویی عقده تمام این یکسال التماس هایم را برای آوردن راجا به اینجا را می خواستم سرش خالی کنم. مادرش گریه اش گرفت. طاقت نیاوردم ... در آغوشش کشیدم ... آخر او مادر راجای من بود ... راجای زیبا و کوچکم ...

– راجا دیشب را کجا گذرانده؟؟

جنونی که در آن لحظه بر من وارد شده بود تکرار نشدنیست ...

زمین و زمان را به هم می دوختم ...

بهزیستی ...

کلانتری ...

بیمارستان ...

پزشکی قانونی ...

مغازه به مغازه محله را گشتم. سراغ دخترتم را می گرفتم. هر کدام از آن آدم هایی که به دخترتم دست درازی کرده بودند نشانی از او به من می دادند که آتش در دلم زبانه می کشید:

پیرومردی می گفت همان که قدش به کمر من هم نمی رسید؟

آن یکی می گفت همان دختری که بدنش بوی اسفند می داد؟

همان دختری که موهای زیبایی داشت؟

رسیدم به يك مغازه دیگر، گویی شوکی بر من وارد شد ...

آری ... این همان مغازه است و او همان مرد ...

درست یکسال پیش از همین مغازه به دنبال راجا دویدم ...

بی درنگ وارد شدم و گفتم دخترتم کجاست؟

مطمئن بودم کار خودش است. هنوز نگاه آن روزش به راجا را فراموش نکرده بودم و این بود کابوس هر شب این يك سال من.

با یکی از مربی های مَرَد که به آنجا رفته بودیم، فریاد کشیدیم راجا کجاست؟

مرد جوان که حسابی ترسیده بود با التماس ناله می کرد: آبرویم را نبرید، ما سال هاست در این مغازه کار می کنیم، پدرم قبل از مرگش هم در این مغازه کار می کرد. مردم به اعتبار و آبروی ما فقط از این مغازه چادر می خرنند.

آقای مربی که همراهم بود ضربه محکمی صورت او زد و او را وادار کرد تا دوربین های مغازه اش را نشان دهد.

مرد مجبور شد در مغازه اش را ببندد و دوربین ها را از روزی که راجا گم شده است به ما نشان دهد.

دقیقاً تاریخ همان روز گم شدن راجا دیدیم که راجا وارد مغازه شده است، مرد به سرعت دست او را کشیده و به پشت دخل برده است. دوربین پشت دخل را نشان نمی داد اما حرکت های مرد کاملاً گویای عمل زشتش بود.

دیگر دست خودمان نبود، تا جایی که می شد کتکش زدیم. از مغازه که بیرون آمدیم، من بی حال و بی جان گوشه خیابان افتاده بودم.

روز چهارم از پزشکی قانونی تماسی داشتیم. سراسیمه به آنجا رفتیم. عکس دختری را نشانمان داد که دیروز در پارک مرده بود. عکس شبیه به مشخصات راجا بود اما راجا نبود.

دیوانه و سردرگم در خیابان ها می گشتم. شب ها پارک ها را می گشتیم. اما نبود که نبود. در خانه ایرانی را باز گذاشته بودیم تا اگر هر زمانی از شبانه روز برگشت اینجا باشیم.

روز هشتم؛ صبح زود گوشی زنگ خورد، از بهزیستی تماس می گرفتند... می گفت:

مژدگانی بده که راجا ی تو پیدا شده و در بهزیستی مشهد است.

به سرعت با پدرش راهی مشهد شدیم، به بهزیستی رسیدیم، راجا با سری تراشیده خودش را در آغوشم انداخت. زار زار با هم گریستیم.

اما داستان راجا به اینجا ختم نشد...





وبترین

«وبترین» شما را با قلم کودکان و

نوجوانان خانه‌های ایرانی آشنا می‌سازد

بیرون رفتن محال است!

وقتی به مدرسه می‌رسیم باید از یک زمین خاکی بزرگتر بگذریم، که در آنجا هم افراد معتاد دیده می‌شوند! از خودم می‌پرسم چرا هیچکس اقدامی برای جمع‌آوری این افراد نمی‌کند؟

امید، ۱۵ ساله، خانه ایرانی سر آسیاب (ملارد)

دوست دارند ما کودکان، خودمان شهرمان را بسازیم و کمک می‌کنند که ما استعدادهای خود را شکوفا کنیم! شاید از خود پرسید که در این خانه‌ها چه چیزهایی اتفاق می‌افتد؟ در جواب شما باید بگویم که: در این فضاها آداب معاشرت، فرهنگ مناسب برای نگهداری از شهرمان، مسئولیت‌پذیری و... آموزش داده می‌شود. جدا از این‌ها مهمترین فعالیت این خانه‌ها از نظر من خلاصه می‌شود در اینکه این افراد به کودکان کار، بد سرپرست و محروم از تحصیل درس می‌دهند تا آنها بی‌سواد نمانند و در سال‌های بعد به آن کودکان کمک می‌کنند که در مدرسه‌های دولتی ثبت‌نام کنند! نام این خانه‌ها، خانه ایرانی است، که ما کودکان آن محله بیشتر وقت خود را در آن می‌گذرانیم.



امید از معلم هایش درباره خانه ایرانی سوال کرده است.

پاسخ معلم‌ها:

. من عاشق بچه‌هام و وقتی دیدم یه آدم‌هایی هستند که خالصانه و پاک کنار بچه‌ها هستند، منم گفتم بسم الله و وارد شدم. . تموم خوشبختی دنیا کنار بچه‌ها بهم رسیده فقط با لبخند شون . . وقتی کنار بچه‌هام یه آرامش و حس قشنگ‌تری به زندگی دارم، انگار تمام زیبایی‌های دنیا یک جا کنارمه. . حتی وقتی که حالم بده و میام کنار بچه‌ها؛ یه نگاه، یه کلمه باعث میشه حال خودم خوب بشه و تلاش کنم مفیدتر باشم.

سلام به همه آنانی که می‌شناسم و نمی‌شناسم، سلام به همه کس و به هیچ کس، نمی‌دانم از کجا شروع کنم چون که اینجا پر از درد و رنجی است که نه سر و نه ته دارد. گوشه کنارش پر از دود و قتر یا شاید پر از آنانی است که باعث ایجاد این دود شده‌اند. با گذشتن روزها به تعداد افرادی که اعتیاد دارند اضافه می‌شود حتی تعداد کسانی که فروشنده مواد هستند هم، در اینجا افزایش می‌یابد.

اینجا کجاست؟ اینجا جایی است که دود و اعتیاد، خودش را در خودش می‌زاید و پرورش می‌دهد. شاید این قتر بسیار سهمگین اینجا باعث آلوده شدن نفس‌های گرم کودکان شود یا شاید این دود باعث از هم‌پاشیدن یک خانواده شود یا باعث دوری یک کودک از پدر و مادرش و نداشتن محبت آن‌ها گردد، یا اینکه این دود باعث فروخته شدن کودک، توسط پدر و مادرش شود.

شاید این دود، زندگی یک کودک، یک کشور و یک جامعه را جور دیگری رقم بزند.

برای مثال ممکن است به کودک با دوری از خانواده خود در کوچه‌ها و خیابان‌ها آواره شود، ممکن است زندگی سخت او، او را وادار به هر کاری کند.

متأسفانه در اینجا کودکانی هستند که اسیر این دود و قتر شده‌اند.

وقتی از کنار کوچه و خیابان‌های اینجا می‌گذری مردی جوان را می‌بینی که دارد با آمپول موادی را به بدن تزریق می‌کند.



وبترین

نامه ای برای همه کس و هیچ کس

اینجا کجاست؟ اینجا جایی است که دود و اعتیاد،

خودش را در خودش می‌زاید و پرورش می‌دهد

پرستو، ۱۳ ساله، از خانه ایرانی خاکسفید

یعنی چه؟ یعنی اینکه او چاره درد خود را این می‌داند که حاضر است به خاطرش بدن خود را هر روز با دست خود سوراخ کند.

وقتی از پارک‌های اینجا می‌گذری کسی را می‌بینی که پیپ و فندک به دست، دارد موادی را می‌کشد، چرا؟ چون که او هم داروی این رنج را همین می‌داند.

وقتی از چهارراه اینجا عبور می‌کنی کودکی با لباس‌های پاره و کثیف و پاهای برهنه می‌بینی که اسپند به دست با دستان کوچکش گوشه کنار هر ماشین را می‌گیرد و از آن‌ها کمک می‌خواهد. کمک برای چه؟ برای این که او از آن‌ها مقداری پول بگیرد که هنگام بازگشت به خانه به خاطر در نیاوردن پول کتک نخورد.

دلیل کتک خوردنش چیست؟ این است که پدر و مادرش اعتیاد دارند و پولی را که او می‌آورد را برای خرید مواد نیاز

دارند ...

اینجا کجاست؟!

نامش چیست؟؟؟

اینجا خاک سفید است، جایی که سرشار از قتر و دود است ...



یک ساعتی که پسر را سالها بزرگ کرد

وقتی به مدرسه می‌رسیم باید از یک زمین خاکی بزرگتر بگذریم، که در آنجا هم افراد معتاد دیده می‌شوند! از خودم می‌پرسم چرا هیچکس اقدامی برای جمع‌آوری این افراد نمی‌کند؟

مرتضی، ۱۳ ساله، از خانه ایرانی شهری

وقتی مادرم می‌خواست از خانه بیرون بره، از همه‌ی اعضای خانواده خداحافظی کرد، برادرم، امیر، نمی‌خواست با مادرم بیرون بره، اما مادرم بهش گفت:

«پسر باید بریم پیش دکتر تا منو معاینه کنه. بعدش برات یه عالمه خوراکی خوشمزه می‌خرم».

امیر قبول کرد تا با مادرم بره. اونا رفتند. چند ساعت از رفتن شون می‌گذشت و داشت شب می‌شد. پدرم نگران بود و همش می‌گفت چرا مادر و برادرت نیومدن.

همین موقع بود که زنگ زدن، يك نفر گفت:

«يك ماشين به يك خانم و پسر بچه زد و فرار کرد...»

من شوکه شده بودم. پدرم که حال منو دید ازم پرسید چی شده، اما من نمی‌تونستم جوابشو بدم. دوباره پرسید، گفتم:

«يك ماشين به مامان و امیر زده و فرار کرده!»

پاهام از ترس می‌لرزید، نمی‌تونستم باور کنم این اتفاق چطور افتاده!

پدرم اول با شنیدن این خبر از هوش رفت و بعد رفت ببینه اونها زنده هستن یا نه. رفت تا اونها رو ببره بیمارستان.

يك ساعت گذشت، پدرم زنگ زد و گفت مادر و امیر از دنیا رفته اند.

ما اون ها رو به خاک سپردیم.

بالاخره پلیس راننده رو دستگیر کرد. پدرم صبح و شب گریه می‌کرد و این جور بود که مریض شد. مدام خلط‌هاشو می‌داد آزمایش و من می‌دیدم که توی خلط‌هاش خون هست. اما اون این موضوع رو قایم می‌کرد و ما يك سال با این درد زندگی کردیم.

هر وقت یاد پدر و مادرم می‌افتم گریهام می‌گیره. مادرم مثل گلی بود که از ریشه کنده شد.

این درد برای همیشه در دل ما می‌مونه.

دگلم از دستم افتاد زیر پاهای مردم؛

برگه‌هایش از هم جدا شدند، ولی او درد را نمی‌فهمید.

اما من درد را احساس می‌کردم. هزار نفر روی برگه‌هایش پا گذاشتند و گلم له و له تر و درد من بیشتر شد.

گلم را از دست دادم و درد در من ماندگار شد.

ای کاش قدرش را بیشتر می‌دانستم.»

دستان کوچک من

فاطمه، ۱۰ ساله، از خانه ایرانی خاکسفيد

دستانم را جلوی مردی می‌برم و وقتی می‌بینم دستانم را برمی‌گرداند، احساس می‌کنم که دیگر دستی ندارم

کودکی هستم زخم خورده که از سرو بالسم خون می‌ریزد و اشکاتم الماس شوری است که برای گریه کردن خیلی زود هستند و دستانم برای گدایی کوچک. و هر روز افسوس نان داغی را می‌کشم که در دست پدرم نیست. او که هر روز از جلوی من می‌گذرد و جوری مرا نگاه می‌کند که انگار از من نفرت دارد. آه این زندگی خیلی زیباست و نفرت آمیز!

دستانم را جلوی مردی می‌برم و وقتی می‌بینم دستانم را برمی‌گرداند، احساس می‌کنم که دیگر دستی ندارم. پدرم رفت، ولی مادری دارم که از من مواظبت می‌کند. در خیابان‌ها می‌دوم پابرنه، و در پاهایم شیشه می‌رود، ولی آهی نمی‌کشم؟ چرا؟؟؟

برای این که دردی که پدرم کشید بدتر از درد من است!

خداحافظی

رقیه، ۱۴ ساله، از خانه ایرانی مولوی

من هستم که تصمیم می‌گیرم که چگونه زندگی کنم. انتخاب‌هایم از همین حالا شروع می‌شود. یه زندگی بدون غم، بدون درد، بدون دشمن، بدون شکست و بدون شما ...

يك) اما من نمی‌خواهم این کار را انجام بدهم. چرا مجبورم می‌کنید. نکنند از دستم خسته شده‌اید؟ من حق انتخاب ندارم؟ می‌دانید من چند ساله هستم؟ دیگر، می‌توانم تصمیم درست را بگیرم. می‌دانم زندگی من کجا باید درست شود. شما فقط يك دوست هستید تا به همین جا هم که به جای من در زندگی‌ام انتخاب کرده‌اید کافیت. نمی‌دانم چرا آنقدر به شما اعتماد دارم. نمی‌دانم چرا متوجه نشده‌ام که تا به امروز مرا مانند قلمی هر جای کاغذ که خواسته‌اید کشیدید. زندگی‌ام خط‌خطی ست. بدون آن که حتی قلمی در دست بگیرم. از همین جا و همین حالا تمامش می‌کنم. دیگر روی دنیای من هیچ تأثیری نخواهید داشت. کاش حداقل می‌توانستم ببینمتان. کاش می‌توانستم لمستان کنم. اما فقط می‌دانم که بودید. چون احساسات من می‌کردم. می‌دانم که درد و دل‌هایم را گوش می‌دادید و همیشه کنارم بودید. من هیچ کاری را بدون شما انجام نمی‌دادم. هیچ تصمیمی بدون شما نمی‌گرفتم. هیچ وقت ناراحت نمی‌کردید. کنار هم شاد بودیم. همیشه بهترین راه را پیش پاهایم می‌گذاشتید. اما چرا امروز آنقدر مرا تحت فشار می‌گذارید؟ چه چیزی عوض شده ؟ نگویید که عوض شده‌ام. چون می‌دانم که همان که بودم هستم. من بودم که شما را در زندگی انتخاب کردم. من خواستم برای من انتخاب کنید و دستم را روی قلم هدایت کنید. اما شما فقط دوست هستید. ولی نمی‌دانم واقعی هستید یا نه. اما من امروز با انتخاب زندگی آزادانه، شما را از زندگی‌ام حذف می‌کنم. می‌دانید، حتی تاکنون از بودنتان هم اطمینانی نداشتم. شاید خیالی بیش نباشید. در هر صورت دیگر نمی‌خواهم در هیچ مسائلی دخالت کنید. تمام شد، دیگر نیستید، بروید. از ذهنم بروید و دیگر هم باز نگردید. نه، من بدون شما تنها نمی‌شوم. شاید تاکنون تنها بودم و دیگر نیستم. من هستم که تصمیم می‌گیرم که چگونه زندگی کنم. انتخاب‌هایم از همین حالا شروع می‌شود. يك زندگی بدون غم، بدون درد، بدون دشمن، بدون شکست و بدون شما ... چقدر خوب است که دیگر زندگی‌ام را صرف کسانی که اصلا وجود ندارند نمی‌کنم. چقدر خوب است که دیگر ذهنم خالی شده از افکار پوچ و بیهوده، چقدر نبودنتان خوب است. هر چند انتخاب بودنتان هم با من بود. اما از انتخاب امروز راضی هستم.



در سیاه خانه ما

خانه ایرانی دنیایی زیبا با مفهوم اصیل انسانیت است.

رقیه، ۱۴ ساله، از خانه ایرانی مولوی



دو) در سیاه خانه ما مرزی بین دو دنیای متفاوت است. هر بار که از این مرز عبور می‌کردم خاله‌ای با آغوش باز منتظرم بود تا در کنارش تمام غم و غصه‌ها را فراموش کنم و دور بایزم. بعد از این مرز، دیگر من یک دختر افغانستانی متفاوت نیستم. دیگر مهم نیست که با لهجه بلوچی حرف می‌زنم یا پاکستانی. فرقی نمی‌کند که چه لباس‌هایی به تن دارم. کسی از جسم من ایراد نمی‌گیرد. کسی نمی‌گوید که چرا پوستت سیاه است یا چرا دماغت کج و کوله است و یا ... در این خانه من هم یک انسان با استعداد مانند همه هستم. دوستی را فهمیده‌ام؛ یک پارچگی دیده‌ام، عشق را احساس کرده‌ام. یاد گرفتن و یاد دادن را آموخته‌ام؛ یک روز مثل همیشه از این مرز با لبخند عبور می‌کردم، که ناگهان پسر بچه‌ای با شوق پرید بغلم و گفت: سلام خاله رقیه چقدر دیر اومدی. بیا بریم با هم درس بخوانیم. نشستم بغلش کردم و گفتم: چشم! دلم میخواست از خوشحالی گریه کنم. این اتفاق بزرگ ترین لحظه ی زندگی ام بود. فهمیدم که به آرزویم رسیده‌ام. منم تا حدودی خاله ای شده‌ام که میتوانم با بودنم کودکی را خوشحال کنم. ولی خیلی زودتر از وقتی بود که انتظار داشتم. در این خانه ناخودآگاه عشق ورزیدن، دوست داشتن، کنارهم بودن، خوب دیدن و شاد کردن را یاد می‌گیریم. خانه ایرانی دنیایی زیبا با مفهوم اصیل انسانیت است، که پایه هایش بر اساس دوستی و محبت ساخته شده است.

باید نگاهش می‌کرد. انگار قلبش در چشمانش می‌زد وقتی فهمید می‌تواند به چیزهایی که تا به حال قط‌توی تلویزیون و روی دوش آدم‌هایی که تو مترو و خیابان‌ها دیده بود دست بزند و حتی خودش یاد بگیرد که چطور باید یک صدای خوب از آن در بیاورد. بابت یاد گرفتنش هم پول و هزینه‌ای جز تلاش و حفظ عشقش به آن وسیله جذاب و گوش کردن به حرف آدم‌هایی که ساز زدنشون این بچه را به ذوق آورده و با جان و دل و همه وجودشان بی هیچ چشم داشتی می‌آیند و یادش می‌دهند؛ نباید پرداخت کند. فهمید که شاید یک روز وقتی یاد گرفت آهنگ بزند به جای به زور فروختن دستمال کاغذی و کش سر و آدامس آن هم با کلی التماس و با کلی تلاش تا با آن جثه کوچک صدایش به همه برسد می‌تواند، سازی که خودش روزی می‌خرد را در دستان کوچکش بگیرد و شروع به نواختن کند و لبخندهایی که از روی تحسین است را نگاه کند و پول دریاورد. چطور بچه‌ای شش هفت ساله می‌تواند اینقدر اقتصادی باشد. این از آنجایی شروع می‌شود که بچه به جای بازی کردن با اسباب بازی‌هایی که پدر و مادرش برایش خریدند باید برود کار کند و پول دریاورد. آن هم نه به اندازه توان جثه کوچکش بلکه به قدری که به او گفته می‌شود. او مجبور است دنیا را در ذهن کوچک و قلب بزرگش با پول بسنجد نه با توجه به حرف‌هایی که مردم بابت کارش به او می‌زنند و نه با لبخند ترحم آمیزی که بعضی آدم‌ها به او دارند. این بچه باید محبت واقعی را با چشمانش ببیند و با قلبش حس کند. وقتی مربی موسیقی یا به قول خودشان عمو یا خاله می‌آید و کنارش می‌نشیند و دست‌های کوچک و سیاهش را می‌گذارد روی ساز و بهش می‌گوید که چطور باید بزند. دست‌هایی که خیلی‌ها حتی حاضر نیستند برای چند لحظه لمس کنند.

ذوقش وقتی واقعی می‌شود که مربی موسیقی به او می‌گوید برود ببیند بین این‌ها کدامشان را دوست داری برو سمتش و بازی کن بینم کدامشان صدای بامزه‌تر درمی‌آوری تو یا دوستهایت. او می‌فهمد که عمو یا خاله به او اجازه داده که خودش چیزی را که دوست دارد انتخاب کند. اولش می‌ترسد که خرابش کند ولی با ذوق به سمت ساز دوست داشتنیش رفته و با آن کلنجار می‌رود. یک رقابت دوست داشتنی با صداهای وحشتناک با صدای بلند خنده‌های بچه‌ها. و این صداها نه تنها مربی را آزار نمی‌دهد، بلکه با عشق و ذوق بیشتر به شاگردها نگاه می‌کند. این بچه‌ها همان بچه‌هایی هستند که معلمشان به آن‌ها به چشم کسانی نگاه می‌کنند که قرار است هنرمند کشورشان بشود، نه تصویری که او از آینده خودش و ساز زدن در خیابان دارد. کودک ما اولین ترس و استرس موسیقی رو کنار دوست‌ها و عموهای دوست داشتنی‌اش در ده سالگی تجربه می‌کند.

سازی که برای همیشه کوک شد

این بچها همان بچه‌هایی هستند که معلمشان به آن‌ها به چشم کسانی نگاه می‌کنند که قرار است هنرمند

زهرآ، ۱۷ ساله، از اعضای اتاق موسیقی





گفتگو با سید حسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاری اجتماعی ایران در زمینه ازدواج کودک

گفتگو از: سارا رضایی

به طور کلی ازدواج کودکان را از بعد فرهنگی-اجتماعی چطور ارزیابی می کنید؟

چنانچه کودکی را سن زیر ۱۸ سال تعریف نماییم می توان گفت در ایران با واقعیت ازدواج کودکان مواجه هستیم. در قانون حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین شده است ولی در همان قانون سه استثناء به منظور ایجاد امکان ثبت ازدواج در سنین پایین تر نیز وجود دارد.

در حال حاضر آمار این گونه ازدواج‌ها در ایران سالانه بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر است که در این میان سهم دختران بیشتر از پسران است. این آمار محرمانه نیست و در سالنامه آماری ثبت احوال و در سایت سازمان ثبت احوال هم موجود است.

ما باید از چند زاویه به این موضوع نگاه کنیم: یکی اینکه آیا این مسأله با قانون مغایرت دارد؟ اگر ما قانون کشور خودمان را در نظر بگیریم، ازدواج دختران زیر ۱۳ سال و پسران زیر ۱۵ سال با قانون مغایرت دارد. اما اگر از دایره محدودیت‌های قانونی بیرون باییم، آیا عرف جامعه می‌پذیرد فرد ۱۳ساله مادر شود؟ آیا یک فرد ۱۳ساله می‌تواند یک خانواده را و روابط اجتماعی با خانواده شریک زندگی‌اش را مدیریت کند؟ و در شرایط بحرانی رفتار منطقی داشته باشد؟

اگر بخواهیم یک تحلیل کلی در این حوزه داشته باشیم باید این گونه بیان کنیم که حتی اگر از نظر فیزیکی و جسمی هم ازدواج برای این افراد مشکلی ایجاد نکند، بلوغ روانی و اجتماعی که طبیعتاً یک مسأله مهم در ازدواج است تأمین نمی‌شود. یک کودک چطور می‌تواند مادر شود و یک کودک دیگر را تربیت کند؟ به همین دلیل در بحث‌های کارشناسی انجام شده در حین اصلاح قانون ازدواج و به منظور افزایش سن ازدواج دختر از ۹ سال به ۱۳ سال تحلیل‌های زیادی در این ارتباط وجود داشت. با این حال با وجود سه استثنائی که در قانون تعریف شد، می‌توان طبق قانون، همان مرزهای سنتی را هم نادیده گرفت.

زاویه دیگر این موضوع آن است که وقتی این افراد نتوانند شریک زندگی خوبی باشند، ممکن است در همین سنین طلاق بگیرند. در کشور، طلاق زیر ۱۸سال داریم؛ فرد ۱۳-۱۴ساله ای که دوران بلوغ را می‌گذرانند و کودکی نکرده، ناگهان زن یا مرد شده است. این فرد با مشکلات عمیق و فراوانی درگیر خواهد شد و بعضی اوقات این مشکلات به قدری است که با سختی زیادی مجبور به طلاق می‌شود. جامعه ما به این فرد تا پایان عمر برچسب طلاق می‌زند و این برچسب بر روی او باقی خواهد ماند.

یک کودک چطور می‌تواند مادر شود و یک کودک دیگر را تربیت کند؟



تصویر زن سیاه‌پوش رئالیستی

متأسفانه در دیدگاه معیوب جامعه ما، فرد طلاق‌گرفته مثل ماشین چکش خورده است و واقعیت این جدایی، در آینده تبعات و فشار روانی زیادی برای او خواهد داشت. اگر این فرد پشتوانه خانوادگی هم نداشته باشد به مراتب مشکلاتش بیشتر می‌شود. چه بسا یک طلاق نادرست در چنین شرایطی

حتی می‌تواند زمینه گرایش به آسیب‌های اجتماعی دیگر را نیز فراهم کند. بحث بعدی هزینه‌ای است که جامعه پرداخت خواهد کرد. فردی که می‌توانست ادامه تحصیل دهد، یک زندگی خوبی را در آینده شروع کند و به عنوان بخشی از چرخه نیروی انسانی کشور محسوب شود، در همان مرحله چنان زمین گیر می‌شود و عملاً در اکثر مواقع توان دوباره ایستادن و حرکت کردن را ندارد. علاوه بر آن تبعات دیگری هم برای جامعه دارد: به عنوان مثال چنانچه نیاز به حمایت دولت داشته باشد، دولت مجبور به ارائه حمایت های اجتماعی به این فرد می شود که این موضوع خود هزینه ی زیادی را به دولت تحمیل می نماید. چنانچه در اثر این ازدواج فرزندی متولد شده باشد، عوارض این ازدواج نادرست و طلاق ناشی از آن، زندگی این فرزند را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. لذا از هر طرف نگاه کنیم در این مساله سودی نیست؛ چه از لحاظ خودش چه از لحاظ خانواده، بچه، همسر و جامعه. بعد از طلاق مشکلات دیگری هم عارض خواهد شد؛ این مشکلات می‌تواند فشارهایی را به فرد وارد کند و باعث بروز رفتارهایی شود که به هیچ شکلی نتوان آن را مدیریت و کنترل کرد مثل خودکشی، همسرکشی و ...

آیا شما این مسأله را به مثابه يك آسیب اجتماعی می‌بینید؟

نه ازدواج و نه طلاق آسیب محسوب نمی‌شوند. ولی ازدواج نادرست و طلاق نادرست، می‌توانند بستری برای آسیب های اجتماعی باشند؛ حتی ازدواج کودکان اگر بر مبنای قانون باشد، به خودی خود آسیب‌زننده نیست.

در مناطق حاشیه‌ای به دلیل عامل‌هایی از قبیل اعتیاد شدید خانواده خصوصاً به مخدرهای صنعتی، ازدواج بسیاری از کودکان مهاجر و نیز ایرانی به منزله فروش کودک محسوب می شود. به نظر شما نقش مددکاران اجتماعی به عنوان افرادی که باید در این قضیه میانجی‌گری و مداخله کنند و به نوعی در سیاست‌گذاری این حوزه جریان سازی کنند و بستر تغییر قوانین را فراهم کنند، چیست؟

مددکاران در چند بخش می‌توانند ایفای نقش داشته باشند: یکی از این بخش ها برنامه‌ریزی برای اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی است. در این ارتباط باید متناسب با نیاز مردم در هر منطقه‌ای اولویت‌های آموزشی را تعیین کنند؛ در منطقه ای محوره، قعر است؛ در منطقه ای خشونت والدین است؛ در منطقه ای فروش کودک است؛ در منطقه دیگر دیگر محوره، ناپدري یا نامادری است؛ بستگی به شرایط هر منطقه دارد. بعد از انجام نیاز سنجی بایستی برنامه‌ریزی آموزشی در راستای ارائه اطلاعات درست انجام گیرد؛ هم به کودکان هم به والدین و هم به سایر کسانی که در این حوزه در حال کار هستند، مثلاً مسئول ثبت ازدواج و طلاق. حوزه دیگری که مددکاران می‌توانند حضور فعال داشته باشند محیط‌هایی است که بچه‌ها حضور دارند مثل: مدرسه، مسجد، تشکل‌های غیردولتی و هیأت‌های مذهبی. در بخش دیگر، نقش مددکاران مداخله است. آنجا که افراد به هر دلیلی دچار مشکلاتی می‌شوند. مداخله در مددکاری باید سه ویژگی داشته باشد: تخصصی باشد؛ به موقع باشد؛ در دسترس باشد. به موقع افراد شناسایی شوند، به موقع خدمات را دریافت نمایند، خدماتی که تخصصی باشد و به راحتی بتوانند به آن خدمات دسترسی داشته باشند. مددکاران در این حوزه می‌توانند ایفای نقش داشته باشند؛ چه در بخش دولتی و چه در بخش غیر دولتی.

بخش سوم مربوط به افرادی است که ازدواج ناموقتی داشته یا در ازدواج به هر دلیل دچار اختلافاتی شده‌اند. این افراد بعد از مداخله باید بتوانند با آرامش به زندگی بازگردند. به این بخش توانمندسازی و پیشگیری سطح سه گفته می‌شود. طبیعتاً مددکاران هم در این بخش و هم در پیشگیری سطح یک و دو می‌توانند نقش داشته باشند.

نقش دیگر مددکاران در نیازسنجی است؛ پژوهش‌هایی که انجام می‌دهند و اولویت‌ها را استخراج می‌کنند. با اینکه ممکن است پس از آن در تدوین برنامه حضوری نداشته باشند؛ کارشان بسیار تأثیرگذار است. بعضی مواقع مددکار نقش محوری دارد یعنی خودش بیشترین نقش را در ارائه خدمات ایفا می‌کند؛ اما در بعضی مواقع دیگر او عضوی از یک تیم است؛ به عنوان مثال در بخش بارداری، مددکاری که خودش نمی‌تواند آموزش دهد اما می‌تواند واسطه‌ای باشد میان کسی که تخصص این موضوع را دارد و مددجویان باردار، تا این خدمات آموزشی به آنان ارائه شود.

نقش دیگر مددکار اجتماعی که محدود به منطقه جغرافیایی خاصی نمی‌شود، تحلیل وضعیت ازدواج و طلاق کودکان و عوارض، پیامدها و عوامل آن در کشور است. سپس این تحلیل‌ها را باید به سیاست‌گذاران و مسؤولان مربوط انعکاس دهد.

نه ازدواج و نه طلاق آسیب محسوب نمی‌شوند. ولی ازدواج نادرست و طلاق نادرست می‌تواند بستری برای آسیب های اجتماعی باشند.

بخش دیگر فعالیت مددکاری مربوط به ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری جدید با این مضمون که تشکل‌ها هم می‌توانند طرح دعوا نمایند، می‌شود. این يك اتفاق بزرگ در دنیا است. من زمانی در دانمارك مطرح کردم که ما این قانون را داریم ولی بساور نمی‌کردند؛ همان‌جا به فارسی در اینترنت جستجو کردیم و این قانون پیدا شد. آنها تعجب کرده بودند. این نقش يك مطالبه‌گری اجتماعی است. مددکاران باید به سه دلیل در این حوزه درگیر باشند: ۱- به عنوان يك شهروند که باید نسبت به حقوق شهروندی‌شان حساس باشند. ۲- به عنوان يك متخصص باید حقوق شهروندی را به کسانی که با آنها سروکار دارند، آموزش دهند. ۳- به عنوان سازمان‌ها و موسسات اعم از دولتی و غیر دولتی، به منظور توانمند سازی آنها در ایفای نقش مطالبه‌گری در این حوزه. بخش دیگر را با عنوان عام «حساس‌سازی» نام می‌گذارم. به طرق مختلف: برگزاری جلسه، بازدید، خبر، گزارش، رسانه و به هر طریقی که بتوانند این حساسیت را در جامعه افزایش بدهند. همین کاری که شما قصد انجام آن را دارید.

نقش های دیگر مددکاران، معرفی منابع اجتماعی به کسانی است که مرتبط با این موضوع هستند و حتی زمینه‌سازی برای معرفی قوانین به کسانی که در ارتباط با کودکان هستند. در کشور هند موسسه‌ای وجود داشت که تنها وظیفه ی آن ارجاع قوانین تصویب شده به سازمان‌ها و موسسات مرتبط بود.

در کل مددکاران نقش‌های مختلفی را در این زمینه می‌توانند داشته باشند.



نباید این طوری می‌شد، ولی شد

مسعود بابایی



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم... اما در حدیث جابر نداشتیم غایب باشیم، ظلمت فزونی می‌گیرد!



راحله را توی دروازه غار، درون يك زیرزمین پیدا کردیم. با مادری که شدیداً اعتیاد داشت و خانه‌ای که رسماً پاتوق معتادان بود. معلوم نبود پدر راحله کیست و کجاست. هر بار سر می‌زدیم به راحله، می‌دیدیم کل خانه را دود مواد گرفته است و راحله نای بیدار شدن ندارد. مادرش هم با ما سرسازگاری نداشت و راحله را هر بار با يك مصیبتی می‌آوردیم خانه علم. می‌گذشت، تا این که خوردیم به تعطیلات عید نوروز و بعد از عید که رفتیم سراغ راحله، دیدیم در خانه‌شان

را قفل زده‌اند و کسی نیست. پرس و جو کردیم و فهمیدیم مادرش از هر همسایه چیزی دزدیده و خانه را هم خالی کرده و رفته و راحله را هم با خودش برده. به هر جا سر زدیم، نشانی از راحله نبود. بهزیستی، کلانتری‌ها، بیمارستان‌ها و ... حتی سراغ موادفروش‌های پارک رفتیم شاید خبری از راحله و مادرش داشته باشند. دو سه ماه کار ما شده بود گشتن دنبال راحله و ناامیدتر شدن. حتی احتمال می‌دادیم که مادرش راحله را فروخته باشد. فکر می‌کردیم تمام شد و رفت. راحله نابود شد. خودمان را می‌خوردیم. آخرش هم پذیرفتیم که نباید این طوری می‌شد، ولی شد.

بعد از سه چهار ماه از خانه علم زنگ زدند که: «مادرش، راحله رو آورده خانه علم و می‌گه می‌خوام بیاد این جا ...»

شاخ در آورده بودیم. بچه‌ای که فکر می‌کردیم از دست رفته را مادری که می‌دانستیم هیچ دل‌خوشی از ما ندارد با دست‌های خودش آورده بود و گذاشته بود خانه علم.

حتی اگر از نظر فیزیکی و جسمی هم ازدواج برای این افراد مشکلی ایجاد نکند ولی طبیعتاً بلوغ روانی و اجتماعی یک مساله مهم در ازدواج است که تأمین نمی‌شود.



تا الان در این حوزه، مددکاران به چه میزان تأثیرگذار بوده‌اند؟

اصلاً امکان ندارد کار با کودک مدنظر باشد و نام مددکاران اجتماعی مطرح نشود. میزان تأثیرگذاری به نوع نگاه ما به حوزه مددکاران اجتماعی بستگی دارد. يك نگاه سنتی مشکل‌محور و يك نگاه نوین آینده‌نگر و سلامت‌نگر داریم. اینها کاملاً متفاوت با هم هستند.

شما فکر می‌کنید مسئولیت این پدیده (ازدواج کودکان) بیشتر بر عهده کدام نهاد اجتماعی یا دولتی است؟

بر عهده همه هست: خانواده، نهادهای اجتماعی، رسانه، نهادهای فرهنگی و مذهبی. در بخش پیشگیری و اطلاع‌رسانی به معنای عام، همه ظرفیت‌ها می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. به هیچ وجه ظرفیت‌ها را نباید اولویت‌بندی کرد. به عنوان مثال آموزش پرورش، بهزیستی، تشکل‌های غیردولتی، وزارت ورزش و جوانان (اگر برای افراد زیر ۱۵ سال هم تعریف شده باشد) همگی در این مسأله نقش دارند.

یعنی می‌فرمایید نمی‌توان برای این امر متولی خاصی را در نظر گرفت؟

خیر؛ چون این مسأله از جنسی نیست که متولی خاصی داشته باشد. ماهیت این کار، بین رشته‌ای و بین بخشی است.

پیش بینی شما از آینده این مساله چیست و چه تصویری در آینده از این پدیده ترسیم می‌کنید؟

پیش‌بینی این است که کمتر خواهد شد. جامعه نسبت به این موضوع حساس‌تر شده است. اگر آمارهای ده سال اخیر بررسی شود، مشاهده می‌شود که حداقل در ازدواج‌های ثبت شده، آمارها روند رو به رشد نداشته است. جامعه نسبت به این نوع موضوعات آگاه‌تر خواهد شد و کمتر دچار مشکلاتی از این دست می‌شویم. ولی شك نکنید که همیشه آن را خواهیم داشت و نباید نسبت به آن بی‌تفاوت شد. در حال حاضر ازدواج زیر ۱۳ سال را کمتر از قبل داریم، هر چه زمان بگذرد، کمتر می‌شود؛ دفترخانه‌ها این ازدواج‌ها را ثبت نمی‌کنند؛ مگر برخی موارد مثل افغان‌هایی که با بچه‌های ایرانی ازدواج می‌کنند و آن را ثبت نمی‌کنند. در کل حساسیت به اندازه کافی ایجاد شده است و دفاتر ثبت کمتر به این سمت می‌روند.

شنبه ۲۴ مهر نشست «جغرافیای فقر»، «بهمناسبت روز جهانی فقر سو، تغذیه مانند ترمزی در فرآیند توسعه عمل می کند

سخنرانان: خانم دکتر محمدی نصر آبادی ، پژوهشگر و عضو هیات علمی انستیتو تحقیقات تغذیه و صنایع غذایی .
کتابیون افرازه، فعال اجتماعی امن ترین و ناامن ترین مناطق غذایی کشور
کتابیون افرازه: .
برخورداری از فرصت های برابر و امکانات رفاهی اساسی، خدمات اجتماعی از حقوق مسلم هر انسانی است، اما فقر که جغرافیایش به اندازه تمام جهان گسترده است این حقوق مسلم را از بسیاری می رباید.

. ناامنی غذایی و سوء تغذیه در ۱۵۰۰ روز اول زندگی، یعنی از دوره جنینی تا دو سالگی صدمات جبران ناپذیری برای کودکان به ارمان می آورد که از آن جمله می توان به اختلالات رشد، کوتاهی قد، کم وزنی و عملکرد شناختی اشاره کرد.

محمدی نصر آبادی: سوء تغذیه، توانایی و بازدهی فرد را چه در کودکی و چه در بزرگسالی کاهش می دهد، هزینه‌ای سنگین روی دست جامعه می گذارد و مانند ترمزی در فرآیند توسعه عمل می کند. سوء تغذیه در دوران کودکی در سال های بعد زندگی نیز اثر گذار بوده و بزرگسالی را هم دربرمی گیرد و در قالب ناامنی غذایی مزمن تا دوره کهنسالی هم می تواند ادامه یابد.

شبیه ۱۷ مهر نشست«بررسی تغییرات قانون مجازات اسلامی نوجوانان محکوم به قصاص

محکومان به اعدام زیر ۱۸اسال، چشم بمره حمایت قانون

سخنرانان: دکتر علی کاظمی، مدیر کل فنی قوه قضائیه. خانم حاجی محمدعلی، وکیل دادگستری .

ثریا عزیزپناه، رئیس هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان

گزارش‌های جمعیت امام علی (ع) نشان می‌دهد با وجود تغییر قوانین و اعلام اعاده دادرسی برای پرونده‌هایی که به پیش از سال ۹۲ برمی گردد، هنوز تعداد زیادی از آنها بلا تکلیف هستند و به مرحله اعاده دادرسی نرسیده‌اند. در این میان، سازمان‌های غیردولتی فعال در زمینه حقوق کودکان، که به روش‌های مختلف، اقدام به جمع آوری اطلاعات مربوط به کودکان در معرض اعدام می‌کنند هم با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند.

این در حالی است که به عقیده بسیاری از فعالان حقوق کودک، اگر لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان که سال‌هاست در نوبت تصویب است به صحن مجلس برود می‌تواند تا حدود زیادی به رفع بسیاری از مشکلات مربوط به جرم‌انگاری بزهکاری‌های کودکان کمک کند زیرا بسیاری از موارد از جمله تعریف سن کودکی (ماده يك لایحه) در آن به وضوح مشخص شده است.

در این نشست، دکتر علی کاظمی، مدیر کل فنی قوه قضائیه؛ خانم حاجی علی محمدی، وکیل دادگستری؛ خانم ثریا عزیزپناه، رئیس هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان و اعضای فعال جمعیت امام علی (ع)، در این زمینه به واکاوی زوایای مختلف تأثیر قانون بر جلوگیری از قصاص کودکان زیر ۱۸ سال پرداختند.

حاجی علی محمدی، یکی از وکلای دادگستری که سال‌هاست در زمینه جلوگیری از قصاص کودکان فعالیت‌هایی را انجام داده در ادامه این نشست گفت: هم آیین دادرسی کیفری و هم قانون مجازات اسلامی درباره اطفال و نوجوانان در این سال‌ها تغییر کرده‌اند. در آیین دادرسی کیفری، عمده‌ترین تغییری که صورت گرفته و مثبت است، این است که ما دادگاه کیفری ویژه اطفال داریم. در قانون مجازات ماده «۵۶» را داشتیم که در آن هیچ فرقی بین بزرگسال و کودک وجود نداشت، اما بعد از آن با آمدن ماده «۹۱» اوضاع از نظر قانونی بهتر شد. با این همه، در اجرا با مشکلاتی مواجه شد که نیازمند بررسی است. ما درحال‌حاضر «پرونده شخصیتی» داریم که تا حدود زیادی جای خالی خلاءهای موجود در گزارش‌های اصلاح و تربیت را پر کرده است. پرونده شخصیتی که در آیین دادرسی کیفری فعلی به آن اشاره شده، بسیار مثبت است اما با توجه به اینکه ابزارهای اجرایی آن چندان مشخص نبود در اجرا با مشکلاتی مواجه شد.

ثریا عزیزپناه، رئیس هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان نیز در ادامه این نشست با تأکید بر تعهد ایران به قوانین بین‌المللی که به آن پیوسته است، درباره تأثیر تغییر قوانین بر جلوگیری از صدور حکم قصاص کودکان گفت: موضوع بسیار تلخی بوده اما مطرح کردن آن ضروری است. یکی از مواردی که در مدت بیست سال جزء فعالیت‌های اصلی انجمن حمایت از حقوق کودکان بوده و اساسی انجمن روی این اصول بنا شده، تأکید بر اجرائی شدن ماده «۳۷» پیمان‌نامه حقوق کودک است که تأکید دارد در هیچ شرایطی، کودکان را در وضعیت مخاطره‌آمیز قرار ندهند. دولت جمهوری اسلامی و برخی دیگر از کشورهای اسلامی با حق شرط (به علت تعارض برخی مواد کنوانسیون با قوانین داخلی) به این پیمان‌نامه پیوسته‌اند؛ با این حال ما در کمیته حقوقی انجمن حمایت از حقوق کودک به مواردی برخورد کردیم که نیازمند بررسی است. کودکانی که مرتکب جرم می‌شوند، به‌طور عمده درباره شرایط و پیامدهای قانونی آن آگاهی ندارند.

عزیزپناه تأکید کرد تغییر قوانین همواره با سختی‌هایی روبه‌رو است. ماده «۹۱» نسبت به قوانین پیش از خود، پیش‌رفته است. ماده «۶۶» هم به نهادهای مدنی به صورت نیم‌بند اجازه ورود به قضیه را می‌دهد. اینها کمک‌کننده است و باید نهادهای مدنی در این زمینه اقدام کنند، چون بخش پیشروی قوه قضائیه هم کمک خواهد کرد.

باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می کند:



بررسی تغییرات قانون مجازات اسلامی نوجوانان محکوم به قصاص

شنبه ۱۷ مهر ساعت ۱۷

دکتر علی کاظمی (مدیرکل فنی قوه قضاییه) خانم حاجی محمدعلی وکیل دادگستری خانم ثریا عزیز پناه (پژوهشگر اجتماعی و فعال حقوق کودک)

میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴، باشگاه هواداران جمعیت امام علی

www.sosapoverty.org

باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می کند:



نشست جغرافیای فقر

به مناسبت روز جهانی فقر غذایی

شنبه ۲۴ مهر | ساعت ۱۷

سخنرانان: خانم دکتر محمدی نصرآبادی پژوهشگر و عضو هیات علمی انستیتو تحقیقات تغذیه کشور/ کتابیون افرازه (فعال اجتماعی)



میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴، باشگاه هواداران جمعیت امام علی

www.sosapoverty.org

باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می کند:



نشست فقر و دین

دوشنبه ۲۶ مهر، ساعت ۱۷

سخنرانان: خانم دکتر سارا شریعتی و آقای شارمین میمندی نژاد (موسس جمعیت امام علی)





باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می کند:



نشست بررسی کودک آزاری ناشی از اعتیاد والدین

پروسی خلا قنواشپن حمایتی و پیشگیرانه

شنبه ۸ آبان ۱۳۹۵ ساعت ۱۷



چند ستایش دیگر باید قربانی شوند؟

میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴، باشگاه هواداران جمعیت امام علی

www.sosapoverty.org



دوشنبه ۲۶ مهر نشست «فقر و دین»

پیام دین اسلام، فقرزدایی و نبود اختلاف طبقاتی است

سخنرانان: دکتر سارا شریعتی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران . شارمین میمندی نژاد

شارمین میمندی نژاد: در این نشست سارا شریعتی با بیان مقدمه‌ای درباره تحقیقات مختلف جهانی در موضوع ارتباط یا عدم ارتباط فقر با دین بیان کرد: در موضوع فقر و دین تحقیقات متعددی صورت گرفته است که در آن‌ها بیان شده است کشورهای مسلمان و کاتولیک فقیرتر از سایر کشورها می‌باشند و این را دلیلی بر ارتباط مستقیم دین با فقر دانسته‌اند، در حالی‌که نمی‌توان نتیجه گرفت که فقر و دین نسبت مستقیم دارند چرا که حدود ۶۸ درصد از مرد جهان دیندار هستند و تنها ۱۳ درصد آنان بی‌دین و ملحدند، پس اگر به ارتباط مستقیم دین و فقر معتقد باشیم، باید نتیجه گرفت که اکثریت مردم جهان فقیرند، در صورتی‌که اینگونه نیست. همچنین نام کشورهای مذهبی و ثروتمند بسیاری را نیز به عنوان مثال نقض این موضوع می‌توان مطرح کرد.

در ادامه شارمین میمندی نژاد موسس جمعیت امام علی (ع) با بررسی اقسام برداشت‌های دینی و تفاوت میان دین نجات‌بخش با دین تخریری افزود: اگر دین را رهاورد بشر دوستی و رستاخیزی انسان بدانیم و یا دین را افیون توده‌ها که توان رستگار کردن ندارند بدانیم، با واقعیت دین سروکار نداریم و هر دو دیدگاه افراط و تفریط می‌باشد. دین ابزار ازلی و ابیدی دارد و هیچ کس نمی‌تواند بگوید من دین ندارم، دین زمانی نمایان می‌شود که به لحظات عمر هویت و تمایز می‌دهد. در طول تاریخ جوامعی سعی کردند آیین را کنسار بگذارند، اما تجربه این جوامع نشان داده است که بی‌دین شدن باعث بی هویت شدن می‌شود. پیام دین اسلام، فقرزدایی و نبود اختلاف طبقاتی است. ایدئولوژی اصلی اسلام مخالف فقر است. آنچه به عنوان فرهنگ فقرساز به نام دین مطرح گردیده است از حقیقت دین جداست و باید با توجه به این نکته به فرهنگ سازی صحیح دینی توجه نمود.

شنبه ۸ آبان

نشست «بررسی کودک آزاری ناشی از اعتیاد والدین»

جزای تعیین شده در قانون برای کودک آزاری به علت عدم تناسب جرم با مجازات، توان بازدارندگی کافی را ندارد

سخنرانان: زهرا رحیمی . سارا رضایی، مسئول کمیته درمان جمعیت امام علی (ع) در این نشست سارا رضایی فعال اجتماعی و عضو جمعیت امام علی (ع) با ارائه مقدمه‌ای در رابطه با حمایت از کودکان در معرض آسیب بیان کرد: سازمان بهداشت جهانی سه سطح از اقدامات برای حمایت از کودکان تعریف نموده است که اقدامات فردی، اقدامات مربوط به خانواده و امور اجتماعی را در برمی‌گیرد. در سطح اجتماع با توجه به ارتباط مستقیم موضوع خشونت خانگی با مشکلات روحی والدین (ناشی از فقر مالی، فقر فرهنگی، اعتیاد، افسرگی شدید و ...) توجه به حل ریشه‌ای این موارد همراه با تدوین قوانین حفاظت‌کننده از کودک مد نظر قرار گرفته است.

در ادامه زهرا رحیمی مدیر عامل جمعیت امام علی (ع) اظهار داشت: شیوع کودک‌آزاری ناشی از عدم کفایت سیستم‌های بازدارنده از این جرم است. جزای تعیین شده در قانون برای کودک‌آزاری به علت عدم تناسب جرم با مجازات، توان بازدارندگی کافی را ندارد. همچنین طبق ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی والدین حق تأدیب و تنبیه کودک را دارند. در حالی‌که در این بند از قانون مرز میان آسیب‌رساندن به کودک و تأدیب مشخص نشده است. همچنین بررسی پرونده‌های آزار کودکان توسط دادگاه عمومی باعث می‌شود نگاه ویژه به کودک و حساسیت کافی در اعمال مجازات لحاظ نگردد. مشکلات دیگری مانند، عدم مداخله در بحران از سمت واحد اورژانس اجتماعی بهزیستی، خلاء قوانین تسهیل‌کننده برای ورود سریع به محل آزار کودک و نامطمئن بودن شرایط نگهداری کودک پس از جدا سازی از خانواده و انتقال به مراکز بهزیستی باعث کاهش کارکرد اجرایی این سازمان شده است. پیشنهاد می‌شود با توجه به سه نشانگر «اعتیاد والدین»، «حضور ناپذری یا نامادری در خانواده» و «سکونت در مناطق حاشیه شهر» خانواده‌های در معرض آسیب، شناسایی و تحت نظارت قرار بگیرند.



سه راه را پیش پای زن قربانی خشونت ها باقی می ماند

همچنین خانم مطهره ناظری، وکیل دادگستری به بررسی قوانین مربوط به این حوزه پرداخت و به لایحه تأمین امنیت زنان در برابر خشونت که سال هاست در دست اصلاح است و هنوز فرجامی نیافته است، اشاره نمود.

سخنرانان: دکتر حسین راغفر؛ اقتصاددان و شارمین میمندی نژاد

در ادامه نشست، شارمین میمندی نژاد با ابراز تأسف از آمارهایی که امروزه درباره انواع برده‌داری شنیده می‌شود تأکید کرد: «سازمان‌های جهانی که از وجود ۴۸ میلیون برده در اشکال مختلف صحبت می‌کنند، ساختارهایی هستند که برده را با زنجیرهای دوران باستان تعریف کرده‌اند و نه با شیوه‌های مدرن. مثلاً می‌بینیم که وضعیت داعش و فروش زنان ایزدی به‌صورت مقطعی در رسانه‌ها همه توجه‌ها را به خود معطوف می‌کند اما در آمارها به حدود ۱۵ میلیارد دلار در آمدی که از به‌کارگیری زنان در صنعت پورنوگرافی به دست می‌آید هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. درحالی که طبق آمارهای غیررسمی حدود ۲۰۰ میلیون زن در جهان اسیر فحشا و بردگی جنسی هستند».

شماره ۱۵
اسفند ۱۳۹۵

فاووشی پیپر امون روز
پیلریده همد
ایده مناسبست روز جهانی منع خشونت علیه
مظهره نائری (وکیل دادگستری)
طراوت مظفریان (افعال اجتماعی)

1986-1987, 1987-1988, 1988-1989, 1989-1990, 1990-1991, 1991-1992, 1992-1993, 1993-1994, 1994-1995, 1995-1996, 1996-1997, 1997-1998, 1998-1999, 1999-2000, 2000-2001, 2001-2002, 2002-2003, 2003-2004, 2004-2005, 2005-2006, 2006-2007, 2007-2008, 2008-2009, 2009-2010, 2010-2011, 2011-2012, 2012-2013, 2013-2014, 2014-2015, 2015-2016, 2016-2017, 2017-2018, 2018-2019, 2019-2020, 2020-2021, 2021-2022, 2022-2023, 2023-2024, 2024-2025, 2025-2026, 2026-2027, 2027-2028, 2028-2029, 2029-2030, 2030-2031, 2031-2032, 2032-2033, 2033-2034, 2034-2035, 2035-2036, 2036-2037, 2037-2038, 2038-2039, 2039-2040, 2040-2041, 2041-2042, 2042-2043, 2043-2044, 2044-2045, 2045-2046, 2046-2047, 2047-2048, 2048-2049, 2049-2050, 2050-2051, 2051-2052, 2052-2053, 2053-2054, 2054-2055, 2055-2056, 2056-2057, 2057-2058, 2058-2059, 2059-2060, 2060-2061, 2061-2062, 2062-2063, 2063-2064, 2064-2065, 2065-2066, 2066-2067, 2067-2068, 2068-2069, 2069-2070, 2070-2071, 2071-2072, 2072-2073, 2073-2074, 2074-2075, 2075-2076, 2076-2077, 2077-2078, 2078-2079, 2079-2080, 2080-2081, 2081-2082, 2082-2083, 2083-2084, 2084-2085, 2085-2086, 2086-2087, 2087-2088, 2088-2089, 2089-2090, 2090-2091, 2091-2092, 2092-2093, 2093-2094, 2094-2095, 2095-2096, 2096-2097, 2097-2098, 2098-2099, 2099-2100, 2100-2101, 2101-2102, 2102-2103, 2103-2104, 2104-2105, 2105-2106, 2106-2107, 2107-2108, 2108-2109, 2109-2110, 2110-2111, 2111-2112, 2112-2113, 2113-2114, 2114-2115, 2115-2116, 2116-2117, 2117-2118, 2118-2119, 2119-2120, 2120-2121, 2121-2122, 2122-2123, 2123-2124, 2124-2125, 2125-2126, 2126-2127, 2127-2128, 2128-2129, 2129-2130, 2130-2131, 2131-2132, 2132-2133, 2133-2134, 2134-2135, 2135-2136, 2136-2137, 2137-2138, 2138-2139, 2139-2140, 2140-2141, 2141-2142, 2142-2143, 2143-2144, 2144-2145, 2145-2146, 2146-2147, 2147-2148, 2148-2149, 2149-2150, 2150-2151, 2151-2152, 2152-2153, 2153-2154, 2154-2155, 2155-2156, 2156-2157, 2157-2158, 2158-2159, 2159-2160, 2160-2161, 2161-2162, 2162-2163, 2163-2164, 2164-2165, 2165-2166, 2166-2167, 2167-2168, 2168-2169, 2169-2170, 2170-2171, 2171-2172, 2172-2173, 2173-2174, 2174-2175, 2175-2176, 2176-2177, 2177-2178, 2178-2179, 2179-2180, 2180-2181, 2181-2182, 2182-2183, 2183-2184, 2184-2185, 2185-2186, 2186-2187, 2187-2188, 2188-2189, 2189-2190, 2190-2191, 2191-2192, 2192-2193, 2193-2194, 2194-2195, 2195-2196, 2196-2197, 2197-2198, 2198-2199, 2199-2200, 2200-2201, 2201-2202, 2202-2203, 2203-2204, 2204-2205, 2205-2206, 2206-2207, 2207-2208, 2208-2209, 2209-2210, 2210-2211, 2211-2212, 2212-2213, 2213-2214, 2214-2215, 2215-2216, 2216-2217, 2217-2218, 2218-2219, 2219-2220, 2220-2221, 2221-2222, 2222-2223, 2223-2224, 2224-2225, 2225-2226, 2226-2227, 2227-2228, 2228-2229, 2229-2230, 2230-2231, 2231-2232, 2232-2233, 2233-2234, 2234-2235, 2235-2236, 2236-2237, 2237-2238, 2238-2239, 2239-2240, 2240-2241, 2241-2242, 2242-2243, 2243-2244, 2244-2245, 2245-2246, 2246-2247, 2247-2248, 2248-2249, 2249-2250, 2250-2251, 2251-2252, 2252-2253, 2253-2254, 2254-2255, 2255-2256, 2256-2257, 2257-2258, 2258-2259, 2259-2260, 2260-2261, 2261-2262, 2262-2263, 2263-2264, 2264-2265, 2265-2266, 2266-2267, 2267-2268, 2268-2269, 2269-2270, 2270-2271, 2271-2272, 2272-2273, 2273-2274, 2274-2275, 2275-2276, 2276-2277, 2277-2278, 2278-2279, 2279-2280, 2280-2281, 2281-2282, 2282-2283, 2283-2284, 2284-2285, 2285-2286, 2286-2287, 2287-2288, 2288-2289, 2289-2290, 2290-2291, 2291-2292, 2292-2293, 2293-2294, 2294-2295, 2295-2296, 2296-2297, 2297-2298, 2298-2299, 2299-2300, 2300-2301, 2301-2302, 2302-2303, 2303-2304, 2304-2305, 2305-2306, 2306-2307, 2307-2308, 2308-2309, 2309-2310, 2310-2311, 2311-2312, 2312-2313, 2313-2314, 2314-2315, 2315-2316, 2316-2317, 2317-2318, 2318-2319, 2319-2320, 2320-2321, 2321-2322, 2322-2323, 2323-2324, 2324-2325, 2325-2326, 2326-2327, 2327-2328, 2328-2329, 2329-2330, 2330-2331, 2331-2332, 2332-2333, 2333-2334, 2334-2335, 2335-2336, 2336-2337, 2337-2338, 2338-2339, 2339-2340, 2340-2341, 2341-2342, 2342-2343, 2343-2344, 2344-2345, 2345-2346, 2346-2347, 2347-2348, 2348-2349, 2349-2350, 2350-2351, 2351-2352, 2352-2353, 2353-2354, 2354-2355, 2355-2356, 2356-2357, 2357-2358, 23

1. 凡在本公司工作之员工，其工资由基本工资、绩效工资、奖金、津贴、补贴、福利费、社会保险费、住房公积金等组成。

تحلیلی بر بوده‌داری مدرن
(به مناسبت روز جهانی حذف بوده‌داری)

سخنرانان:

[illegible]

میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴.

© 2004 Blackwell Publishing Ltd *Journal of Internal Medicine* 255: 105–112

11-11-11 11-11-11 11-11-11

1000

2000

دکتر سید محسن حبیبی

زمان: سه شنبه ۲ آذرماه، ساعت ۱۸

تلفون: ۰۳۸۵۲۰۰۳۷۰ وبسایت: sosapoverity.org

1000

Age Group	Percentage
18-24	~10%
25-34	~35%
35-44	~25%
45-54	~20%
55-64	~15%
65-74	~10%
75-84	~5%
85+	~2%

● **উদ্ভিদ**

...dada a la

(c) total number of cultivation that is

خداوند است

دکتر محسن حبیبی: قصه‌ها با عبارت «یک»

می‌شوند، یعنی جایی که اسطوره از آن آغاز گردیده است. قصه



نشست ها

شنبه ۱۳ آذر

نشست: «آسیب‌شناسی ازدواج کودک»

بسیاری از موارد ازدواج کودک، در واقع فروش کودک محسوب می شود

سخنرانان: ثریا عزیزپناه، رئیس هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان زهرا کهرام، فعال اجتماعی و دبیر سمینار ملی ازدواج کودک سارا رضایی، فعال اجتماعی و عضو هیات علمی سمینار ملی ازدواج کودک در این نشست ازدواج کودک از سه منظر بررسی شد: در حوزه اجتماعی، ثریا عزیز پناه به بررسی چالش‌های رو به روی دختران و پسرانی که درگیر ازدواج می شوند پرداخته و نمونه های آن را برشمرد. در عرصه جهانی، سارا رضایی به ارائه مطالعات جهانی پیرامون ازدواج کودکان و آمار آن پرداخت و در زمینه حقوقی، زهرا کهرام تاریخچه حقوقی ازدواج کودکان در کشورمان را توضیح داده و بحثی روی چرایی تغییر قوانین مطرح شد. عزیزپناه: بسیاری از موارد ازدواج کودک، در واقع فروش کودک محسوب می شود. جامعه‌ی ایران با دوران کودکی آشنا نیست. فرد اراده‌ای در ازدواج ندارد. آنچه دولت یازدهم و نهادهای مدنی باید مطالبه کنند این است که به اراده و تصمیمات شخصی احترام بگذارد.

کهرام: ازدواج کودک در سکو‌نگاه های فقیرنشین ایران، عامل بازتولید خودش، چرخه فقر، کار کودک و سوء تغذیه است.

یکشنبه۲۸آذر

نشست «تحلیلی بر وضعیت مهاجران سوری در

کردستان عراق» به مناسبت روز جهانی مهاجران

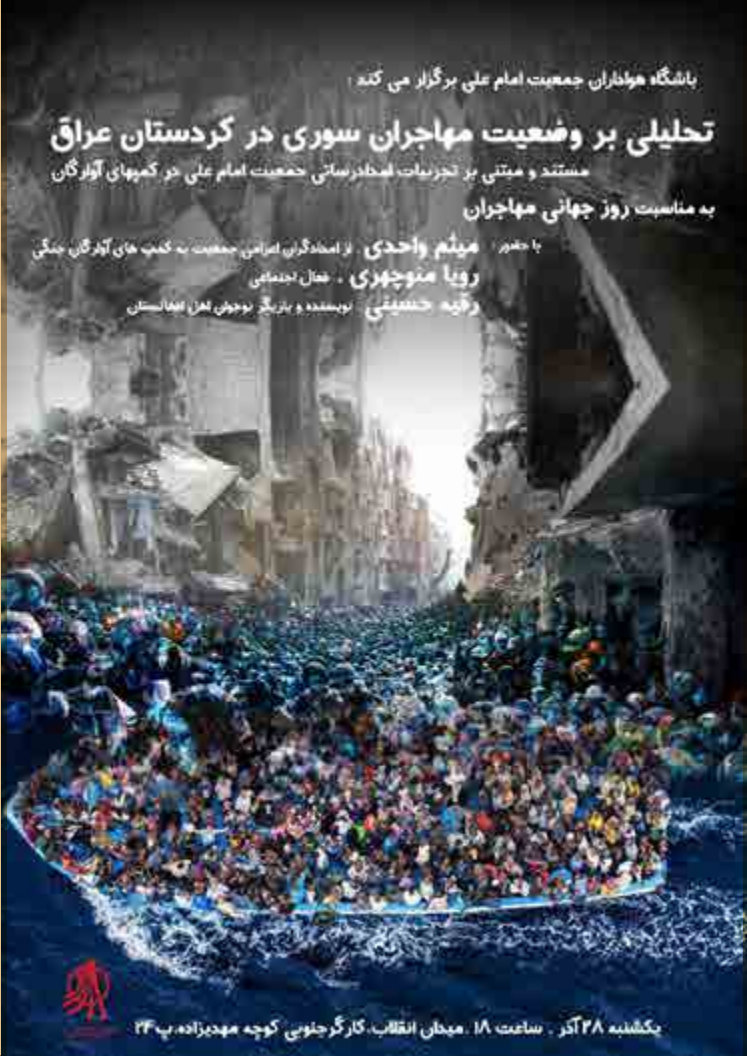
در کردستان عراق، جمع زیادی از آوارگان، خارج از کمپ و در

سخنرانان: حمیده بانوعقا، همسر مرحوم اکبر رادی دکتر عطاء‌الله کوبال، مدرس، محقق و منتقد ثناتر بهزاد صدیقی، نمایش‌نامه‌نویس شارمین میمنندی نژاد میثم واحدی از امدادگران اعزامی جمعیت امام علی (ع) به کمپ‌های آوارگان جنگی در نشست «تحلیلی بر وضعیت مهاجرین سوری در کردستان عراق » که به مناسبت روز جهانی مهاجران در باشگاه هواداران جمعیت امام علی (ع) برگزار شد؛ با برشمردن دلایل عمده مهاجرت، عمده‌ترین این دلایل را جنگ دانست و گفت: در خاورمیانه این علت بیشتر از مناطق دیگر دنیا به چشم می خورد. ما در کردستان عراق متوجه شدیم جمع زیادی از آوارگان خارج از کمپ و در حاشیه جاده‌ها و شهرها چادر زده‌اند، که غالباً مهاجران سوری بودند؛ از اینجا نقطه عطفی در برنامه ریزی‌های جمعیت شکل گرفت؛ بدین صورت که تمرکز خود را به شناسایی این خانواده‌ها گذاشتیم. در این تحقیق میدانی ۱۵۰ خانواده مورد شناسایی قرار گرفتند که بیشتر آن‌ها از شهر حلب به عراق مهاجرت کرده بودند و علت اصلی ساکن نشدن آن‌ها در کمپ ازدحام و اختلاطی بود که در کمپ‌ها وجود داشت. بیشتر مهاجرین سطح سواد پایین داشته و به علت فقر فرهنگی والدین، حدود ۷۶ درصد کودکان آن‌ها از تحصیل محروم هستند. بیشتر مهاجرین را کودکان تشکیل داده و اکثر سرپرستان خانوار کمتر از ۲۵ سال سن دارند و بیشتر ازدواج‌ها در طول دوران آوارگی شکل گرفته است. یک‌سوم دخترها و یک‌ششم پسرها در کودکی ازدواج کرده‌اند.

رویا منوچهری فعال اجتماعی در ادامه این نشست اظهار کرد: طبق آمار سازمان ملل حدود سه‌میلیون و دویست‌هزار نفر از مردم عراق آواره هستند و ۲۵۰ هزار پناهنده کرد سوری در عراق حضور دارند که حدود ۴۰درصد در کمپ‌ها ساکن هستند. منوچهری سپس به بحث مهاجران غیرقانونی در ایران پرداخت و گفت: علاوه بر افغانستانی‌ها تعداد زیادی از اهالی پاکستان نیز به ایران مهاجرت کرده‌اند که عمدتاً از ایالت بلوچستان پاکستان هستند. اکثراً کشاورز بوده و به دلیل شرایط نامناسب جوی و اقتصادی به ایران مهاجرت کرده‌اند در حالی که در ایران نیز به مشاغل کاذب همچون جمع‌آوری ضایعات روی آورده‌اند. این عضو جمعیت امام علی در ادامه از شناسایی ۴۰۰ خانواده از مهاجرین پاکستانی در حاشیه تهران توسط جمعیت سخن به میان آورد و گفت: جمعیت حدود دو سال است در خانه‌های ایرانی خود انواع خدمات علمی، فرهنگی و آموزشی را به این مهاجرین ارائه می دهد و این در حالی است که هر روز بر تعداد مهاجران افزوده می شود.

رقیه حسینی، نویسنده و بازیگر نوجوان اهل افغانستان نیز در ادامه این نشست در خصوص سختی‌های مهاجرت گفت: مهاجرت سخت است به خصوص اگر ندانی به کجا می‌روی و قرار است با چه چیزی روبرو شوی. کسی که در حال مهاجرت است احساس بی‌ارزشی و بی‌هویتی می‌کند.

قصه پاورقی «باغبون»: — شاکی خصوصی می‌خواد.



۶ دی نشست «بررسی حقوقی ازدواج کودک»
ما اذن ولی را زیر سوال نبرديم، اما می‌گوئيم سن ازدواج از ۱۳ يا ۱۵ سال به بالا باشد و همراه اجازه سرپرست و ولی سخنران: زهرا رحيمي

مدیرعامل جمعیت امام علی (ع) با بیان اینکه مخالف ولایت و اذن پدر در ازدواج فرزندان نیستیم، گفت: تناقض‌ها در موضوع سن قانونی در کشور باید حل شود.

زهرا رحیمی با اشاره به برگزاری سمینار «بررسی ازدواج کودکان در سکو‌نگاه‌های فقیرنشین کشور» در ۲۰ آذرماه ۹۵ گفت: متأسفانه کج فهمی‌هایی راجع به اهداف سمینار ایجاد شد.

وی ادامه داد: مطرح کرده‌اند که چرا به بالا رفتن سن ازدواج در میان جوانان پرداخته نشده است. باید بگویم برای اینکه این مساله در اساسنامه ما دیده نشده، دوستانی هستند که کارشان مربوط به ازدواج است به این مسائل بپردازند، اما کار ما مربوط به حاشیه‌نشین هاست و بالا رفتن سن ازدواج در آن نمی گنجد. ما مشکل‌مان سن ازدواج پایین نیست. بلکه مشکل ما تبعات ازدواج در سنین پایین برای جامعه و برای خود کودکان هست. مباحثی مطرح شده که در نشست خبری به صورت عمیق نمی‌توان به آن پرداخت.

رحیمی در مورد شائبه فمینیستی‌شدن قضیه هم گفت: ما فقط درمورد ازدواج دختران صحبت نکردیم بلکه درمورد ازدواج کودکان چه دختر و چه پسر صحبت کرده‌ایم و آسیب ازدواج کودکان در پسران هم بالاست. مثلاً در خانواده‌های کولی دختر و پسر در سن ۱۲، ۱۳ سالگی با هم فرار و ازدواج می‌کنند و باعث تکرار چرخه‌ی کار کودک و ازدواج کودک می‌شوند. مسئولان اخیراً در آماری اعلام کردند که ۱۱ میلیون از جمعیت کشور حاشیه‌نشین هستند که رتقم پایینی نیست. معضل ازدواج کودک را بیشتر در حاشیه شاهدیم و در بالا‌شهر کمتر است. ریخت‌شناسی ازدواج کودک به صورت معاوضه دختران با مبلغی پول است.

مدیرعامل جمعیت امام علی (ع) ادامه داد: متأسفانه مطرح شده است که ما با ولایت پدر مخالفیم. سوال شده که آیا یک مددکار از یک پدر می‌تواند دلسوزتر باشد؟ آیا علمش از قاضی و پدر بیشتر است؟ در پاسخ باید بگویم ما مشکلی با ولایت پدر و ولی قهری نداریم. ما قصد چالش با مساله‌ای نداریم. ما هم معتقدیم ازدواج امری شخصی است. شما در ۲۰ سالگی قدرت انتخاب دارید. خصوصاً وقتی به طبقه متوسط تعلق داشته باشید. اما آیا قانون‌گذار باید فقط این‌تشر را ببیند؟ متأسفانه افراد حاشیه‌نشین هیچ‌وقت دیده نشدند و هیچ قانونی برای افراد حاشیه‌نشین نیست و این پرسش همواره مطرح شده و بی‌جواب مانده است که چه کسی باید در برابر هجوم معضلات اجتماعی از فرزندان خانواده‌ی قرا حمایت کند؟ آیا قانون نباید حمایت کند؟

وی اضافه کرد: ازدواج امری شخصی است تا جایی که نظم عمومی و مناسبات اجتماعی را بر هم نزنند. ازدواج کودک مناسبات

اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اکثر این بچه‌هایی که در سن کم ازدواج می‌کنند، سرپرست و ولی معتاد دارند.

این دختر که در ۷ سالگی ازدواج می‌کند و ۱۲ سالگی بچه‌دار می‌شوند تا سی سالگی ۷، ۸ فرزند به دنیا می‌آورد. این کودکی که خودش در دوران کودکی کار می‌کرده است حالا بعد از ازدواج بچه‌های کوچکی را به جای خود به گدایی می‌فرستد. این به طور مداوم در حال تکرار است.

رحیمی گفت: دختری که در سن پایین ازدواج کرده، جامعه مهارتی برای تشکیل خانواده به او آموزش نداده است. اگر قرار است دختران و پسرانمان در ۱۳ سالگی ازدواج کنند باید سیستم آموزش و پرورش و جامعه تغییر کند، مراودات اجتماعی باید تغییر کند. لبه تیغ سنت و مدرنیسم هستیم، اگر مدرنیست را قبول کرده‌ایم پس باید قوانین‌مان مطابق با آن باشد اگر قرار است به سنت برگردیم امان‌ها هم باید به سنت بازگردد.

بچه در مدرسه تا سوم درس جغرافی و تاریخ می‌خواند، بعد در ۹ سالگی می‌خواهد ازدواج کند، مهارت فرزند پروری و مهارت‌های زندگی و دانش و بینشی را که برای زندگی نیاز دارد به او داده نشده است. بعد از تعداد بالای تولد به فروش کودک در خانواده‌ها می‌رسیم و با اعتیاد پدر به تن‌فروشی زن خانواده برای تامین هزینه‌ها می‌رسیم و همه ی این مسائل با هم در ارتباطند. این مسائل با تشکیل یک سلول جدید تشدید می‌شود، یعنی سلول مخرب را تکثیر می‌کنیم.

وی با طرح این پرسش که ملاح آمادگی ازدواج چیست، افزود: در دین مبین اسلام روی تقدس خانواده تأکید شده و خانواده را مأمنی برای ایجاد آرامش می‌داند. چرا ملاح آمادگی برای ازدواج را می‌خواهیم قط از بعد جنسی و ارضای غریزه‌ی جنسی ببینیم؟ آیا بلوغ تنها نشانه‌اش غریزه‌ی جنسی است و تنها راه برآورده کردن این غریزه ازدواج در کودکی بدون قبول مسئولیت جامعه است؟ چرا جوانان در ۳۰ سالگی هم ازدواج نمی‌کنند؟ برای اینکه از نظر اقتصادی امنیت ندارند.

رحیمی گفت: خروجی ازدواج باید خوشبختی از ازدواج و خانواده باشد. اما از لحاظ پزشکی ثابت شده بارداری زیر ۱۸ سال تهدید جدی برای زن است. از لحاظ روحی‌روانی ما زنانی را دیدیم که به خاطر ازدواج اجباری در کودکی افسردگی گرفته‌اند و این تا نسل‌ها ادامه دارد. از لحاظ اجتماعی آشنارش افزایش کار کودک، بافت جمعیتی تغییر یافته، فروش کودکان و اعتیاد زنان همه با این موضوع ارتباط پیدا می‌کند. ازدواج کودک خودش معلولی از شرایط است ولیکن نمی‌توانیم چون معلول است از قوانین چش‌پوشی کنیم. علت‌العلل فقر است و خانواده به هر قیمتی می‌خواهد یک نان‌خور کم کند.

وی ادامه داد: اگر ازدواج به تنهایی راه حل آسیب‌های اجتماعی بود، خیلی از کشورهای دنیا این الگو را به کار می‌بستند.

چرا در کل دنیا سن قانونی ازدواج در حال بالا رفتن است؟

آیا دشمن مردمشان هستند؟ چرا در ۱۰۱ کشور جهان ازدواج زیر ۱۶ سال نداریم؟ خیلی از اینها مسلمان هستند. ما صرفاً داریم براساس بلوغ جنسی که البته بلوغ جنسی هم محرز نیست در سن ممیزی اتفاق بیفتد قضاوت یک طرفه می‌کنیم.

مدیرعامل جمعیت امام علی در خصوص تناقضات سن قانونی در کشور گفت: تناقضاتی در این مساله هست که پاسخ‌گویی نداریم. اگر دختر ۱۳ سال به بلوغ می‌رسد پس چرا حق رأی و حق ادعا در دادگاه و باز کردن حساب را ندارد؟ اگر عقلش ناقص است، پس چرا اجازه ازدواج دارد؟ این تناقض وجود دارد.

ما اذن ولی را زیر سوال نبرديم، اما می‌گوئيم سن ازدواج از ۱۳ يا ۱۵ سال به بالا باشد و همراه اجازه سرپرست و ولی. ما بین شرع و عرف و قانون تعارضی نمی بینیم. شرع نباید‌ها را صریح بیان کرده است اما ما سوالمان روی باید‌هاست. وضعیت مطلوب و آنچه باید باشد. شرع کف را مشخص می‌کند یعنی زیر سنی که شرع می‌گوید دیگر مطلقاً نمی‌توان ازدواج کرد اما بالاتر از آن را با توجه به مسائل اجتماعی، آسیب‌ها و نظم عمومی باید در نظر گرفت. متأسفانه در حال حاضر برای ازدواج کف سن ازدواج مشخص نشده است.

— نمی‌شه ما بشیم شاکی خصوصی ؟

۷۹

شماره ۱۵
اسفند ۱۳۹۵



جمعه ۷ دی

نشست «نگاهی به فرهنگ فوت در ورزش ایران»، به مناسبت سالروز درگذشت غلامرضا تختی

تختی جوانمردی را تا حدی پیش برد که همه چیز را برای مردم می‌خواست

سخنرانان: منصور برزگر، پیشکسوت کشتی و دارنده طلای جهانی و نقره المپیک میثم واحدی، مسئول کمیته ورزش جمعیت امام علی(ع)

منصور برزگر: تختی به این دلیل جاودانه شد که خودش را به حکومت وقت و پول نفروخت. او جوانمردی را تا حدی پیش برد که همه چیز را برای مردم می‌خواست و با دستگیری از آن‌ها، به‌خصوص در زلزله‌زدگان بوئین‌زهرا، برای همیشه در تاریخ جاودانه شد. متأسفانه در ورزش امروز ایران، به‌ویژه فوتبال، به دلیل مبالغ میلیاردی که در آن هزینه می‌شود، ورزشکاران با تبلیغات، بیشتر به دنبال سود آوری و پر کردن جیب خود هستند. بر همین اساس فوتبال از روحیه قنوت و جوانمردی دور شده است. اشخاصی که از نواحی و محله‌های فرودست جامعه، قله‌های محبوبیت را فتح می‌کنند هرگز نباید اصل خود را فراموش کنند و به یاری کودکان تهی‌دست همان نواحی بپردازند.

میثم واحدی: در برگزاری لیگ پرشین همان گونه که از معرفت و مرام این کودکان درد آشنای وطن انتظار می‌رفت، استانداردهای اخلاقی از سطح فوتبال حرفه‌ای کشور بسیار بالاتر و بالاتر بود. در کنار میزان بسیار اندك خطاهای خشن و ناچیز بودن درگیری‌ها و اعتراضات معمول در مسابقات فوتبال، تقریباً بدون استثنا در تمام بازی‌ها، تیم پیروز بعد از برد خود به سمت تیم بازنده می‌رفت و از آن‌ها دلجویی می‌کرد. شاید چون این کودکان در زندگی خود به معنای واقعی واژه درد را تجربه کرده‌اند و نمی‌خواهند کام کسی از شکست تلخ شود. این کودکان بدون کوچک‌ترین چشم‌داشتی شادی‌هایشان را با دیگران تقسیم می‌کنند و این نکته نخستین اصل از آیین پهلوانی است؛ گذشتن از جاه و مقام خود به نفع دیگران همانند جهان پهلوان تختی که شاید خیلی از مردم جامعه ندانند که این بزرگمرد چند مدال و یا رتبه دارد، اما همه از خیرخواهی و بزرگواری و کرامتش خاطر‌ها را شنیده‌اند.

چهارشنبه‌۳دی نشست«بررسی وضعیت کودکان آسیب‌دیده حین کار»، **با نگاهی به اثر لایحه اصلاح قانون کار بر معضل کار کودک**

چرخ گوشتی که دستم را در آن از دست دادم، حتی یک محافظ نداشت که این اتفاق نیفتد!

سخنرانان:ایلیار رابط ، فعال اجتماعی محمدامین فقیری، نوجوانی که حین کار دست خود را از دست داد ایلیار رابط: ما پسر۱ داشتیم در منطقه فرحزاد که در تقیّب و گریز با مأمورین سد معبر، پایش آسیب دید و در نهایت در بیمارستان قطع شد. این کودک به دفعات اقدام به خودکشی کرد که خوشبختانه موفق نشد. خانواده این کودک او را، در موج مهاجرتی که ایجاد شد، به آلمان فرستادند و آنجا حق تحصیل و حق کار به دست آورد و باعث شد که مسائل روانیش حل شود و کاهش یابد... دولت لایحه‌ای را به مجلس فرستاده است. لایحه اصلاح قانون کار. کارگاه‌های رسمی قبلاً اجازه نداشتند کودک زیر ۱۵ سال را استخدام بکنند و به کار بگمارند. اما طبق این لایحه (البته این لایحه ایرادات دیگری دارد که جامعه کارگری به آن معترض است؛ ما به عنوان به نهاد مردمی مدافع حقوق کودک، در آن قسمتی که به کودکان کار مربوط است، مطالبه‌مان را بیان می‌کنیم) اگر تصویب بشود، حداقل سن برای هر کارآموز برای کار در کارگاه‌ها حذف می‌شود؛ یعنی هر کودکی با هر سنی می‌توانند به عنوان کارآموز استخدام شوند. اتفاقاً اکثر کارآموزها در کارگاه‌ها کودک هستند، برای اینکه حداقل دستمزد تعریف شده را که ۸۰۰ هزار تومان است نگیرند. این بخش اتفاقاً باعث افزایش و رسمی شدن کار کودک می‌شود؛ در حالی‌که باید ما تشکیل اتحادیه‌های کارگری را ترویج می‌کردیم و کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را مورد بازرسی قرار می‌دادیم. مطالبه ما این بود. قانون به سمت بر عکس حرکت کرد!

محمدامین ققیری: چرخ گوشتی که دستم را در آن از دست دادم، حتی يك محافظ نداشت که این اتفاق نیفتد! من امروز آمده‌ام که از بقیه کودکان کار و حق‌وقشان صحبت کنم و سوالم این است که چرا بچه‌ها باید اینقدر زجر بکشند؟! از بین نهاده‌ا فقط آموزش و پرورش به ما کمک کرد و برایمان وکیل گرفت و ما از کارفرما شکایت کردیم. اما وزارت کار به ما گفت طبق قانون دیه‌ای به شما تعلق نمی‌گیرد!

باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می‌کند:



باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار می‌کند:



عناوین نشست های برگزارشده از شهریور تا بهمن ۱۳۹۵:

شنبه ۱۶ بهمن

نشست «بررسی خلاءهای اجتماعی پیش روی بیماران و خانواده‌های مبتلا به سرطان» (به همراه گالری نقاشی کودکان مبتلا به بیماری‌های مزمن)

باید ساختارهای بوروکراتیک را در مراحل درمانی بیماران مبتلا به سرطان، کاهش دهیم

سخنرانان:دکتر علی قنبری مطلق، رئیس اداره پیشگیری از سرطان وزارت بهداشت دکتر محمد نصیری، مدیرکل خیرین و موسسات خیریه سلامت معاونت اجتماعی وزارت بهداشت . سرکار خانم اعلایی، مسئول مددکاری اجتماعی بیمارستان مرکز طبی کودکان. سارا رضایی، مسئول کمیته درمان جمعیت امام علی(ع)

در این نشست ابتدا سارا رضایی به معرفی کوتاهی از بخش درمان جمعیت امام علی(ع) پرداخت. او بیان کرد: جمعیت امام علی (ع) از ابتدای فعالیت خود در بیمارستان‌های کودکان علی‌اصغر، مفید، مرکز طبی و بهرامی به‌منظور حمایت‌های روانی، اجتماعی و مددکارانه از کودکان و خانواده‌های مبتلا به بیماری‌های مزمن از جمله سرطان حضوری فعال داشته است. در کنار حمایت‌های اجتماعی و مالی از کودکان و بزرگسالان، در مدت فعالیت‌های چندین ساله خود هزینه پیوند مغز استخوان بیش از ۱۱ کودک نیازمند به پیوند سلول‌های بنیادین که نمونه‌های آنان در خارج از کشور از جمله آلمان با مبالغی بالغ بر صد میلیون تومان بود را تأمین نموده است. در حوزه پیشگیری از سرطان کارگاه‌هایی برای مادران مناطق محروم و حاشیه‌نشین با عنوان کارگاه سلامت توسط پزشکان داوطلب جمعیت طراحی و اجرا شده است.

در ادامه سرکار خانم اعلایی، خواستار کاهش ساختارهای بوروکراتیک در مراحل درمانی بیماران مبتلا به سرطان شد و همچنین به لزوم وجود واحدهای روانشناسی در بخش‌های مربوط به مبتلایان به سرطان اشاره کرد. به دلیل ارتباط بسیار بالای این بیماری با حالات روحی و روانی فرد، ضرورت وجود بخش روانشناسی در بیمارستان‌های دولتی دوچندان می‌شود. وی همچنین از خدمات موسسه خیریه محک در حمایت از کودکان مبتلا به سرطان تقدیر کرد. دکتر مطلق به این نکته اشاره کرد که در حوزه پیشگیری از سرطان، توجه به رفاه اجتماعی اقشار

جامعه بسیار مهم است. از جمله برنامه‌های آتی وزارت بهداشت، ترویج و برنامه‌ریزی برای احداث ۱۳۰ مرکز خدمات غربالگری حوزه سرطان در شهرهای گوناگون، افزایش دسترسی شهرها به خدمات درمانی در حوزه سرطان و خدمات رایگان سطح يك و خدمات با فرانشیز بیمه سطح دو است.

دکتر نصیری از اقدامات معاونت اجتماعی وزارت بهداشت سخن گفت. وی با اشاره به این موضوع که دولت توانایی پرداخت تمامی هزینه‌ها در حوزه درمان را ندارد، به تأثیر مثبت موسسات خیریه در حمایت از مبتلایان به سرطان اشاره کرد: در حال حاضر ۶۴ موسسه خیریه به‌صورت تخصصی در حوزه بیماران مبتلا به سرطان در کشور فعالیت می‌کنند. این معاونت در حال ایجاد شبکه‌ای برای ارتباط با تمامی موسسات خیریه و مردم‌نهاد در حوزه سلامت و استفاده از پتانسیل‌های آنان است.

سختی‌های مهاجرت گفت: مهاجرت سخت است به خصوص اگر ندانی به کجا می‌روی و قرار است با چه چیزی روبرو شوی. کسی که در حال مهاجرت است احساس بی‌ارزشی و بی‌هویتی می‌کند.

۲۹ شهریور : نشست «مفهوم کودکی در توسعه صلح جهانی»

۹ مهر : نشست «ردپای دردهای اجتماعی در آثار رادی»، یادمان زادروز اکبر رادی

۱۱مهر : نشست «نقش فداکاری درافزایش سرمایه‌های اجتماعی»

۱۵مهر : نشست «کودکان معارض با قانون در آینه ادبیات روسیه»

۱۷مهر : نشست «بررسی تغییرات قانون مجازات اسلامی نوجوانان محکوم به قصاص»

۲۴ مهر : نشست «جغرافیای فقر»، به‌مناسبت روز جهانی فقر غذایی

۲۶ مهر : نشست «فقر و دین»

۸ آبان : نشست «بررسی کودک‌آزاری ناشی از اعتیاد والدین»

۲۵ آبان : نشست «خشکسالی و دروغ»؛ واکاوی علل و تبعات فروپاشی اخلاق اجتماعی در ایران

۲ آذر : نشست «قصه يك شهر»

۳ آذر : نشست «كاوشی پیرامون روند روبه‌رشد پدیده همسرکشی»

۱۱ آذر : نشست «تحلیلی بر برده‌داری مدرن» به‌مناسبت روزجهانی حذف برده‌داری

۱۳ آذر : نشست «آسیب‌شناسی ازدواج کودک»

۲۸ آذر : نشست «تحلیلی بر وضعیت مهاجران سوری در کردستان عراق» به مناسبت روز جهانی مهاجران

۶ دی: نشست «بررسی حقوقی ازدواج کودک»

۱۷دی: نشست «نگاهی به فرهنگ فوت در ورزش ایران» بمناسبت سالروز درگذشت غلامرضا تختی

۲۹دی: نشست «بررسی خالّهای اجتماعی پیش‌روی بیماران و خانواده‌های مبتلا به سرطان»

۱۶ بهمن : نشست «بررسی خلاء‌های اجتماعی پیش روی بیماران و خانواده‌های مبتلا به سرطان»

در میان معاینات‌سی که در روستاهای منطقه قصر قند بلوچستان انجام شد، نکته‌ای نظرم را جلب می‌کنند؛ به جز تعداد معدودی مرد و پیرمرد که معاینه شدند، سایر معاینات مربوط به کودکان و مادران می‌شد. متأسفانه موارد خیلی نادرى را به یاد دارم که دختری را معاینه کرده باشیم که نه کودک باشد و نه مادر. این یعنی فاصله‌ای میان کودکی و مادر شدن وجود ندارد.

نبود زیرساخت‌های آموزشی کافی و کارآمد علاوه براینکه یکی از عوامل ایجادکننده این معضل است، به وخیم‌تر شدن وضعیت و تکرار آن نیز دامن می‌زند. دخترکی را دیدیم که ۴ کلاس درس خوانده و سپس مجبور به ترك تحصیل شده بود و در ۱۵سالگی ازدواج کرده و اکنون در ۱۷ سالگی باردار بود. دانسته‌های این مادر از بارداری، پیشگیری و مراقبت‌های حین بارداری به شنیده‌های او از اطرافیانش در روستایشان محدود می‌شود. روستایی که متشکل از چند کپر است و راهش آفتدر صعب العبور است که وقتی می‌رسی به روستا، هنوز سرت از تکان‌های طول مسیر گیج می‌رود. روستایی که نه آب دارد، نه برق، نه حمام و نه دستویی. مدرسه روستا نیز يك کپر است و دیگر هیچ.

نادانسته‌ها و محرومیت‌های مادر مذکور (که یکی از هزاران دخترست که در این وضعیت هستند) منجر به تولد نوزادانی می‌شود که با مشکلاتی نظیر سوءتغذیه، عقب ماندگی رشدی و ... دست به گریبان هستند. گذشته از رسوم و عرف منطقه، کودکی که به سن نوجوانی می‌رسد (اعم از دختر و پسر)، با توجه به نبود مدارس بالاتر از رده دبستان در این روستا، عملاً به آموزش دسترسی ندارد و به جز تحصیل در مدرسه هیچ برنامه آموزشی دیگری نیز تعریف نشده است. در نهایت تنها گزینه‌ای که روبروی این نوجوان قرار می‌گیرد، تن دادن به ازدواج است.

مرکز بهداشت منطقه نیز متأسفانه از کمبود بهت آور نیرو و امکانات رنج می‌برد و عملاً امکانی برای مطالبه خدمات بیشتر از این مرکز باقی نمی‌ماند. این درحالی است که در هر روستا نوجوانان و کودکان سرشار از استعدادی را می‌بینیم که اگر امکان ادامه تحصیل داشته باشند، خود می‌توانند به نیرویی کارآمد و بومی برای ارائه خدمات تبدیل شوند.

درکمال تأثر، شبکه درهم پیچیده‌ای از علت‌ها و معلول‌ها را شاهد هستیم که وضع موجود را دائماً و بی‌رحمانه بازتولید و تشدید می‌کنند و عزم راسخی برای مقابله و شکستن این چرخه وجود ندارد.

وقتی از سفر باز می‌گشتیم، دائماً از خودم می‌پرسیدم آیا سیستان و بلوچستان تکه‌ای از میهن ماست؟ صرفاً در يك کلمه، «آری گفتن»، وقتی دردهای مردمانش را نادیده می‌گیریم و غبار غفلت هر روز بیش از پیش بر چهره این خطه از سرزمین‌مان می‌نشیند، منصفانه نیست. پاسخ مثبت به این سوال، تنها با کلمات ممکن نیست... باید ملتی از مردم گرفته تا مسئولین – همت و غیرت کنند و با اعمال‌شان به این سوال پاسخ دهند.

مادر کوچکم!

علیرضا خادم‌پاشی



دخترکی را دیدیم که ۴ کلاس درس خوانده و سپس مجبور به ترك تحصیل شده بود و در ۱۵سالگی ازدواج کرده و اکنون در ۱۷ سالگی باردار بود. دانسته‌های این مادر از بارداری، پیشگیری و مراقبت‌های حین بارداری به شنیده‌های او از اطرافیانش در روستایشان محدود می‌شود.

گزارش روزنامه شرق از سمینار جمعیت امام علی(ع) در آذرماه ۹۵

«ازدواج کودکان در سکونتگاه های فقیرنشین»

کودکان ازدواج نمی کنند ، معامله می شوند!

«درحال حاضر ۴۳ هزار ازدواج دختر بچه های ۱۰ تا ۱۵ساله در کشور داریم که از این تعداد دو هزار دختر بچه و پسر بچه از همسر خود جدا شده یا بیوه شده اند» این جملات تنها بخشی از گزارش ارائه شده در نخستین سمینار ازدواج کودکان، بررسی عوامل و پیامدهای آن در محلات حاشیه نشین کشور بود که به همت جمعیت دانشجویی امام علی(ع) در سالن آمفی تئاتر دانشگاه علم و صنعت برگزار شد؛ سمیناری هفت ساعته که با حضور چهره های علمی، دانشگاهی و مسئولان اجتماعی کشور پرده از آمارهای ازدواج کودکان برداشت.

زهرا رحیمی، مدیرعامل جمعیت امام علی(ع): تصور کنید که چقدر می تواند برای یک دختر ۱۳ساله دشوار باشد که یکمرتبه وارد زندگی مردی ۳۰ساله شود

در ابتدای این جلسه، زهرا رحیمی، مدیرعامل جمعیت امام علی، با اشاره به اینکه در ازدواج کودکان نمی توان از واژه ازدواج استفاده کرد، گفت: «در بیشتر این ازدواج ها درواقع خانواده، دختر خود را در ازای خانه مورد معامله قرار می دهد. تصور کنید که چقدر می تواند برای يك دختر ۱۲ساله دشوار باشد که يكمرتبه وارد زندگی مردی ۳۰ساله شود. وی افزود: « در خبرهایی که به دست ما رسیده، آمده است که دختر ۱۰ساله، همسر چهارم مردی ۶۰ساله در سیستان و بلوچستان شده است. در این ازدواج دختر اصلاً توقع مهر و محبت ندارد؛ بلکه می خواهد مرد فقط پولی به او بدهد که این همان معامله محسوب می شود. در خانواده های حاشیه نشین، وقتی کودکان کار وارد زندگی مشترک می شوند و فرزند آوری می کنند، هدفشان از تولید مثل این است که کودک را برای کارکردن آماده کنند. شاید همین مسئله دلیلی بر این باشد که فرزند آوری در محلات حاشیه نشین بیشتر از دیگر مناطق است.

دکتر شهلا اعزازی، جامعه شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی: اگر دولت مسئولیت کودکان را برعهده دارد، چرا این کودک است که باید قربانی بی مسئولیتی جامعه شود؟ کودکی که هنوز کودک است و مجبار مادر می شود، کودکی که خود نیاز به تربیت دارد، چگونه می توان از او انتظار داشت که مادری کند؟

در ادامه این نشست تخصصی، دکتر شهلا اعزازی، جامعه شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی بیان کرد: «با شروع مدرنیته تفاوت بسیار زیاد میان کودکان و بزرگسالان مشخص و به دنبال آن قوانین اجباری برای دفاع از حقوق کودکان ازجمله منع کار کودکان، تحصیل برای آنها و... نیز وضع شد. پیش از دوران مدرنیته به دنیا آمدن کودکان پیامد خواسته یا ناخواسته رابطه جنسی پدر و مادر بود و اگر به خاطر مسائل بهداشتی از بین نمی رفت؛ تا بزرگ می شد به مثابه برده از او استفاده می شد؛ اما با پیدایش مدرنیته این مسئله تغییر کرد».



قصه پاورقی «**باغبون**»:

جای جانی و قربانی عوض می‌شه.

— نمی‌شه ما بریم به پدر و مادرشون بگیم؟

وی با اشاره به وضعیت کودکان در ایران افزود: «د ایران ما برای تربیت کودکان خود آموزش‌وپرورش داریم، برای مسائل سلامتی آنها وزارت بهداشت وارد عمل می‌شود؛ چراکه کودکان در جامعه‌ای که به صورت مداوم در حال تغییر فرهنگی است، زندگی می‌کنند و همین باعث می‌شود که دولت‌ها مسئول رشد کودکان باشند و حتی در بعضی کشورها دولت‌ها به خان‌های که کودک در آن بزرگ می‌شود، نظارت می‌کنند و خانواده‌ها را برای کودک‌آوری بیشتر یا کمتر نیز تشویق می‌کنند. مطابق داده‌های روان‌شناسی کودک تا ۱۵سالگی در حال رشد بدنی و تغییرات هورمونی است؛ حالا ما در چنین شرایطی کودک را وادار می‌کنیم که جینی را در شکم خود بزرگ کند و نقش همسری و مادری را ایفا کند. درحال‌حاضر ۴۳هزار ازدواج دخترپه‌های ۱۰ تا ۱۵ ساله در کشور داریم که از این تعداد دوهزار دخترپه‌ج و پسرپه‌ج از همسر خود جدا شده یا پیوه شده‌اند». اعزازی با اشاره به اینکه بسیاری از ازدواج‌های زیر سن قانونی به دلیل قسر صورت می‌گیرد، افزود: «برای این مسئله باید مقابله با قسر صورت بگیرد؛ چراکه کودک وسیله ابزاری نیست. اگر دولت مسئولیت کودکان را برعهده دارد، چرا این کودک است که باید قربانی بی‌مسئولیتی جامعه شود؟ کودکی که هنوز کودک است و به‌اجبار مادر می‌شود، کودکی که خود نیاز به تربیت دارد، چگونه می‌توان از او انتظار داشت که مادری کند». این استاد دانشگاه با اشاره به اینکه يك کودک نمی‌تواند یاری‌دهنده همسر و كمك‌كننده بقای نسل وی باشد، افزود: «وی نه‌تنها یاری‌دهنده نیست؛ بلکه آسیب‌زننده است. در چنین شرایطی باید بگوییم که کودکان قربانی بی‌توجهی جامعه، مسئولان و خانواده می‌شوند». اعزازی همچنین از افزایش آمار ازدواج کودکان خبر داده و گفت: «در سال ۹۲ نسبت به سال ۹۳ تعداد ازدواج کودکان ۱۰ هزار مورد افزایش داشت و طلاق آنها هم روند افزایشی دارد».

فاطمه ذوالقدر، نماینده مجلس شورای اسلامی: ما در استان‌های مرزی مثل سیستان‌وبلوچستان و هرمزگان سیستم آموزشی‌مان محدود است و کودکان در سنین پایین ازدواج می‌کنند؛ برای همین باید دولت به وضعیت این مناطق توجه ویژه‌ای داشته باشد.

پس از صحبت‌های شهلا اعزازی، فاطمه ذوالقدر، نماینده مجلس شورای اسلامی، به توضیح درباره ازدواج کودکان در ایران پرداخته و گفت: «یک‌ی از مشکلات ما ازدواج کودکان در سنین پایین است. در برخی از مناطق کودکان خیلی زود وارد چرخه کار می‌شوند و کودکی خود را به کار در کارگاه‌ها می‌گذارنند و سپس مجبورند در همان شرایط ازدواج کنند و این ازدواج در شرایطی رخ می‌دهد که آنها از نظر روحی به‌هیچ‌عنوان آماده نیستند. برای ترمیم این اتفاق آموزش‌وپرورش و صداوسیما باید در آموزش خانواده‌ها تلاش بیشتری داشته باشند؛ چون عادات و رسوم مردم مناطق مختلف يك‌شبه به وجود نیامده که بتوانیم آن را يك‌شبه هم تغییر دهیم». فاطمه ذوالقدر، نماینده مجلس شورای اسلامی: «ما در استان‌های مرزی مثل سیستان‌وبلوچستان و هرمزگان سیستم آموزشی‌مان محدود است و کودکان در سنین پایین ازدواج می‌کنند؛ برای همین باید دولت به وضعیت این مناطق توجه ویژه‌ای داشته باشد».

ذوالقدر افزود: «مطابق قانون مدنی عقد دختر قبل از ۱۳ سال و عقد پسر قبل از ۱۵ سال نیاز به تشخیص دادگاه و اجازه سرپرست دارد. برای همین در صورت تأیید این دو منبع کودکان در شش‌سالگی بدون منع قانونی می‌توانند ازدواج کنند. مجلس باید اصلاح این قانون را در اولویت قرار دهد تا دیگر شاهد این اتفاق‌ها نباشیم. همچنین درباره این مسئله باید با مراجع نیز صحبت شود؛ چراکه سوءاستفاده‌های زیادی از این قانون می‌شود». وی با اشاره به آمار رسمی بی‌کاری در کشور گفت: این آمار در برخی شهرستان‌ها و استان‌های محروم به بالای ۳۰ تا ۴۰ درصد می‌رسد. ذوالقدر افزود: مجلس، اصلاح این قانون را در اولویت قرار می‌دهد تا با يك طرح مناسب، مانع انجام این گونه ازدواج‌ها شويم.



شیرین احمدنیا، معاون پیشگیری از آسیب‌های سازمان بهزیستی: کسب منافع مادری و تحرک اجتماعی از دلایل ازدواج کودکان است؛ یعنی خانواده‌ها از طریق ازدواج کودکان سعی دارند طبقه اجتماعی خود را ارتقا دهند. به این دلایل باید فقر را هم اضافه کرد.

شیرین احمدنیا، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و معاون پیشگیری از آسیب‌های سازمان بهزیستی، سخنران دیگر این مراسم بود و با اشاره به اینکه هر فرد زیر ۱۸ سال کودک تلقی می‌شود، گفت: «فرهنگ ما هرچند سنتی است، اما تعریف کودک در کنوانسیون حقوق کودک به افراد زیر ۱۸ سال اطلاق شده است». وی در ادامه با اشاره به اینکه در جهان بالغ بر ۷۰۰میلیون زن در سنین کودکی ازدواج کرده‌اند، گفت: «کسب منافع مادری و تحرک اجتماعی از دلایل ازدواج کودکان است؛ یعنی خانواده‌ها از طریق ازدواج کودکان سعی دارند طبقه اجتماعی خود را ارتقا دهند. از طرفی هم بحث حفاظت از کودکان و جلوگیری از تعرض جنسی به آنها از دلایل ازدواج در مناطق حاشیه است و به این دلایل باید فقر را هم اضافه کرد». احمدنیا با اشاره به اینکه نگاه ابزاری به کودکان مسئله کمی نیست بیان کرد: «اصلاح قوانین در این زمینه بسیار مهم است زیرا باید قوانین به‌جای تسهیل ازدواج، این شرایط را دشوار کند. همچنین رویه‌های فرهنگی در همسرگزینی باید عوض شود و مصالح فرد بالاتر از مصالح خانواده مورد توجه قرار گیرد». وی افزود: «ازدواج در سن کم، بارداری زودرس را موجب می‌شود که این اتفاق فرصت رشد را کم می‌کند». مطابق آمار ارائه‌شده از سوی دکتر احمدنیا، در سال ۲۰۱۵ کشور نیجر با ۷۶ درصد بالاترین آمار ازدواج کودکان را داشته است و کشورهای چاد، هند و مالی در رتبه‌های بعدی هستند. به گفته احمدنیا، آمار ۱۷ درصدی ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال در ایران، کشور ما را در وضعیت نسبتاً بدی قرار داده است.

ثریا عزیزپناه، عضو هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودک: وجود ۱ میلیون بی‌سواد مطلق در کشور و همچنین ۱ میلیون کم‌سواد، آمار خطرناکی است و این آمار ارتباط مستقیمی با میزان ازدواج کودکان دارد. از طرفی طبقاتی‌شدن جامعه یکی از مسائلی است که باعث تشدید ازدواج کودکان می‌شود.

در ادامه این همایش ثریا عزیزپناه، عضو هیأت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودک بیان کرد: «امروز روز جهانی حقوق بشر است و امیدوارم برای حقوق فردی همین امروز تلاش کنیم». وی افزود: «ما با مسئله وارونگی هرم جمعیتی روبه‌رو هستیم، به گفته وزیر کشور ایران دارای ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین است و باید بگوییم ما حتی در متن شهر هم حاشیه‌نشین داریم. من از افرادی صحبت می‌کنم که به آب سالم دسترسی ندارند و از داشتن شناسنامه نیز محروم هستند». وی تصریح کرد: «وجود ۱۰ میلیون بی‌سواد مطلق در کشور و همچنین ۱۰ میلیون کم‌سواد، آمار خطرناکی است و این آمار ارتباط مستقیمی با میزان ازدواج کودکان دارد. از طرفی طبقاتی‌شدن جامعه یکی از مسائلی است که باعث تشدید ازدواج کودکان می‌شود. مطابق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، مصوب سال ۱۳۱۳، سن ازدواج برای دختران ۱۵سال و برای پسران ۱۸ سال است. از طرفی بررسی مجدد قانون در سال‌های ۲۶ و ۵۳ با توجه به زبان‌های ذهنی و روانی و جنسی ازدواج کودکان باعث شد قانون حمایت از خانواده اصلاح شود و سن ازدواج در دختران ۱۸ سال و در پسران ۲۰ سال تعیین شد. اما این قانون در سال ۷۹ اصلاحیه خورد و سن ازدواج دختر به ۱۳ و پسر به ۱۵ سال کاهش پیدا کرد». وی خاطر‌نشان کرد: «کشور ایران در سال ۷۲ به کنوانسیون حقوق کودک پیوست، اما مسئله اینجاست که وقتی بحث مواد قانونی پیش می‌آید، قدرت پیگیری وجود ندارد و مسئله پیگیری‌ها به مداخله تعبیر می‌شود. از طرفی لایحه حمایت از حقوق کودک نیز هفت سال است سرگردان مانده است و مهم‌ترین مسئله ما تعریف سن کودکی است که در این لایحه پیش‌بینی شده و امیدواریم هرچه سریع‌تر در مجلس به تصویب برسد».



عزیز پناه شکاف در آمدی در ایران را یکی دیگر از دلایل ازدواج کودکان در سنین پایین دانست و گفت: «درحالی‌که حداقل حقوق کارگران حدود ۸۰۰ هزار تومان در نظر گرفته شده است، حداقل نیاز يك خانواده در ماه سه تا چهار برابر این رقم است». در ادامه این همایش، دکترعلی کاظمی، مدیرکل حقوقی و قضائی قوه قضائیه، اظهار کرد: به‌طورکلی باید درباره ازدواج کودکان فرهنگ‌های مختلف را دید. سؤال این است که آیا ازدواج کودکان خوب است یا بد. در این مورد باید فرهنگ کشورهای مختلف را در نظر گرفت. برخی خردفرهنگ‌ها هستند که ازدواج کودکان را مطلوب می‌دانند. کاظمی با طرح این سؤال که هدف از ازدواج چیست، بیان کرد: «آیا با ازدواج کودکان به هدف‌های اصلی ازدواج می‌رسیم؟ اگر نگاه کارکردی به بحث ازدواج داریم، درواقع تولیدمثل نیز از اهداف ازدواج است، اگر دولت بخواهد تولیدمثل را زیاد کند، فرهنگ ازدواج زودرس را افزایش می‌دهد». وی بیان کرد: «ما پنج نوع ازدواج کودکان داریم: ازدواج موقت، غیررسمی، دائم رسمی، دائم غیررسمی، و نامزدی کودکان. اما در این همایش ما درباره ضمانت اجرایی کسانی صحبت می‌کنیم که در چارچوب قانون ازدواج نمی‌کنند. این قانون در حالی وجود دارد که ازدواج در این سن با توانایی‌های دختران و پسران امروزی مطابقت ندارد و همچنین با اسناد بین‌المللی نیز مغایرت دارد. کمیته حقوق کودک سن حداقل ۱۸ سال را برای ازدواج تعیین کرده است». وی افزود:

«مطابق اصل ۱۰قانون ساسی، نکاح یکی از احکام اسلامی است که سنگ بنای جامعه را تشکیل می‌دهد و همه باید در تکریم و تقدیس آن بکوشیم. نکاح به نظم عمومی مربوط می‌شود و باید آن را مورد تکریم قرار داد. در قانون فعلی حداقل سنی که کودک می‌تواند با اذن ولی ازدواج کند، نداریم و این توافق در قانون حمایت از خانواده آمده است.

در ادامه این نشست، کتایون افرازه، از اعضای جمعیت امام علی به همراه یکی از مادرانی که در سنین پایین ازدواج کرده بودند، با یکدیگر گفت‌وگو کردند. خانم علی‌زهی، مادر پنج فرزند است که در ۱۴سالگی ازدواج کرده است. دخترش هم در کلاس پنجم ابتدایی عقد کرده و نامزدش به وی اجازه ادامه تحصیل نداده است. مادری که در ۱۳سالگی ازدواج کرده و حالا همسرش اعتیاد دارد. برادر او هم در ۱۴سالگی ازدواج کرده بود و حالا يك دختر چهارساله دارد. وی گفت: «قبل از ازدواج خوشحال بودم، اما وقتی وارد زندگی شدم، شوهرم نگذاشت تا چهار سال مادرم را ببینم تازه فهمیدم چه بلایی بر سرم آمده است، اما دیگر کار از کار گذشته بوده. او با اشاره به اینکه دخترانسی بودند که در سن‌وسال او در برابر ازدواج مقاومت می‌کردند، افزود: «بعضی دخترها زنگ زدند و در برابر این موضوع مقاومت می‌کردند، اما بزرگ‌ترها برخلاف میل دختر او را به زور شوهر می‌دادند؛ اما الان مثل گذشته نیست، دختر ۹ساله من، «فرزانه» اصلا نمی‌خواهد ازدواج کند و می‌خواهد درس بخواند و معلم شود. تا وقتی به سن قانونی نرسی و نتوانی از پس زندگی بریایی، ازدواج چیز خوبی نیست؛ من ۳۷ سال است ازدواج کردم، اما اصلا خوشبخت نبوده‌ام، شب‌ها گریه می‌کنم و خیال‌بافی می‌کنم».



طراوات مظفریان، در ارائه تجربیات جهانی: ۱۴ اکتبر به عنوان روز بین‌المللی کودکان دختر نام‌گذاری شده است. هرساله ۱ میلیون ازدواج کودک در کشورها رخ می‌دهد که از عوارض آن می‌توان به حاملگی زودرس، ابتلا به اچ‌آی‌وی، قرارگیری در معرض خشونت، ترک تحصیل و... اشاره کرد. همچنین در خاورمیانه و آفریقای شمالی، دختران مجبور به ازدواج فعلی با افرادی هستند که به عنوان توریست آمده‌اند و بعد از تمام‌شدن سفر مجبور به جدایی می‌شوند.

طراوت مظفریان، عضو دیگر جمعیت دانشجویی امام علی نیز در این سمینار مطالعات جهانی ازدواج کودکان را ارائه داد: «در آسیا و آفریقای جنوبی بیشترین تعداد ازدواج زودهنگام ثبت شده است. مبارزه با این مسئله هم نیازمند همکاری نهادهای مختلفی است». وی افزود: «۱۶ اکتبر به عنوان روز بین‌المللی کودکان دختر نام‌گذاری شده و هرساله ۱۰ میلیون ازدواج کودک در کشورها رخ می‌دهد که از عوارض آن می‌شود به حاملگی زودرس، ابتلا به اچ‌آی‌وی، قرارگیری در معرض خشونت، ترک تحصیل و... اشاره کرد.

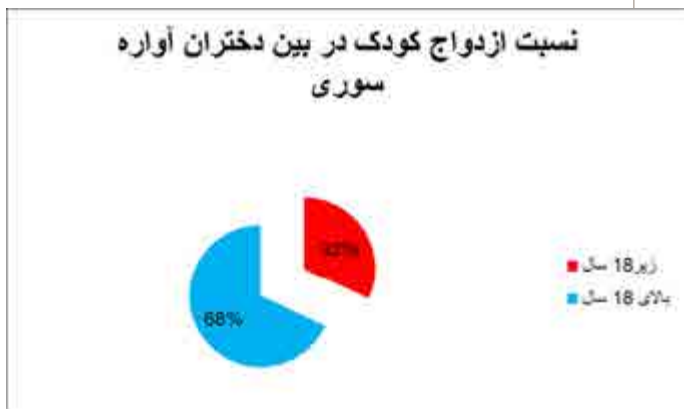
—اون سری که اون لاته بچه‌ها رو اذیت می‌کرد سر چار راه، به رحیمه خانم، مادرِ نازنین، گفتم برید شکایت کنید ازش.



نه انسانیت مرز می‌شناسد، نه درد...

ازدواج کودکان در سکونت گاه های غیررسمی اربیل عراق

بررسیها در بین ۱۵۰ خانواده از آوارگان و پناهجویان سوری ساکن در مناطق حاشیه و سکونتگاههای غیررسمی شهر اربیل واقع در اقلیم کردستان عراق نشان میدهد که ۳۲ درصد دختران و ۱۸ درصد پسران به دلایل قومی، مذهبی و فرهنگی در زیر سن هجده سال ازدواج کرده‌اند که از آن میتوان به عنوان «ازدواج کودک» یاد کرد. تحقیقات نشان می‌دهد این ازدواج‌ها مشکلات و بحران‌های زیادی را در بین این کودکان ایجاد کرده است که شرایط آوارگی نیز آن را تشدید کرده است. همان‌طوری که در نمودار زیر هم نشان داده شده است، نسبت ازدواج کودک در بین دختران تقریباً ۲ برابر ازدواج در بین پسران می‌باشد.



زهرا کهرام، دبیر سمینار به ارائه تحقیق میدانی جمعیت امام علی در حوزه ازدواج کودکان در سکونتگاه های قحیرنشین ایران پرداخت. با بیان این‌که این آمارها در تابستان و پاییز امسال جمع آوری شده و تعداد ۵۹۴ پرسش‌نامه در ۱۷ استان تدوین شده، به تشریح آن‌ها پرداخت: «طبق آمار معاونت پیشگیری سازمان بهزیستی ۱۷ درصد ازدواج در زنان ایرانی زیر ۱۸ سالگی رخ می‌دهد که این موضوع در مناطق حاشیه‌ای مشهودتر است». آمار بسیار بالایی از افرادی که در سن کودکی ازدواج کرده از تحصیل محروم هستند. در حدود ۲۵ درصد از مادران، سابقه سقط جنین داشته‌اند، و حدود نیمی از مادران خشونت خانگی تجربه کرده بودند که منجر به شکستگی اعضای بدن شده بود. تقریباً تمامی افراد راضی نبودند که فرزندانشان مانند آن‌ها در سنین کودکی ازدواج کنند. سپس، رایحه مظفریان نویسنده‌ی کتاب «حلقه» به معرفی اثر خود پرداخت.

در این کتاب پنج ارتباط مطرح می‌شود: (۱) کودک-همسر (۲) کودک-مطلقه (۳) کودک-بیوه (۴) کودک-سرپرست (مثلاً اگر فرد به زندان بیفتد). (۵) کودک والدی (که هم برای پسرها و هم برای دخترها می‌توان در نظر گرفت) او آماری هم در مورد وضعیت ازدواج و طلاق کودکان ارائه داد و همچنین گفت که عدم توجه به وضعیت کودکان و تداوم قعر فرهنگی و مالی باعث بروز پدیده‌ی ازدواج کودکان می‌شود.



گزارشی از ازدواج کودک در ۱۲ کشور جهان

ازدواج کودک و سیاره زمین

گردآوری: سارا رضایی

مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۱ روز ۱۱ اکتبر را به عنوان اولین روز بین‌المللی کودکان دختر تعیین کرد و پایان ازدواج کودکان را به عنوان موضوع آن روز انتخاب کرد. ازدواج کودکان نقض یکی از حقوق اساسی بشر است که ایشان را در معرض خشونت قرار می‌دهد. ازدواج کودکان به معنی ازدواج رسمی و غیررسمی دختران و پسران قبل از ۱۸ سالگی است. تقریبا از هر ۳ دختر در جهان يك نفر قبل از ۱۸ سالگی، و از هر ۷ دختر يك دختر قبل از ۱۵ سالگی ازدواج می‌کند. به طور تخمینی هر سال ۱۰ میلیون ازدواج کودک رخ می‌دهد که این مسئله استمرار چرخه بی سوادی و فقر است.

عواقب و عوارض این ازدواج ها از لحاظ جسمانی، روانسی و اجتماعی گسترده است که چند نمونه از این عواقب و عوارض به شرح زیر است:

محرومیت از دوران کودکی، ترك تحصیل، از دست دادن فرصت مهارت‌آموزی، اشتغال، حاملگی زود هنگام، خطر مرگ و ابتلا به اچ آی وی.

فقر با تعداد ازدواج کودکان ارتباط مستقیم دارد. خانواده های فقیر امکانات لازم برای تحصیل دختران و یا حتی خوراك و پوشاك را ندارند. به دلیل هنجارهای جنسیتی آنها امکانات محدود خود را صرف پسران می‌کنند و ازدواج را وسیله‌ای برای کاهش مشکلات اقتصادی می‌دانند. به تاخیر انداختن سن ازدواج نیازمند کار با جوامع و تغییر هنجارها است.

سن ازدواج مادران بر میزان تحصیل و سرمایه‌های فرزندان بسیار موثر است. برای کاهش خشونت علیه مادران و افزایش سرمایه‌های انسانی مادران و فرزندان، باید قوانین محدود کننده حداقل سن ازدواج برای دختران وضع شود.

کنوانسیون حداقل سن ازدواج

کنوانسیون رضایت از ازدواج، حداقل سن ازدواج و ثبت ازدواج‌ها در سال ۱۹۶۲ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح شد. دولت‌های طرف قرارداد در حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی برای همه انسان‌ها، فارغ از نژاد، جنسیت، زبان یا دین، ملزم به رعایت مفاد آن هستند که به طور خلاصه نکات زیر از آن بر می آید:

۱. مردان و زنان دارای حقوق برابر برای ازدواج بدون اجبار در سن قانونی هستند؛

۲. همه ازدواج‌ها باید به ثبت برسد اما ثبت ازدواج کمتر از سن قانونی به هیچ وجه نباید پذیرفته شود؛

۳. ازدواج فقط باید آزادانه و با رضایت کامل زوج‌ها ثبت شود؛

۴. کشورها باید اقدامات لازم را برای لغو رسمی که منع آزادی انتخاب همسر و یا ازدواج دختران پیش از بلوغ را در پی دارد انجام دهند، و در صورت نیاز برای آن مجازات تعیین کنند.

در ادامه به بررسی خلاصه وضعیت ازدواج کودکان در چند کشور می‌پردازیم که حاصل بررسی ۴۰ مقاله توسط تیم تحقیق و پژوهش سمینار برگزار شده با همین عنوان توسط جمعیت امام علی (ع) در آذرماه سال جاری است.

افغانستان

با وجود ممنوعیت رسمی، بیش از ۵۰ درصد ازدواج‌ها در افغانستان در کودکی و ۸۰ درصد با اجبار و به طور سنتی انجام می‌شود. درصد بالای ازدواج اجباری کودکان و زنان، بی‌سواد ی زنان و آمار بالای مرگ در هنگام زایمان، موجب شده سالانه بالای ۲۰۰۰ زن و دختر به خاطر رهایی از ازدواج اجباری یا زودهنگام و خشونت، اقدام به خودسوزی کنند. کودکان به خاطر رفتار و حشيانه از خانه همسر خود فرار می‌کنند که در مقابل از طرف خانواده به آنها تهمت زنا زده شده و دستگیر می‌شوند. قضات، وکلای مدافع و پلیس نیز رفتار بدی با آنها دارند زیرا قانون اساسی افغانستان به آن نپرداخته است.

نیجریه

تحقیقی که در نیجریه در ارتباط با توانمندسازی زنان انجام شده است، نشان می‌دهد، احتمال توانمند شدن زنانی که در ۲۰ تا ۲۴ سالگی ازدواج کرده‌اند نسبت به زنانی که در سن پایین ازدواج کرده اند بیشتر است.

مصر

بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در مصر این کشور را به صورت يك بازار بین‌المللی تجارت عروسان خردسال در آورده است. مدیر عامل مبارزه با قاچاق کودکان در شورای ملی کودکان و مادران در مصر گزارش داده که بعضی از دختران تا سن ۱۸ سال بالای ۶۰ مرتبه ازدواج کرده اند و هر ازدواج فقط چند روز یا چند هفته به طول می‌انجامد. تجار ثروتمند سعودی برای خرید عروسان مصری به مبلغ اندك ۵۰۰ دلار، به صورت متناوب، به مصر سفر می‌کنند.

۳۰ درصد کودکان قربانی خشونت شوهران شده و ۴۱ درصد هم هنگام بارداری كتك می‌خورند. مصر تنها کشور آفریقایی است که به منع ازدواج کودکان در منشور حقوق و رفاه کودکان، كاملا متعهد نشده است. این منشور در سال ۲۰۰۸ ازدواج کودکان دختر و پسر را به ۱۸ سال محدود کرد ولی پارلمان مصر در سال ۲۰۱۲، سن ازدواج کودکان را تا ۱۴ سال پایین آورد که موجبات سواستفاده های قانونی از کودکان را فراهم می‌کند.

صربستان

به طور متوسط افراد روما (کولیها– غربت نشین‌ها) در صربستان از وضعیت تحصیلی پایین تر و امکانات سلامتی کمتری نسبت به سایر جمعیت برخوردارند. سن قانونی ازدواج در صربستان ۱۸ سال است، اما پنجاه درصد از زنان رومای ۲۰ تا ۲۴ ساله در سال ۲۰۱۰، قبل از ۱۸ سالگی ازدواج کردند. در خانواده‌های روما فامیل داماد به فامیل عروس بابت گرفتن دختر پول می‌دهد. باکره بودن، ظاهر، شهرت خانوادگی، وضعیت دارایی و ثروت خانواده عروس و داماد و سطح آشنایی دو خانواده بر این قیمت تاثیر گذار است.



پاکستان

ازدواج کودک در طی بلایای طبیعی، تغییر مکان و جنگ‌ها به دلیل افزایش فقر و ناامنی و شبکه اجتماعی ضعیف‌تر افزایش می‌یابد. ازدواج کودکان به معنی نوعی محافظت در برابر خشونت و راهی برای مقابله با فقر است. علل دیگر رواج ازدواج کودکان در پاکستان عبارتند از: حفظ شرافت کودک و خانواده و آیین‌های سنتی. در پاکستان فعالیت‌های فرهنگی با هنجارهای اجتماعی در آمیخته و نگرش زنان و دختران به ازدواج کودکان مدنظر نیست به همین دلیل مداخلات با دشواری رو برو شده است.

مراکش

در دهه گذشته، چارچوب قانونی و اجتماعی برای سلامت جنسی و تولید مثل تغییر زیادی کرده است. قبلا، زن موظف به اطاعت از شوهر بود و حق طلاق نیز فقط با شوهر بود، ولی در قانون جدید حقوق و وظایف مرد و زن در خانواده برابر تعریف شده است. به زنان حق طلاق داده شده و دیگر برای ازدواج دختران نیازی به رضایت ولی و سرپرست آنها نیست. امکان چانه‌زنی برای زنان در قرارداد ازدواج فراهم آمده و حداقل سن قانونی ازدواج دختران از ۱۵ به ۱۸ سال رسیده است.

هند

هندوستان محل زندگی ۳۳ از ۷۲۰ میلیون زن در جهان است که قبل از هجده سالگی ازدواج کرده اند. یکی از دلایل ریشه‌ای مرگ و میر بالای مادران و نوزادان هندی، ازدواج و بارداری زودهنگام است. برای جلوگیری از ازدواج کودک مدارس و معلمان نقش کلیدی دارند. آموزش، بارداری را به تاخیر انداخته و باعث تثبیت جمعیت می‌شود. مادران آموزش دیده بیشتر از کودکان خود محافظت کرده و راجع به تنه‌ده و فاصله بین مولاید بیشتر مراقب هستند.

بنگلادش

استفاده از ابزار قانون برای مقابله با ازدواج زودهنگام کافی نیست، اما سیاست کنفرانس بین‌المللی جمعیت (۱۹۹۴) و ثبت ازدواج و مرگ (۲۰۰۴) اندکی تاثیرگذار بوده است. سایر راهکارها برای مقابله با ازدواج کودکان عبارتند از: بهسازی قانون و مکاتبه با رهبران دینی، ارتقا وضعیت اقتصادی، تحصیلی و شفلی زنان و اطمینان از دسترسی همگانی به اطلاعات در روستاها.

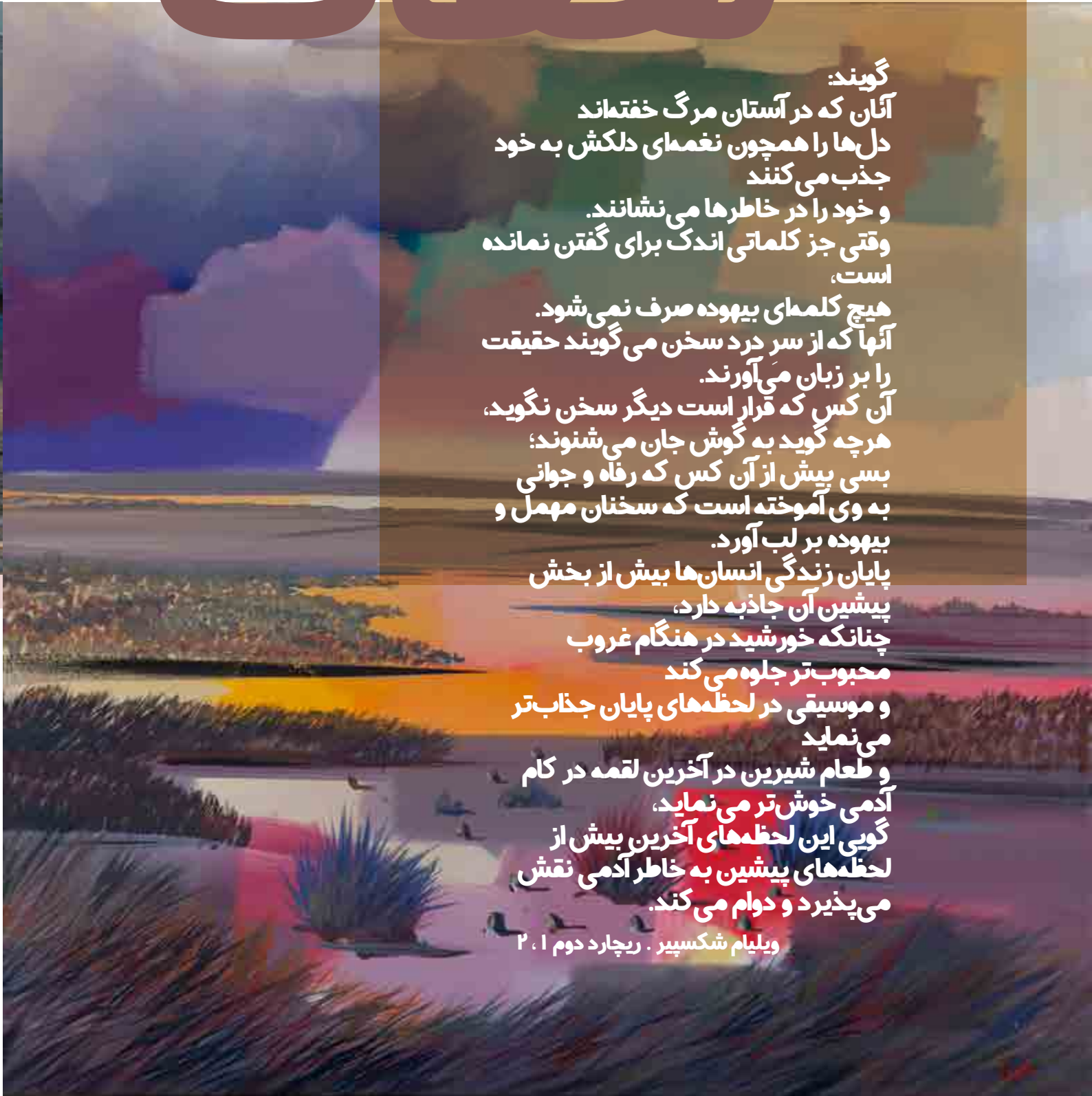
نیال

اکثر جمعیت (۸۶) در مناطق روستایی نیال به زیرساخت‌های اساسی یا خدمات زندگی دسترسی خوبی ندارند. ساختار خانواده پدرسالار است و زنان کمتر نقشی در مورد زمان ازدواج، یا بارداری دارند. پسران و دختران به طور سنتی قبل از سن ۱۸ سالگی ازدواج می‌کنند. دختران در مناطق روستایی مدت کوتاهی بعد از بلوغ یا حتی قبل از بلوغ ازدواج می‌کنند. ازدواج در نیال براساس طبقه، مذهب، قومیت، وضعیت اقتصادی و روابط بین خانواده‌ها تنظیم می‌شود. مشاوره و آموزش مسائل جنسی در آموزش و پرورش مدارس يك تابو است.



لحظات

گویند:
 آنان که در آستان مرگ خفتانند
 دل‌ها را همچون نغمه‌ای دلکش به خود
 جذب می‌کنند
 و خود را در خاطرهای می‌نشانند.
 وقتی جز کلماتی اندک برای گفتن نمانده
 است،
 هیچ کلمه‌ای بیهوده صرف نمی‌شود.
 آنها که از سر درد سخن می‌گویند حقیقت
 را بر زبان می‌آورند.
 آن کسی که قرار است دیگر سخن نگوید،
 هر چه گوید به گوش جان می‌شنوند؛
 بسی پیش از آن کس که رفاه و جوانی
 به وی آموخته است که سخنان مهمل و
 بیهوده بر لب آورد.
 پایان زندگی انسان‌ها بیش از بخش
 پیشین آن جاذبه دارد،
 چنانکه خورشید در هنگام غروب
 محبوب‌تر جلوه می‌کند
 و موسیقی در لحظه‌های پایان جذاب‌تر
 می‌نماید
 و طعام شیرین در آخرین لقمه در کام
 آدمی خوش‌تر می‌نماید،
 گویی این لحظه‌های آخرین بیش از
 لحظه‌های پیشین به خاطر آدمی نقش
 می‌پذیرد و دوام می‌کند.
 ویلیام شکسپیر . ریچارد دوم ، ۱ ، ۲



گزیده‌ای از سخنان شارمین میمن‌دی نژاد مؤسس جمعیت در «سلسله نشست‌های فلسفه غربت» انسان بی‌مهر، خشکیده‌ای ست ماتم زده



هیچ کس بنده هیچ کس نیست
 در هیچ جای قرآن و در هیچ تفکر قرآنی نداریم که رسول الله ما را به
 يك جهان انتزاعی و يك خدای انتزاعی می‌رساند. مثلاً می‌گویند خدا
 یکی است و بعد انسان را آفریده است. آیا خدا انسان را از راه تکثیر
 آفریده است؟ آیا از راه توحید آفریده است؟ از چه راهی می‌تواند
 آفریده باشد؟ بالاخره این ساختار چگونه وصل شده است و ابهامات
 زیادی به وجود می‌آید. رسول الله اصلاً وارد این واژه‌ها و این فرهنگ
 نشده است و يك رفتار پراگماتیسم و عمل‌گرا دارد و می‌گوید روح جامعه
 باید به اجماع و وحدت یکسانی و یگانگی برسد. خداوند یگانه و یکسان
 و واحد بودن. ما همه فرزندان آدم و حوا هستیم؛ همه برادر و خواهر
 هستیم؛ همه یگانه و یکسان هستیم و هیچکس بنده ی هیچکس نیست.
 نه اینکه شما بنده ی خدا را بسازی تا انسانی دیگر را به شکلی بنده
 ی خدای زیر دست خودت کنی. همگان فقط بنده ی خدا هستند.

يك مهر داریم و آن مهر، خداست
 روح واحد، روح یکسان سازی شده ی اجتماع، روح پر مهر اجتماع، اگر قرار
 باشد مهر جایی متجلی شود، کجاست به جز اجتماع؟! اگر قرار است از
 اجتماع خارج شود، خدایان بودند! درست همان کاری که در بتخانه‌ها انجام
 شده بود. این منزوی کردن خدا و منزوی کردن مهر، حاصلی جز از بین
 بردن يك جامعه ی یگانه نخواهد داشت. مهر نیاز است تا جامعه یگانه شود،
 تا آدمها همدیگر را با محبت در آغوش بگیرند. اگر مهر در جامعه نباشد و
 جامعه منزوی شود، جامعه به شدت پریشان و بهم ریخته خواهد شد. ما يك
 مهر داریم و آن مهر، خداست؛ یکدست و یکسان. در سایه ی مهر، همه ی فرزندان
 مسیح، به دنیا آمده از مادر هستند و هیچ زنی نیست که شوهر و پدرش
 مورد سوال قرار بگیرد. شما مسئولیت تا از ظلمات به نور ببرید. نور نه به
 معنای منزوی شدن از جامعه!!! بلکه نور عینی؛ نور باید به وجود آید.

واقعیت و حقیقت
 در دوره ای افلاطون يك اصل خاص را طراحی می‌کند
 که در فصل ۶ کتابش به نام «جمهور» می‌نویسد:
 ما يك جهان ایده و يك جهان معنوی داریم و این
 جهان معنوی لا یتغیر است؛ این جهان معنوی تغییر
 نمی‌کند و ثبات دارد ولی جهان دیگری هم داریم
 که متغیر و بهم ریخته و عجیب و غریب است.
 اولی جهان معنا می‌شود و این جهان آشفته می
 شود جهان ماده. به نوعی، هر فاجعه‌ای را که
 در جهان داریم، به عنوان تغییر جهان پذیرفتیم.
 در جهان صورت، بچه ای می‌تواند گرسنه باشد،
 چون اصلتش از جهان معنا جداست. برای پیدا کردن
 جهان ایده، پیشنهاد می‌دهد که عده ای بالای
 شهر نشین را وارد آکادمی کنند(همان حیاط باغ و
 خانه افلاطون). وی اولین آکادمی را از افراد ثروتمند
 و بالانشین گرد هم می‌آورد و می‌گوید باید
 آدمهایی را بسازیم که بتوانند درباره ی جهان ایده
 فکر کنند، یعنی به نوعی ایده از جهان واقعیت
 جدا می‌شود و وارد واژه ی رئالیت می‌شود.

واقعیت یعنی بچه ای می‌تواند گرسنه باشد.
 ولی حقیقت، گرسنگی حتی يك بچه را قبول
 ندارد. برای رسیدن به حقیقت باید اقداماتی
 فیلسوفانه و مدبرانه کنیم، در عین حال می‌دانیم
 که حقیقت هیچ وقت آسیب نمی‌بیند و این
 يك کام فلسفی است که افلاطون برداشت.



کودکان ساکن در کمپ پناهندگان جنگی

هر روزی که آن بچه ها می‌سوزند، ما خشک تر و بی‌مهر تر می‌شویم
سهم خشکیدگی و درد و زخم این جامعه اگر کودکش در آتش بسوزد چیست؟
حضرت ابراهیم رسالتی بر دوش داشته و به شدت از بتها بی‌زار و
منکرشان بوده است و از هر راه ممکن این بتها را می‌شکستند و در
مورد این بتها یک جمله داشتند و می‌فرمودند این ها ناتوان در
کمک کردن هستند؛ یعنی استمداد را نمی‌فهمند، مدد نمی‌کنند.

من بتی را می‌شکنم؛ این بت یا سنگ است یا چوب؛
هرچه که هست، چیزی باش که اگر یک نفر بر تو صدا زده،
سمیع باشی و بشنوی و مدد کنی و توان مدرسانی داشته باشی.
اگر اینگونه نباشی از تو ظلم زاده می‌شود و در خانه‌ای، دو فرشته
ی نکیر و منکر می‌سوزند و تو سهمی داری در این سوختنها. آنها
زباله گرد بودند، زباله های شهری جمع می‌شد و اینها هر روز
در خیابان بر سر صراط تو می‌آمدند؛ سر پل رفتن‌های تو
می‌آمدند، سر گذر تو می‌آمدند و آنها به شکل ارسطویی،
مثل خداوند بی‌تحرك ایستاده بودند و تو هر روز تغییر می‌کردی،
خوشبخت تر می‌شدی و آنها هر روز زخمی تر و سوخته‌تر.

او خدای سرزمین تو بود، ای ارسطوی این سرزمین، افلاطون این
سرزمین زیبا، تو کجا بودی که رنج این کودکان را نمی‌دید؟
تعداد دست‌های سوخته کودکان را جمع کنی، تعداد تن‌های
سوخته‌شان را جمع کنی، تعداد کودکانی که دارند در جنوب
شهر کنار بساط متقل پدر و مادرشان دود می‌خورند را جمع
کنی، تعداد کودکانی که دارند از زباله‌هایی که می‌سوزند،
جنس و لاستیک در می‌آورند را جمع کنی، تعداد کودکانی که
پدرشان داغشان می‌کنند را جمع کنی، تعداد کودکان جگر
سوخته‌ای که دارند گریه می‌کنند را جمع کنی و آن‌گاه بگریه
که چقدر تن ما به آتش می‌سوزد. ابراهیم برای چه قیام
کرده است که تنش نمی‌سوزد؟ دعای چه کسی پشت سرش

بوده است که تنش نمی‌سوزد و آتش گلستان می‌شود؟

فرشته کیست؟ فرشته چیست؟ جهنم کجاست؟

گه‌نم یا گه‌ینوم، همان حاشیه شهر است. محله‌های آتش زده شده‌ای که بچه‌ها داخلش
می‌سوزند و این چیزی است که که به ما بر می‌گردد.

هر روزی که آن بچه‌ها می‌سوزند، ما خشک تر و بی‌مهر تر می‌شویم.

چیزی که من باید داشته باشم روح است، مهر است.

انسان بی‌مهر، خشکیده‌ای‌ست ماتم زده، رنج کشیده‌ای که با زلزله‌ای فرو می‌ریزد و
روزگارش غریب خواهد بود.

قسم به تین و زیتون؛ به‌ترینی، ولی بدترین خواهی بود اگر مهر پیشه نکنی. طراوت و
شادابی وجود من در تکثیر مهر خداوند است.

سد نشوم بر آبی که جاری‌ست، او جاری‌ست؛ سد نشوم بر نوری که جاری‌ست، او
جاری‌ست.

* احد و صمد، نام دو کودک زباله گرد که در آتش سوختند.



روایت سوم شخص حاضر

اول شخص ظالم، دوم شخص مظلوم...این دو همیشه حاضرند؛

اگر غایب باشیم، ظلمت فزونی می‌گیرد!

قانون نانوشته

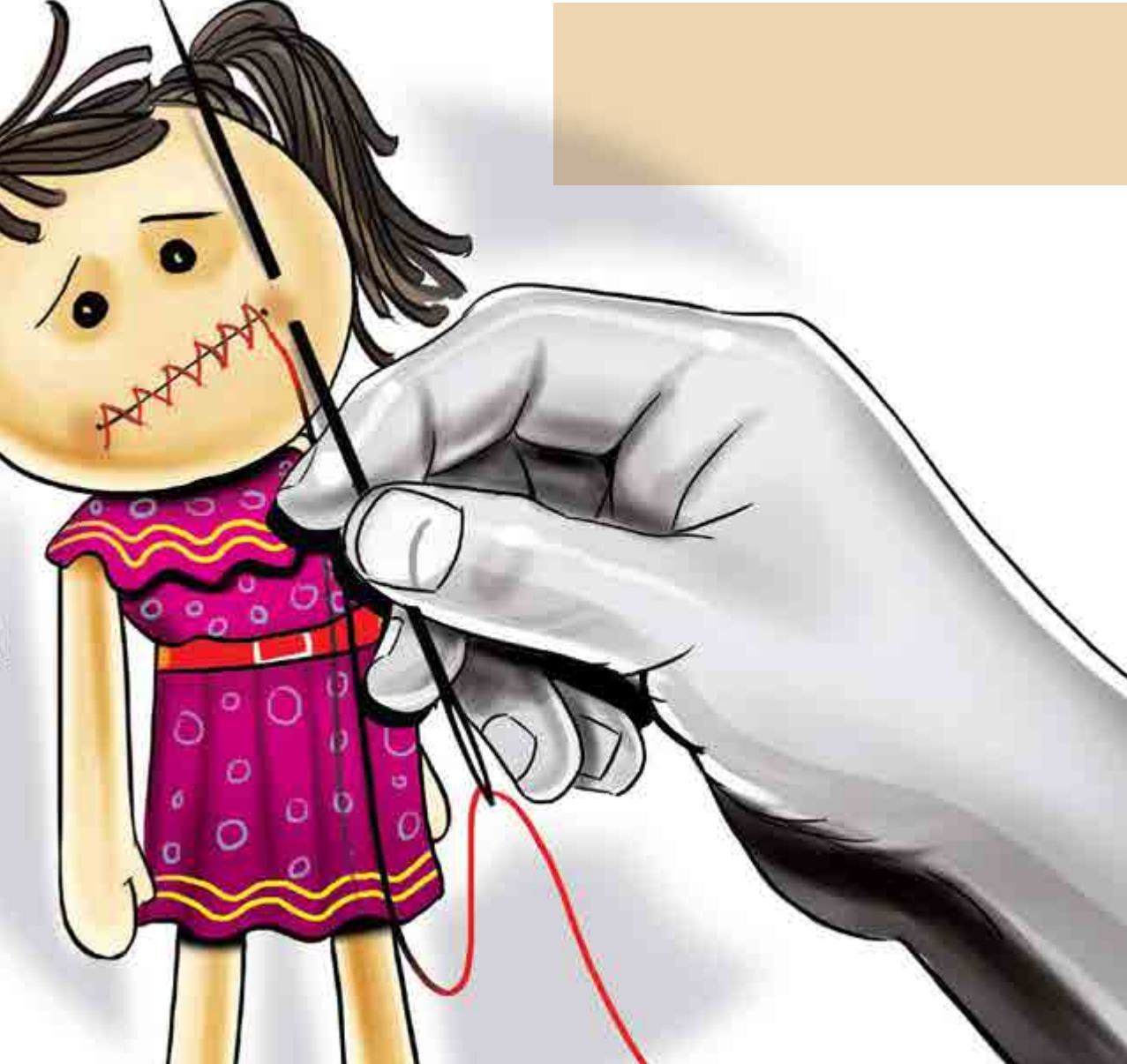
این قانون نانوشته زندگی دختران غریب در حاشیه شهر
است که اعتیاد و فقر کودکی‌هایشان را به سخره می‌گیرد.

محیا واحدی

گیتی، از دیوار غربت – جایی که کودکی معنی نمی‌شد– بی‌نام و نشان و شناسنامه، به خانه علم آمد. کودکی‌ش
قربانی افیون پدر شده بود. هر روز بازی داغ اسفند دودکنی در خیابان بر تن و روحش زخم می‌زد و با صورتی
رنج‌دغال گرفته در نقش حاجی فیروز به رقص چهارراه‌ها در می‌آمد تا فراموش کند لطافت دخترانه‌اش را ...

گیتی به خانه علم آمد، با این‌هاور که، تو دختر غربت، توانی نداری، هنری نداری جز اینکه به
رقص خیابان‌ها در آیی، میان آدم‌هایی که فاصله‌شان با تو به آسمان هم می‌رسد. ملاقات گیتی
برایمان ملاقات مفهوم خلوص کودکی در دل رنج بود، قند معصومیت و هنر خلق گیتی تا عرش بود.
دستانش به هر هنری می‌رفت، حیرت زده‌مان می‌کرد. عکسی که می‌گرفت، رنگی که بر کاغذ می‌زد، نقشی که بر صحنه می
آفرید همه و همه زیبایی و معجزه بود. صاحب شناسنامه و هویت شد. به مدرسه رفت و وقتی لباس مدرسه به تنش نشست چشمانش
می‌رقصید از شوق. هیچ‌زمان آن شب که تا دیر هنگام در خانه علم با اصرار مانده بود که یک وقت مشق شیش ناقص نشود از
یادمان نمی‌رود! با چه وسوس و حوصله‌ای مشق کودکی می‌کرد، با تمام وجودش درس را نفس می‌کشید؛ چون ماهی دور افتاده از
آب که دوباره به آب راه یافته بود. حیات را نفس می‌کشید، کودکی را می‌خواند و می‌نوشت، بلند و رسا چون معلم.

اما این سرود کودکی به مذاق خماری و نشنگی و افیون‌خوش نمی‌آمد و جان‌پداری که به مواد زهر آگین شده،
کودکش را بی‌جان می‌خواست. دوباره بر سر راه گیتی قد کشید و او را فرمان داد باز ایستد از رفتن به مدرسه و هنر.
و او را در ۱۲ سالگی فرمان ازدواج داد تا دنیای گیتی دوباره همچو اسفند داغ سوزان شود و سیاه چون صورتک حاجی
فیروز. این رسم، قانون نانوشته دختران غریب حاشیه است که اعتیاد و فقر کودکی‌هایشان را به سخره می‌گیرد.





بچه‌های آسمان

از خود و از لیگ فوتبالشان می‌گویند

متحد و دوست بودن بچه‌ها، مهم‌ترین ویژگی تیم‌مونه

بهباد ۱۳ ساله از پرشین نوجوانان فرحزاد

متحد و دوست بودن بچه‌ها، مهم‌ترین ویژگی تیم‌مونه. من تا پارسال درس می‌خوندم ولی امسال نمی‌تونم برم مدرسه؛ چون پاسپورت رو دادیم برای تمدید و هنوز نیومده و باید تا سال آینده صبر کنم. خیلی درس رو دوست دارم. درس ذهن آدم رو باز می‌کنه و آینده رو روشن می‌کنه.

پدر و مادرم خیلی سال قبل اومدن ایران. من خودم هم توی فرحزاد به دنیا اومدم. فرحزاد رو دوست دارم ولی به خاطر رودخونه معتاد زیاده و شب‌ها هم دزدی می‌کنن و موتور و وسایلش رو می‌برن.

آرزو دارم درس بخونم و پیشرفت کنم، شناسنامه ایرانی داشته باشم و برم خدمت سربازی. آخه اگر قراره کاری کنم باید کارت پایان خدمت داشته باشم دیگه ...

محل‌مون رو دوست ندارم

امیرحسین، ۱۸ ساله، پرشین جوانان لب خط

توی تیم پرشین لب‌خط بازی می‌کنم ولی از خونه علم استفاده نمی‌کنم. به خاطر مشکلات پدرم فقط اول ابتدایی رو خوندیم؛ از اون به بعد کار می‌کنم. گچ‌کاری و نجاری بلدم ولی درآمدش کمه. برا همین دست فروشی می‌کنم. قبل از عید عقد کردم و الان خانمم ساریه. قراره بیاد تهران و با هم زندگی کنیم. ۵ سال بود مادرم فوت کرده بود و احساس تنهایی می‌کردم، برای همین ازدواج کردم.

صاحب‌خونه‌مون اذیت می‌کنه یه کم. محله‌مون رو دوست ندارم؛ اعتیاد زیاده و آدم‌های بدچشم داره که متلک می‌اندازن. اطراف‌مون معتاد زیاد داشتیم و از اعتیاد بدم می‌آد. آرزو دارم هیچ‌وقت بی‌پولی و بدبختی و دربه‌دري نکشم و خوش باشم، یه روز پدرم از این وضعیت بیاد بیرون و خانمم هیچ‌وقت اذیت نشه و سربلند باشه.

آرزو دارم شناسنامه داشته باشم

همایون، ۱۶ ساله، پرشین نوجوانان فرحزاد

برادرم هم توی تیم ما بازی می‌کنه و اومدیم برای قهرمانی. تا کلاس پنجم درس خوندیم ولی به خاطر بی‌پولی ترك تحصیل کردم. اگر مشکل مالی نداشتم ادامه می‌دادم، درس خیلی خوبه. ولی الان توی یه بوتیک کار می‌کنم و ماهی ۵۰۰ هزار تومن درآمد دارم.

پارسال رفتم توی یه تیم باشگاهی افغانستان بازی کردم ولی این قدر شرایط تیم بد بود که برگشتم تا پیشرفت کنم. ما چون افغانستانی هستیم، هر ۶ ماه باید پاسپورت عوض کنیم و هر بار ۴۰۰ هزار تومن بدیم. الان هم نمی‌دن به‌مون و اذیت‌مون می‌کنن.

آخرین بار که رفتم ورزشگاه، بازی امیدهای ایران و افغانستان بود. همون که افغانستان ۶-۰ باخت.

آرزو دارم تو فوتبال ایران پیشرفت کنم، شناسنامه داشته باشم و شرایط مالی سخت‌مون درست بشه.

آرزو دارم همه خوشبخت بشن

الله‌بخش، ۱۲ ساله، پرشین نونها لان مولوی

امسال اولین سالیه که توی لیگ پرشین بازی می‌کنم. پارسال چون رفتارم خوب نبود توی تیم نبودم. دعوا می‌کردم و فحش می‌دادم. امسال ولی خوب شدم.

حدود ۲ ماهه تمرین می‌کنیم و فکر می‌کنم اول بشیم. آرزو دارم همه خوشبخت بشن، برای مادرم خونه بگیرم مهم‌ترین آرزومه—دو چرخه داشته باشم، یه گوسی اپل داشته باشم، برادرهام هم دو چرخه داشته‌باشن و خودم هم موتور چارچرخ داشته‌باشم؛ بعد از این سلامتی مادرم از همه مهم‌تره.



حرف آخرم اینه : ملیت فرقی نمی‌کنه

فرهاد، ۱۶ ساله، پرشین نوجوانان ملك آباد كرج

پارسال از گروهی بالا نیومدیم ولی امسال تیم‌مون از نظر روحی آماده است و حداقل نایب قهرمانی رو می‌خوایم. يك ماه بعد فیناله. پارسال تمرین‌هامون رو شروع کردیم و هفته‌ای يك روز تمرین می‌کنیم.

بعد از لیگ پارسال، احساس کردم تغییر کردم؛ ولی این تغییرات کافی نبود. دوست دارم بهترین بازیکن دنیا بشم و وقتی بزرگ شدم، لیگ پرشین رو گسترش بدم و تبدیلیش کنم به جام جهانی پرشین.

حرف آخرم اینه که: «ملیت فرقی نمی‌کنه... مردم همه جای دنیا باید همدیگرو حمایت کنن ...»

فکر می‌کنم کار کردن از درس خوندن بهتره

حسن ۱۵ ساله، پرشین نوجوانان قرچك

تیم‌مون خیلی خوبه؛ مخصوصا تو پاسکاری. من از خونه علم محله‌مون هم استفاده می‌کنم و کلاس زبان و موسیقی می‌رم. امسال اگر تو امتحانات قبول شم می‌رم کلاس هشتم. پدرم چاه‌کنه و کل سال من کمکش می‌رم. فکر می‌کنم کار کردن از درس خوندن بهتره. تا حالا افغانستان نرفتم. برای معلم‌هایی که به ما درس می‌دن هم آرزوی سلامتی دارم.

آرزو دارم معتاد نشم

فرزاد، ۱۴ ساله، پرشین نوجوانان لب خط

تو پست مهاجم بازی می‌کنم. پارسال هم توی لیگ پرشین بودم و دو تا گل زدم. چون کار می‌کنم، چند سالیه که نمی‌تونم برم مدرسه و الان توی خونه علم درس می‌خونم. کارم خیاطیه و پیرهن می‌دوزم. از ۸ صبح تا ۸ شب کار می‌کنم و ۱ ساعت و وقت نهار دارم اون وسط. ماهی ۶۰۰ تومن حقوق می‌گیرم. محله‌مون رو دوست ندارم. از صبح تا شب تو محل معتاد می‌بینیم. از اعتیاد بدم می‌آد چون می‌بینم هر کسی به این راه رفته به جایی نرسیده ولی اونایی که درس می‌خونن به یه جایی می‌رسن. امسال وضع تیم‌مون خیلی از پارسال بهتر شده. پارسال فقط یه توپ داشتیم. زمین هم اصلا نداشتم و توی پارک تمرین می‌کردیم. امسال ولی ۱۷ تا توپ داریم و تو زمین چمن تمرین می‌کنیم. آرزو دارم معتاد نشم، فوتبالیست خوبی بشم، راهی که می‌رم درست باشه و معتادهای محله‌مون خوب بشن



گزارش همایش مددکاری

حبیب فاتح و سارا رضایی

نگرش جمعیت امداد دانشجویی-مردمی امام علی (ع) در بحث مددکاری بدین صورت است که نمی‌توان زنجیرهای یک معضل را از هم جدا کرد و نگاه جزء-نگر و ابزاری به موضوع داشت.

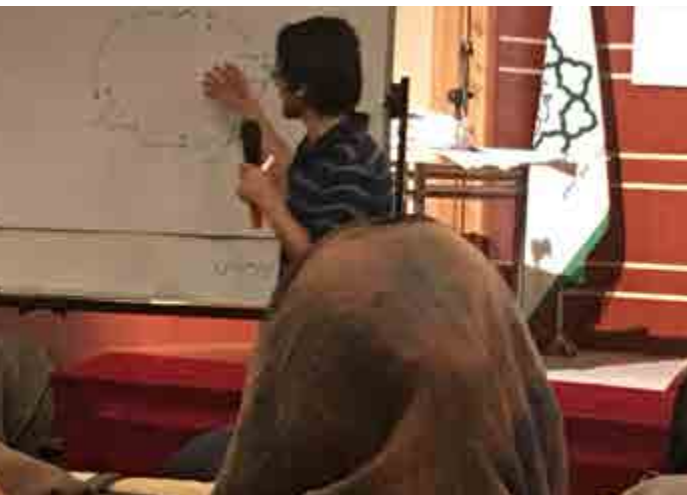
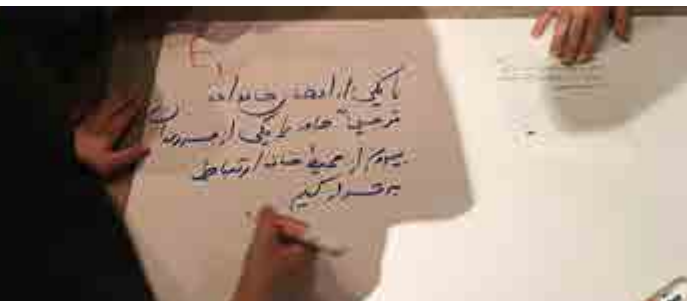
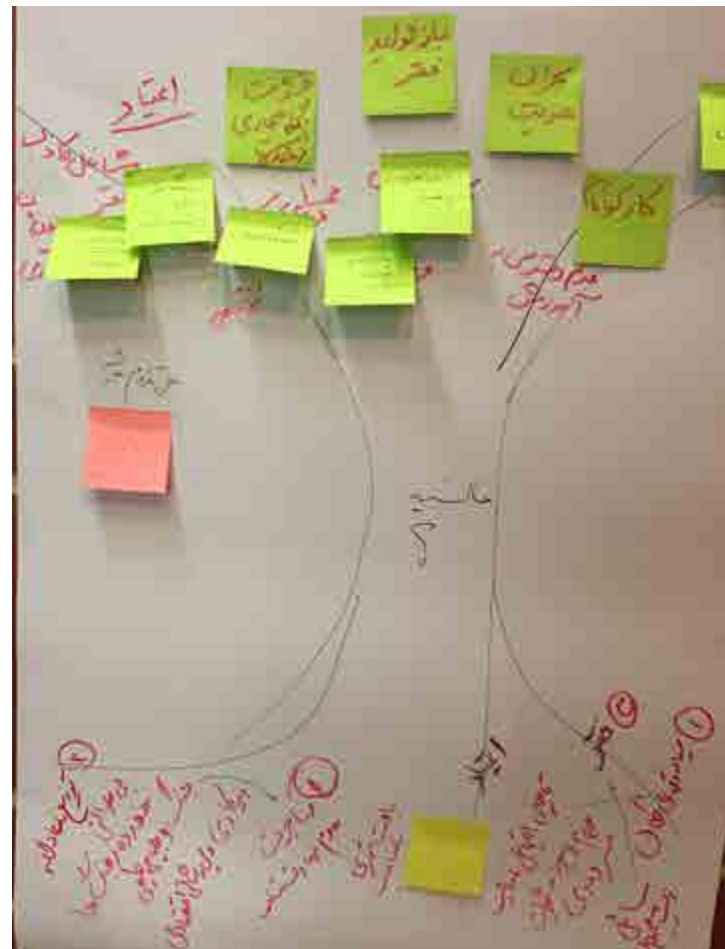
اولین گردهمایی مددکاری جمعیت امام علی (ع) برای هم‌افزایی دانش مددکاری، انتقال تجربیات، استانداردسازی مسائل مربوط به مددکاری در محلات مختلف حاشیه، ۱۸ و ۱۹ آذر ۱۳۹۵ در تهران برگزار گردید. این همایش با شرکت نمایندگان تیم مددکاری خانه‌های ایرانی از سراسر کشور از شهرهای مشهد، شیراز، اصفهان، بوشهر، سمنان، کرج، گرگان، آمل، کرمانشاه و خانه‌های ایرانی داخل تهران مانند خانه ایرانی خاکسفید، لب خط، قرچک، شهری، فرحزاد و ... برگزار گردید.

در این همایش عناوین مختلف تئوریک و عملی در زمینه مددکاری در قالب کارگاه‌ها و ارائه‌های مختلف مطرح گردید. در روز اول این همایش کارگاه «حاشیه کجاست؟» برای بیان خصوصیات منطقه حاشیه و ساختار آن، کارگاه «مددکاری چیست؟» برای بیان اصول مددکاری و قواعد آن از نظر علمی و بررسی موارد واقعی و کارگاه «مددکار کیست؟» با هدف برشمردن خصوصیات مددکار، تعهدات و احراز شرایط ایفای شایسته این مسئولیت به افراد برگزار گردید.

در روز دوم این همایش کارگاه‌های عملی بر روی موارد واقعی مطرح شد، کارگاه‌های روانی که در محلات حاشیه رخ می‌دهد و عکس‌العمل مددکار نسبت به این بازی‌ها، کارگاهی برای تحلیل دینامیک مسائل اجتماعی و کارگاه تئوری بازی‌ها برای تحلیل مسائل اجتماعی برگزار گردید.

حاشیه کجاست؟

مطرح کردن خصوصیات منطقه حاشیه و ساختار آن، تعریف حاشیه و خصوصیات آن، چه المان‌هایی در این محلات مهم است و گروه هدف در محلات حاشیه چه کسانی هستند.



نگاهی به ابعاد حقوقی ازدواج کودکان در ایران

قانونی یا غیر قانونی؟

رضا شفاخواه و ایلپار رابط

خانواده پناهگاه انسان اجتماعی است؛ مأمنی که به دلخواه برگزیده می‌شود تا جایی برای سکون و آرامش باشد. عادات، رسوم اجتماعی و اخلاق سرپناه و محافظ این مکان مقدس است و راه نفوذ قوانین دولتی را می‌بندد. با وجود این، حکومت از هر فرصت استفاده می‌کند تا چتر حمایت بر فراز آن بگسترد و بدین بهانه از دیوارهای سنتی بگذرد. روزی این نفوذ به نام تجدد و حمایت از حقوق زنان و کودکان انجام می‌گیرد و روز دیگر برای زدودن آثار نامبارک آن تحول و استقرار سنت‌ها. در هر حال سیاست و مصلحت این چهره زندگی را نیز آرام نمی‌گذارد و می‌کوشد تا حرکت خانواده را در استخدام داشته باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۴، جلد ۱: ۷)

اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش بنیادی خانواده را در حقوق اعلام می‌کند: «از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد». این اصل نه تنها تکلیف دو قوه قانون‌گذاری و اجرایی را درباره خانواده معین می‌کند بلکه در بیان نظر قانون‌گذار به هنگام تفسیر قوانین و ایجاد رویه قضایی نیز موثر است و هدف نظام حقوقی را درباره خانواده روشن می‌سازد.

بالین حال، با نگاهی به آمار ازدواج کودکان در سال‌های اخیر در ایران و افزایش نگران‌کننده آن حتی در شهرهای بزرگی چون تهران، مشهد، بوشهر و ... به نظر می‌رسد این «واحد بنیادی جامعه» و سرنوشت کودکانی که بدون اختیار تن به ازدواج زودهنگام می‌دهند با خطر جدی روبرو بوده است؛ به طوری که رشد چنین پدیده‌ای می‌تواند تبعات و خسارات جبران‌ناپذیری را متوجه ارکان جامعه سازد. از عوامل این گونه ازدواج‌ها می‌توان به نقش عوامل اجتماعی و فرهنگی در میان بعضی از اقوام و مقبولیت چنین ازدواج‌هایی در برخی از خرده فرهنگ‌ها، اشاره نمود. علاوه بر این پایین بودن حداقل سن نکاح و تجویز ازدواج کودکان با رعایت مصلحت و اذن ولی توسط قانونگذار لزوم اصلاح و بازنگری در قوانین را بیش از پیش مطرح ساخته است.

قطب بجهه این وسط شدن گوشت قربونی...».



نگاهی به آمار ازدواج کودکان در سال‌های اخیر در ایران و افزایش نگران‌کننده آن حتی در شهرهای بزرگی چون تهران، مشهد، بوشهر و ... به نظر می‌رسد خانواده، این «واحد بنیادی جامعه» و سرنوشت کودکانی که بدون اختیار تن به ازدواج زودهنگام می‌دهند، با خطر جدی روبرو بوده است.

به‌طور کلی باینکه در قه سنتی ازدواج کودکان با رعایت شرایطی از جمله اخذ ولی و رعایت مصلحت تجویز شده است؛ لیکن با محدودیت‌هایی جدی‌مواجه بوده است؛ به‌طور مثال ققه‌های امامیه، به رغم جایز دانستن تزویج طفل از سوی ولی قهری، نزدیکی با چنین دختری را تا پیش از رسیدن به سن بلوغ ممنوع دانستند؛ بعضی نقض آن را موجب مسئولیت مدنی شخص تلقی کرده‌اند و بروز هر گونه عیب را موجب حرمت ابدی می‌دانند.

قصه پاورقی «باغبون»: – تازه این باغبونه حادث‌ترین موردِ … و گرنه از گوشه و کنار یه چیزای دیگه هم به گوش می‌رسه.

بررسی تحولات قانونی سن ازدواج در قانون ایران

نظام حقوقی ایران، از ابتدا تاکنون، بدون پرداختن به علائسم و نشانه های طبیعی سن بلوغ، در مراحل مختلف قانونگذاری، رسیدن به سن خاصی را به عنوان ملاک اهلیت شخص برای نکاح تعیین نموده؛ به گونه ای که گاهی سن مزبور فراتر از سن بلوغ طبیعی تعیین شده و گاهی، بلوغ نکاح همان بلوغ طبیعی دانسته شده است.

برای نخستین بار در نظام حقوقی ایران، در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳آمده بود:«نکاح اناث قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و نکاح ذکور قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام ممنوع است. مع ذلک در مواردی که مصالحی اقتضا کند با پیشنهاد مدعی‌العموم و تصویب محکمه، ممکن است استثناء معافیت از شرط سن اعطا شود. ولی در هر حال این معافیت نمی‌تواند به انائسی داده شود که کمتر از ۱۳ سال تمام و به ذکوری شامل گردد که کمتر از ۱۵ سال تمام دارند».

مصلحتی که قانون به آن اشاره می‌کرد اعم از مصلحت جسمی، مالی و معنوی بود؛ برای مثال اگر برای درمان بیماری یا رهایی از فساد اخلاقی یا محیط نامناسب خانوادگی یا قسر مالی ازدواج صغیر لازم بود دادستان شهرستان می توانست با کسب نظر پزشک قانونی این معافیت را از رئیس دادگاه شهرستان تقاضا کند. ولی از آنجاکه نکاح دختر کمتر از ۱۵ سال در عادات و رسوم و مذهب ما مجاز شناخته شده بود، رویه قضایی بر این روال بود که هر گاه صغیر از نظر استعداد جسمی مانعی برای نکاح نداشت، مقامات قانونی از معاف کردن او دریغ نمی‌کردند و به مصالح دیگر توجه نداشتند. دنبال کردن این رویه سبب شده بود که ازدواج بین دختران و پسران جوان و نابالغ فزونی یابد. (همان: ۷۰)
تعیین حداقل سن قانونی برای ازدواج و پیش‌بینی امکان عدول از آن در عمل موجبات افزایش ازدواج‌هایی در سنین کمتر از حداقل سن قانونی را فراهم آورد، تبعات و آثار سوء ناشی از این قانون، از جمله افزایش آمار طلاق در میان چنین زوجینی، موجب شد قانون‌گذار در مقام چاره‌جویی بر آید.

نتیجه این امر تصویب ماده ۲۳ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ بود؛ به موجب این ماده: «ازدواج زن قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام و مرد قبل از رسیدن به سن ۲۰ سال تمام ممنوع است. مع ذلک، در مواردی که مصالحی اقتضا کند، استثنائا در مورد زنی که سن او از ۱۵ سال تمام کمتر نباشد و برای زندگی زناشویی استعداد جسمی و روانی داشته باشد، به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه شهرستان، ممکن است معافیت از شرط سن اعطا شود. زن یا مردی که برخلاف مقررات این ماده با کسی که هنوز به سن قانونی برای ازدواج نرسیده است مزاجت کند حسب مورد به مجازات‌های مقرر در ماده ۳ قانون راجع به ازدواج مصوب ۱۳۱۶ محکوم خواهد شد».

در ماده ۳ اصلاحی مصوب ۱۳۱۶ نیز آمده بود:«هر کس بر خلاف مقررات ماده ۱۴۱ ق.م. با کسی که هنوز به سن قانونی برای ازدواج نرسیده است مزاجت کند به شش ماه تا دو سال حبس تأدیبی محکوم خواهد شد. در صورتی که دختر به سن ۳ سال تمام نرسیده باشد، لاقل به دو تا سه سال حبس تأدیبی محکوم می‌شود و در هر مورد ممکن است علاوه بر مجازات حبس به جزای نقدی از دوهزار ریال تا بیست هزار ریال محکوم گردد و اگر در اثر ازدواج برخلاف مقررات فوق واقعه منتهی به نقص یکی از اعضا، یا مرض دائم زن گردد، مجازات زوج از پنج تا ده سال حبس با اعمال شاقه است و اگر منتهی به فوت زن شود، مجازات زوج حبس دائم با اعمال شاقه است. عاقد و خواستگار و سایر اشخاص که شرکت در جرم داشته‌اند نیز به همان مجازات یا مجازاتی که برای معاون جرم مقرر است، محکوم می‌شوند...».

در ماده ۳ اصلاحی مصوب ۱۳۱۶ نیز آمده بود:«هر کس بر خلاف مقررات ماده ۱۰۴۱ ق.م. با کسی که هنوز به سن قانونی برای ازدواج نرسیده است مزاجت کند به شش ماه تا دو سال حبس تأدیبی محکوم خواهد شد. در صورتی که دختر به سن ۱۳ سال تمام نرسیده باشد، لاقل به دو تا سه سال حبس تأدیبی محکوم می‌شود و در هر مورد ممکن است علاوه بر مجازات حبس به جزای نقدی از دوهزار ریال تا بیست هزار ریال محکوم گردد و اگر در اثر ازدواج برخلاف مقررات فوق واقعه منتهی به نقص یکی از اعضاء یا مرض دائم زن گردد، مجازات زوج از پنج تا ده سال حبس با اعمال شاقه است و اگر منتهی به فوت زن شود، مجازات زوج حبس دائم با اعمال شاقه است. عاقد و خواستگار و سایر اشخاص که شرکت در جرم داشته‌اند نیز به همان مجازات یا مجازاتی که برای معاون جرم مقرر است، محکوم می‌شوند...».

به این ترتیب سن قانونی ازدواج برای دختر همان سن رشد و برای پسر دو سال بیشتر معین شد، کاری که مانند آن در هیچ نظام حقوقی دیگر نمی‌توان دید. در انتقاد از این افراط در نوگرایی گفته شد که «هیچ کس این حقیقت را انکار نمی‌کند که زن و مرد هر چه عاقل‌تر و باتجربه‌تر باشند خانواده بهتر اداره می‌شود و کودکان متولد شده در چنین خانواده‌ای محیط مساعدتری می‌یابند؛ ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که مسائل اجتماعی چنان به هم ارتباط دارد که هیچ دارویی را نباید بدون توجه به تمام آثار فرعی و دور و نزدیک آن، برای درمان دردی تجویز کرد. اصلاح ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی بیش و کم در رفع مایب زواج‌های ناپخته و تسنجیده موثر است. ولی جامعه را با دشواری بزرگتری روبه‌رو می‌سازد که به مراتب خطرناک‌تر از اولی است.

تدوین ماده ۲۳ قانون حمایت خانواده باوجود آنکه در رفع تبعات ناشی از ازدواج‌های زود هنگام مؤثر بود اما این ایراد اساسی را داشت که برای مهار نیازهای جسمی و روانی دختران و پسران جوانی که در فاصله میان سن بلوغ و سن ازدواج بودند تدبیری اندیشیده نشده بود.

(صفایی و امامی، مختصر حقوق خانواده۱۳۸۰: ۷۲–۷۱).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انتقادهای بسیاری مبنی بر مغایرت ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی با موازین شرع مطرح شد؛ از همین رو در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۱، به موجب پیش‌نویس «لایحه راجع به اصلاح بعضی از مواد قانون مدنی» پیشنهاد اصلاح ماده یاد شده تقدیم مجلس گردید و ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی بدین شرح اصلاح شد:«نکاح قبل از بلوغ ممنوع است. تبصره: عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است؛ به شرط رعایت مصلحت مولی علیه». این حکم از نظر مشهور در قه امامیه پیروی کرده بود چرا که در قه اسلام نسبت به سن بلوغ اتفاق نظر وجود ندارد.

این ماده بعدتر با اصلاح نگارشی تبصره آن در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۷۰ بدین شرح تغییر یافت:«عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می باشد». طرح اصلاح ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی در سال ۱۳۸۱ تقدیم مجلس شد. در مقدمه طرح ارائه شده چنین آمده بود:«... این ماده باعث بروز ناهنجاری‌هایی در امر ازدواج دختران و پسران خصوصاً از جنبه‌های سلامت جسمی و متلاشی شدن کانون خانوادگی بعد از رسیدن به سن بلوغ گردیده است و اثرات نامطلوبی در تشکیل زندگی خانوادگی باقی گذارده است. این قانون نه تنها در محافل بین‌المللی موجب ایجاد مشکلات عدیده برای نظام جمهوری اسلامی شده؛ بلکه موجب سوءاستفاده افراد غیر صالح گشته و در واقع اصل اختیار را که در عقد نکاح از شروط اساسی است مخدوش می‌نماید و خارج از اختیار و اراده دختران و پسران جوان آثار زوجیت را بر آنان تحمیل می‌نماید که اثرات سوء آن پس از رشد بر جسم و روان آنان باقی می‌ماند...» (نائینی، ۱۳۸۶: ۱۰۷۵–۱۰۷۲)

برخی از آثار و پیامدهای نامطلوب ناشی از ازدواج در سنین پایین عبارتند از:

۱.عدم احراز رشد هریک از زوجین و ناتوانی در استیفای حقوق مالی

این پیامد در نظام هایی به وقوع می‌پیوندد که میان حداقل سن ازدواج و سن رشد، تناسب لازم وجود ندارد؛ نظام حقوقی ایران از زمره این نظام‌ها محسوب می‌شود. مضافاً اینکه بسیاری از دخترانی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند در صورت طلاق با مشکلات بسیاری در استیفای حقوق خود مواجه می‌گردند.

۲.مشکلات ناشی از فشارهای نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی جهانی

در گزارش‌های مختلفی که از سوی کمیته حقوق کودک سازمان ملل متحد و گزارش‌های ادواری جمهوری اسلامی ایران که براساس ماده ۴۴ کنوانسیون حقوق کودک ارائه و منتشر می‌شود مراتب نگرانی کمیته یاد شده از سطح پایین حداقل سن ازدواج در ایران اعلام و اصلاح قوانین مربوط و پیش‌بینی داشتن حداقل ۱۸ سال سن برای ازدواج خواسته می‌شود. در واقع پیگیری و خواست نهادهای بین‌المللی حقوق بشری نسبت به اصلاح قوانین ایران درخصوص سن ازدواج و امکان تزویج طفل از سوی ولی از آن‌جهت است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر تصریحا یا تلویحا به این موضوع و لزوم حمایت از کودکان و اصلاح قوانین کشورها پرداخته شده است.

دلایل فقهی در ممنوعیت ازدواج کودکان:

به‌طورکلی باینکه در قه سنتی ازدواج کودکان با رعایت شرایطی از جمله اذن ولی و رعایت مصلحت تجویز شده است؛ لیکن با محدودیت‌های جدی‌ای مواجه بوده است؛ به‌طور مثال قه‌های امامیه، به‌رغم جایز دانستن تزویج طفل از سوی ولی قهری، نزدیکی با چنین دختری را تا پیش از رسیدن به سن بلوغ ممنوع دانسته‌اند؛ بعضی نقض آن را موجب مسئولیت مدنی شخص تلقی کرده‌اند و بروز هرگونه عیب را موجب حرمت ابدی می‌دانند.

دیدگاه قه‌های امامیه نسبت به ضامن بودن شخص در نتیجه ورود عیب، بیانگر امکان عقلایی معیوب شدن در کمتر از سن بلوغ است. از این استفاده می‌شود که ملاک واقعی سن ازدواج قابلیت جسمانی برای چنین تمکینی است و کسب این قابلیت به لحاظ شرایط اقلیمی، زمانی و جسمی دختران متفاوت می‌باشد و این مسأله منجر به تفاوت های سنی برای دارا بودن چنین قابلیتی می‌شود.

از سوی دیگر برخی قه‌ها ملاک احراز رشد را بلوغ اشد برشمرده‌اند؛ از جمله علامه طباطبایی بر این عقیده است که بلوغ اشد هنگامی است که قوای بدنی استحکام یابد، صباوت از میان برود و این همان بلوغ و رشدی است که در آیه ششم سوره نسا، ذکر شده است. زمان شروع این حالت غالباً هجده سالگی است(طباطبایی، ۱۳۹۱ق: ج ۱۱، ص ۱۱۸).

بالین حال در سألهای اخیر، نظریات قه‌ی مهمی در خصوص ممنوعیت ازدواج کودکان از سوی قه‌ها و عالمان دینی مطرح شده است. از جمله این نظرات می‌توان به نظرات دکتر رحیم نوبهار، ققیه و حقوقدان، در ممنوعیت ازدواج کودکان با توجه به تحولات دنیای امروز و لزوم تناسب قه اشاره نمود:

نخست از آن روی که ازدواج نهادی اجتماعی و میان انسانی است، برای اینکه نهادی منشا آثار حقوقی شود باید برخوردار از اعتبار عقلایی باشد. امروزه عقلای عالم رابطه ازدواج میان دو طفل یا یک طفل و یک بالغ را دارای اعتبار نمی‌دانند. این داوری عقلایی به‌ویژه در مورد اطفال غیرمیز آشکار است. نمی‌توان به شرع اقدمس نسبت داد که با نهادی سر آشتی دارد که عقلاً آن را به رسمیت نمی‌شناسند. اعتبار زوجیت همچون دیگر مقولات اعتباری آسان است؛ اما اعتبار باید عقلایی و منشا اثر باشد. به‌ویژه این که تزویج کودکان از احکام ابداعی و تأسیسی اسلام نیست؛ بلکه در شماری از جوامع ابتدایی پیشین رایج بوده است. از یاد نبریم که اسلام به شماری از رویه‌های رایج آن زمان از سر اضطرار و عدم امکان تحول دفعی و ناگهانی تن در داده است.

کمتر مناقشه برانگیز آن برده‌داری است. این گونه تأییدها را نمی‌توان نشان رضایت اسلام به آن رویه‌ها قلمداد کرد. دوم به دلیل اینکه تزویج صغیر مستلزم نفی کرامت انسانی

طفل و نوعی بی‌احترامی و وهن اوست هیچ کودک‌ی پس از بلوغ با شنیدن خبر ازدواجش توسط ولی او خرسند نمی‌شود. بلکه این خبر را ناگوار و نوعی بی‌احترامی به خود و نفی کرامت و استقلال انسانی خویش تلقی می‌نماید. لزوم رعایت کرامت انسانی یک قاعده و اصل خدشه‌ناپذیر است و نمی‌توان حکمی را به شرع مقدمس نسبت داد که کرامت‌ستیز باشد. هر انسانی ناخرسند می‌شود اگر پس از بلوغ دریابد که همچون ابزاری برای ایجاد مجرمیت میان او و کسان دیگری قرار گرفته است و با او معامله شیء و ابزار شده است. حتی تزویج قبل از بلوغ می‌تواند مصداق ایذاء و اذیت باشد که ادله استواری بر حرمت آن در متون دینی موجود است.

سوم تزویج صغار، از چشم‌اندازی دیگر، کودک را در معرض کودک‌آزاری و تعرض جنسی قرار می‌دهد. پیشگیری از مفسده به حکم عقل لازم است. شرع هم این دریافت عقلانی را می‌پذیرد و به پیشگیری از آن فرمان می‌دهد. این که بستن راه‌های منتهی به شر و ضرر در همه موارد واجب نیست، مانع از آن نیست که گاه سدّ باب شر و بدی لازم باشد. نباید نهادی را تجویز کنیم که به پدیده‌هایی مانند افاض و اقتضاض و آسیب جسمی به طفل بینجامد و سپس در پی جبران خسارت‌های وارد بر طفل بر آییم. جبران خسارتی که معمولاً کافی هم نیست. به نظر روان‌شناسان و حتی پزشکان تزویج طفل نابالغ به پدیده‌هایی مانند بلوغ زودرس می‌انجامد که زیان‌های آن‌گاه جبران‌ناپذیر است و در مقیاس‌های مادی نمی‌گنجد. از سوی دیگر ایشان در خصوص رعایت و تشخیص مصلحت در این گونه ازدواج‌ها بیان می‌کنند: «قانونگذار می باید «مصلحت نوعی» را مبنای تشخیص قرار داده و با فرض اینکه این قبیل ازدواج‌ها در حال حاضر اصولاً مضر و مفسده برانگیز است آن را ممنوع نماید.

نمونه کمتر مناقشه برانگیز آن برده‌داری است. این گونه تأییدها را نمی‌توان نشان رضایت اسلام به آن رویه‌ها قلمداد کرد. دوم به دلیل اینکه تزویج صغیر مستلزم نفی کرامت انسانی طفل و نوعی بی‌احترامی و وهن اوست هیچ کودک‌ی پس از بلوغ با شنیدن خبر ازدواجش توسط ولی او خرسند نمی‌شود. بلکه این خبر را ناگوار و نوعی بی‌احترامی به خود و نفی کرامت و استقلال انسانی خویش تلقی می‌نماید. لزوم رعایت کرامت انسانی یک قاعده و اصل خدشه‌ناپذیر است و نمی‌توان حکمی را به شرع مقدمس نسبت داد که کرامت‌ستیز باشد. هر انسانی ناخرسند می‌شود اگر پس از بلوغ دریابد که همچون ابزاری برای ایجاد مجرمیت میان او و کسان دیگری قرار گرفته است و با او معامله شیء و ابزار شده است. حتی تزویج قبل از بلوغ می‌تواند مصداق ایذاء و اذیت باشد که ادله استواری بر حرمت آن در متون دینی موجود است.

سوم تزویج صغار، از چشم‌اندازی دیگر، کودک را در معرض کودک‌آزاری و تعرض جنسی قرار می‌دهد. پیشگیری از مفسده به حکم عقل لازم است. شرع هم این دریافت عقلانی را می‌پذیرد و به پیشگیری از آن فرمان می‌دهد. این که بستن راه‌های منتهی به شر و ضرر در همه موارد واجب نیست، مانع از آن نیست که گاه سدّ باب شر و بدی لازم باشد. نباید نهادی را تجویز کنیم که به پدیده‌هایی مانند افضاض و اقتضاض و آسیب جسمی به طفل بینجامد و سپس در پی جبران خسارت‌های وارد بر طفل بر آییم. جبران خسارتی که معمولاً کافی هم نیست. به نظر روان‌شناسان و حتی پزشکان تزویج طفل نابالغ به پدیده‌هایی مانند بلوغ زودرس می‌انجامد که زیان‌های آن‌گاه جبران‌ناپذیر است و در مقیاس‌های مادی نمی‌گنجد.

از سوی دیگر ایشان در خصوص رعایت و تشخیص مصلحت در این گونه ازدواج‌ها بیان می‌کنند: «قانونگذار می باید « مصلحت نوع » را مبنای تشخیص قرار داده و با فرض اینکه این قبیل ازدواج‌ها در حال حاضر اصولاً مضر و مفسده برانگیز است آن را ممنوع نماید.

لزوم تعیین حداقل سن ازدواج:

در حال حاضر بسیاری از نظام‌های حقوقی جهان، با توجه به پیامدهای نامطلوب ناشی از ازدواج در سنین پایین، داشتن حداقلی از سن را برای اقدام به ازدواج مقرر نموده اند. در واقع گرایش اصلی بسیاری از این کشورها به افزایش حداقل سن ازدواج است؛ از همین رو مجمع عمومی سازمان ملل متحد براساس قطعنامه ۱۷۶۳ مورخ ۷ نوامبر ۱۹۶۲ «کنوانسیون مربوط به رضایت با ازدواج، حداقل سن برای ازدواج و ثبت ازدواج‌ها» را مورد تصویب قرار داده است که تاکنون ایران به آن پیوسته است. در این کنوانسیون حداقل سن ازدواج ۱۸ سال تعیین شده است.

همچنین سازمان ملل متحد، در روز ۲۱ نوامبر ۲۰۱۴، در قطعنامه‌ای از همه کشورهای عضو خواست تا ازدواج کودکان زیر ۱۸سال و «ازدواج اجباری» را ممنوع اعلام کرده، شرایط و قوانین لازم را برای پیشگیری از آن تصویب و اجرا کنند و با متخلفان برخورد نمایند. بر اساس این قطعنامه کمیته حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل از کشورهای عضو خواست تا برای متوقف کردن ازدواج زودهنگام و اجباری کودکان قدم‌های جدی بردارند و دلیلی وجود ندارد که هیچ کودک زیر ۱۸ سالی در هیچ کجای دنیا به نام «فرهنگ و عرف» ازدواج کند.گفتنی است این قطعنامه توسط تمام کشورهای عضو به‌جز ایران و سومالی امضا شد. درحال حاضر گروه‌هایی استدلال می‌کنند که اگر ازدواج زیر سن بلوغ ممنوع شود ازدواج‌های غیر رسمی افزایش پیدا می‌کنند؛ لذا نباید ازدواج زیر سن بلوغ ممنوع شود. این گروه‌ها ادعا می‌کنند بدون نیاز به ممنوعیت قانونی ازدواج کودکان صرفا باید با فعالیت‌های فرهنگی و حمایت‌های اقتصادی از این‌گونه ازدواج‌ها جلوگیری کرد. این استدلال چند ایراد اساسی دارد.

بر اساس نظر بسیاری از حقوق‌دانان ازدواج کودکان در حال حاضر با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران از مصادیق بارز کودک آزاری محسوب شده و اتفاقا از همین‌رو بوده است که در قوانین کشورهایی که به لحاظ فرهنگی و اجتماعی با ایران قرابت دارند مورد جرم انگاری قرار گرفته است. از طرفی همانطور که می‌دانیم پاسخ اصلی به یک رفتار مجرمانه در کنار انجام فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و حمایت‌های اقتصادی مبتنی بر نظریات جرم‌شناسی، جرم انگاری و ممنوعیت می‌باشد. چرا که در اغلب موارد تبعات زیان بار حاصل از این جرم تا حدی است که لزوم پیش بینی و اعمال مجازات جهت جلوگیری از تکرار و شدت آن بیش از هر چیز احساس می‌گردد. بنابراین چنین استدلالی صحیح نیست. برای اینکه پاسخ نظام قضایی بتواند باز دارنده باشد این پاسخ می باید طبق نظریات جرم‌شناسی و متوازن با آسیب‌های ناشی از آن امر تعریف شود.

امروزه به روشنی ثابت شده است که ازدواج کودکان به ویژه قبل از سن بلوغ آسیب‌های بسیار خطرناکی در پی داشته و در هر شرایطی این ازدواج‌ها در جامعه کنونی ما به مفسده منتج می‌گردند. این موضوع در مطالعات اجتماعی مختلف از جمله در سمینار امسال جمعیت امام علی (ع) با موضوع ازدواج کودکان در دانشگاه علم و صنعت مورد بررسی قرار گرفته است.

منابع:

دکتر امیر ناصر کاتوزیان، دوره حقوق مدنی خانواده، جلد اول، انتشارات شرکت

سهامی انتشار، چاپ چهارم۱۳۹۴

دکتر اسداله لطفی، حقوق خانواده جلد اول، انتشارات خرسندی، چاپ دوم ۱۳۹۲

دکتر عبدالحسین شیروی، حقوق خانواده، انتشارات سمت، چاپ اول۱۳۹۵

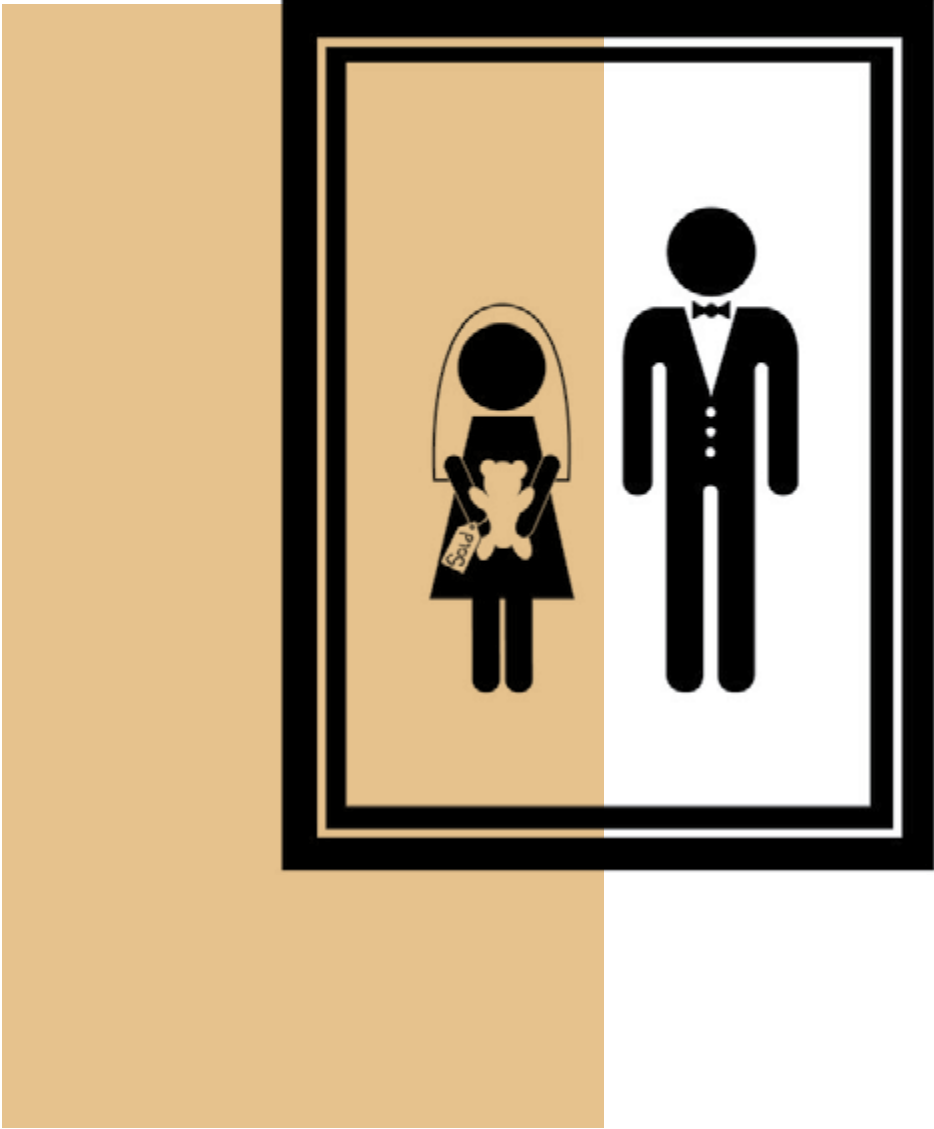
دکتر عبدالرسول دیانی، حقوق خانواده، انتشارات میزان، چاپ اول۱۳۸۷

دکتر علی عباس حیاتی، حقوق خانواده، انتشارات میزان، چاپ اول۱۳۹۳

محمد زارعیان، ملاحظات نهایی کمیته حقوق کودک درخصوص دومین گزارش

ادواری جمهوری اسلامی ایران، ترجمه غیررسمی وزارت امور خارجه

مقاله بررسی حقو قی سن ازدواج و رشد دختران نویسنده فریده شکری.



تزویج صغار، از چشم‌اندازی دیگر،

کودک را در معرض کودک‌آزاری و تعرض جنسی قرار می‌دهد. پیشگیری از مفسده به حکم عقل لازم است. شرع هم این دریافت عقلانی را می‌پذیرد و به پیشگیری از آن فرمان می‌دهد. این که بستن راه‌های منتهی به شر و ضرر در همه موارد واجب نیست، مانع از آن نیست که گاه سدّ باب شر و بدی لازم باشد.



رسانه ملی و غفلت از اجتماع

غیر قابل پخش!

نام محفوظ، از نویسندگان رادیو



یکی از اهداف رسانه، شفاف‌سازی و آگاهی‌بخشی است. به خاطر همین رسالت هم، روزانه هزاران خبر در رسانه‌ها ساخته و پخش داده می‌شود. قرار است این خبرها به مخاطبان آگاهی دهند، بر کیفیت زندگی‌شان بیفزایند و با ایجاد پرسش و حساسیت، اثرگذار باشند.

همه این هدف‌ها به کنار، وقتی رسانه‌ای ملی می‌شود، بارِ این مسئولیت‌ها هم بالا و بالاتر می‌رود. مردم آن جامعه دل‌شان می‌خواهد رسانه، زبان گویایشان شود، در بزنگاه حوادث اجتماعی جای آن‌ها واکنش نشان دهد و از خیلی‌ها، بابت خیلی موضوعات توضیح بخواند.

ایین حساسیت در مورد موضوعات اجتماعی چند برابر می‌شود، اما وای به زمانی که رسانه ملی، خود سانسورگر اساسی‌ترین انتقادات اجتماعی باشد و بشود متهم ردیف اول در نگتن و حذف خیلی مسائل، آن هم موضوعات اجتماعی.

اوضاع وقتی دردناک‌تر می‌شود که رادیو و تلویزیون بخواهد زهر اتفاق‌های اجتماعی را بگیرد و با تزئینات رسانه‌ای، آن‌ها را قابل تحمل‌تر نماید. آن هم درست وقتی که خبرها باید دردناک باشند، وجدان عمومی را به درد بیاورند و در حافظه ملی ثبت شوند.

اینجاست که حتی اگر برنامه‌ساز درد گفتن این مسائل را هم داشته باشد، موانع یکی یکی سر راهش سبز می‌شوند، فیلترهای نظارتی یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و در انتها حرفی زده می‌شود که با حرف اول کیلومترها فاصله دارد. بعضی برنامه‌سازهای سمج که درد معضلات اجتماعی را دارند باز هم میدان را خالی نمی‌کنند و با چرخاندن هزار باره لقمه دور سرشان، حرفی را می‌زنند که گزندگی و تلخی اولیه را نداشته باشد.

این جور مواقع همه چیز غیر قابل پخش است، اگر قرار است از قعر در بشاگرد یا کپرنشینانی در بلوچستان حرف زده شود، باید از خوبی‌های من در آوردی هم در کنارش حرف زد!

اگر احد و صمد در آتش سوخته‌اند یا کودک‌کی اُردوز کرده است، نباید افکار عمومی را به درد آورد! اگر کپرهای اطراف تهران به آتش کشیده می‌شود نباید موضوع را رسانه‌ای کرد چون همه این‌ها غیر قابل پخش است و می‌تواند دست آویزی شود برای تسویه حساب‌های سیاسی در داخل و خارج کشور. در حالی‌که اتفاقا این رخدادهای اجتماعی نباید غیر قابل پخش باشد! باید صریح و بی‌رغوبی به آن‌ها پرداخت تا سنسورهای جامعه به درد بیاید و مطالبات قانونی، خلأهای موجود را رفع نماید.

در پس چنین مصلحت‌اندیشی همه‌جانبه‌ای است که زندگی‌ها نابود می‌شود، کودکی‌ها می‌سوزد و طبیعی‌ترین حقوق انسانی از یاد می‌رود.

کم‌کاری رادیو و تلویزیون در معضلات اجتماعی تنها نگفتن بخشی از حقیقت نیست، که در این شرایط سکوت به ناآگاهی میلیون‌ی مخاطبان‌سی منجر می‌شود که رادیو و تلویزیون را قابل اعتماد دانسته‌اند و در تلاطم روزمرگی‌ها به آگاهی‌بخشی این رسانه‌ها چشم امید بسته‌اند.

فراموشی معضل اجتماعی امروز می‌تواند به نادیده گرفتن کودک کار امروز و ناهنجاری‌های جوان فردا منجر شود و آسیب‌هایی را به بدنه جامعه وارد کند که برای پاک کردن آن چه بسیار وقت و هزینه لازم خواهد بود.

امید که جامعه ما از مواجهه با خبرهای تلخ اجتماعی فرار نکند و رادیو و تلویزیون ملی روی آنها سرپوش نگذارد. امید که مطالبات قانونی کودکان بدسرپرست و بی‌سرپرست حاشیه‌نشین، روزی مطالبات تمام جامعه باشد. امید که غیر قابل پخش‌هایی قابل پخش شوند که راهگشا می‌توانند باشند... امید که امیدها اجرا شوند... امید که....

یعنی این هم غیر قابل پخش است ؟؟؟

افتتاحیه فروشگاه محصولات خانه هنر

در تاریخ ۳۰ دی و ۱ بهمن ماه زنان سرپرست خانوار و نوجوانان تحت پوشش جمعیت امام علی (ع) محصولات خود را عرضه کردند. در افتتاحیه این فروشگاه برندهای مختلفی حضور داشتند؛ از جمله محصولات دستی بلوچستان، «سبزین دست» که نام برند کیسه ای پارچه ای دوستاندار محیط زیست است، کارگاه خیاطی فرشته، کارگاه تیدا (دختران خورشید) که در عرصه خیاطی و چرمدوزی و کارگاه مادرانه فعالیت میکنند و «نعنا» که با رنگ و لعاب غذای آماده، نیمه آماده، شور، ترشی، مربا و... ر شده کرد است؛ به همراه برند «چارتد آبی» که در مشهد با نقاشی روی پارچه فعالیت خود را آغاز کرده بود و هم اکنون دارای کارگاه خیاطی است و فعالیت های فصلی مختلفی نیز دارد. همه ی این برندها در کنار هم جمع شده بودند تا فعالیت های خود را عرضه کنند و به فروش برسانند. در پایان تمام عواید این فروشگاه در خدمت همین عزیزان قرار گرفت.

جشن تولد دو سالگی خیاط خانه فرشته

در روز بیست و هشتم بهمن ماه جشن تولد دو سالگی خیاط خانه فرشته در خانه هنر جمعیت امام علی (ع) برگزار گردید که در آن از محصولات جدید و کیف های فرشته که هنر دست مادران سرپرست خانوار بود رونمایی شد.

کارگاه توانمندسازی

روز یکشنبه ۱۴ آذر، کارگاه توانمندسازی زنان و تاثیر آن بر کاهش فقر توسط دکتر سمیه فریدونی، عضو هیات علمی موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی در خانه هنر ایرانی برگزار شد. شرکت در این کارگاه برای عموم آزاد بود.

کتاب تصویرگری سیتا و فرشته

روز جمعه ۲۹ بهمن از کتاب تصویرگری سیتا و فرشته در خانه هنر ایرانی رونمایی شد. سیتا و فرشته از نوجوانان هنرمند خانه ایرانی دروازه غار با نوشتن داستانهایی به نامهای «مورنگی چشم آبی» و «دست های جادویی» به تصویرگری این داستانها پرداختند. خانه ایرانی دروازه غار طی یک دوره ی آموزشی سه ماهه نقاشی و تصویرگری به استعدادیابی کودکان و نوجوانان تحت پوشش خود اقدام کرد و ماحصل این دوره آموزشی کتاب تصویری سیتا و فرشته بود. همچنین در کنار رونمایی از این کتاب، نمایشگاه نقاشی کودکان دروازه غار نیز برپا شد.

کسب مقام سوم مسابقات «بلاک اس»

با توجه به شرایط کودکان کار، تحت پوشش جمعیت امام علی و عدم پرورش استعدادهای این کودکان، تیم آموزش خانه ایرانی سعدی با تشکیل کارگروه استعدادیابی، اقدام به برگزاری یک دوره ۳ ماهه کلاسی بازیهای فکری نمود تا به ارزیابی مهارتهای این کودکان بپردازد. در پایان نخستین دوره این کلاسها، کودکان ما در دومین المپیاد ریش (مسابقات بازی های فکری) که توسط سازمان دانش آموزی اداره آموزش و پرورش استان فارس در دوره سنی ابتدایی و متوسطه برگزار گردید، شرکت کردند. کسب مقام سوم مسابقات «بلاک اس» و کسب دو سهمیه شرکت در مسابقات کشوری توسط کودکان خانه ایرانی سعدی شیراز، بیانگر استعدادهای نهفته این کودکان و نماد تلاش جمعی تیم آموزش جمعیت امام علی (ع) در شیراز است که این موفقیت را به این عزیزان تبریک می گوئیم.



مسابقات قهرمانی کشور بانوان در رشته ی کیو کوشین ماتسوشیما

روز جمعه ۵ شهریور، دختران کاراته کای خانه ی ایرانی احمد آباد مستوفی در مسابقات قهرمانی کشور بانوان در رشته ی کیو کوشین ماتسوشیما که در همدان برگزار شد يك مدال طلا، دو نقره و دو برنز کسب کردند.

برگزاری دومین دوره لیگ فوتبال پرشین

بزرگترین رخداد ورزشی این دوره، دومین دوره لیگ پرشین، از تاریخ دهم تا نوزدهم شهریور ماه با حضور ۳۵ تیم فوتبال در سه رده نونهالان، نوجوانان و جوانان برگزار شد. بر اساس برآوردهای انجام شده، هزینه برگزاری این رویداد ورزشی بیش از ۳۰۰ میلیون تومان بود که این مبلغ از محل کمک های مردمی و بلیط فروشی تامین شد. تیم های حاضر در این مسابقات از محلات تحت حمایت جمعیت امام علی در تهران و شهرستانها بودند. نکته حایز اهمیت در این دوره از مسابقات حضور تیم های پرشین کردستان و بلوچستان بود. مسابقات کاراته قم در تاریخ ۲۶ آذر مسابقات کاراته بانوان، رشته ی کاتا با حضور ۱۳۰ شرکت کننده در محل خانه کاراته قم برگزار گردید. فرزانه، عاطفه و آرزو از خانه ایرانی قم در رده های جوانان و نونهالان موفق به کسب يك مدال نقره و دو مدال برنز شدند. کسب مقام سوم دو و میدانی بهمن، علیرضا یکی از نوجوانان خانه ایرانی پاکدشت، در مسابقات تشویقی دو و میدانی استان تهران، در ماده ی دو ۸۰۰ متر نوجوانان مقام سوم را کسب کرد.

مسابقات هیات کاراته ی شمال شرق استان تهران در بهمن ماه

تیم هشت نفره دختران کاراته کار خانه ایرانی خاگ سفید در مسابقات هیات کاراته شمال شرق استان تهران سه مدال طلا، چهار نقره و یک برنز کسب کردند. این تیم همچنین نایب قهرمانی کاتای تیمی باشگاههای کشور را در پانزدهم بهمن ماه امسال، به خود اختصاص داد.

خبر ویژه: موفقیت یکی از فرزندان جمعیت امام علی (ع)

«امام»، یکی از فرزندان خانه ایرانی فرحزاده، سال گذشته در لیگ پرشین بازی میکرد. او هم اکنون در آلمان توپ می زند و موفق به کسب جوایزی در مسابقات رده ی سنی نونهالان در مسابقات باشگاهی محل زندگی خود شد.

«خانه بخت کجاست؟»

انجمن تصویرگران ایران با همکاری جمعیت امام علی (ع) در بهمن ماه ۹۵ اقدام به برگزاری نمایشگاه تصویرگری «خانه ی بخت کجاست؟» کرد. این همکاری به منظور مشارکت هنرمندان در آگاهی و حساس سازی جامعه نسبت به ازدواج کودکان و پیامدهای بعدی آن صورت گرفت.

جشنواره ی چهارراه های رنگی در ۲۲ تا ۲۵ بهمن

جشنواره «چهارراه های رنگی» توسط نمایندگی جمعیت امام علی در بوشهر برگزار شد. در این جشنواره آثار فرهنگی-هنری کودکان و مادران سرپرست خانوار به نمایش گذاشته شد. نقاشی های به نمایش در آمده در این نمایشگاه حاصل دو سال کلاس نقاشی برای کودکان بود. کودکان در این کلاس ها با اصول مقدماتی نقاشی آشنا شدند و سپس کلاس های پیشرفته را گذراندند. هر کدام از بچه ها برای نقاشی خود داستانی نوشته بودند که مراجعه کنندگان می توانستند آنها را در کنار نقاشی ها ببینند و بخوانند. ده قطعه از عکس هایی که ماحصل کلاسی عکاسی کودکان و نوجوانان بود، در جشنواره ی چهار راه های رنگی به نمایش در آمد و آثار هنری مثل سوزن دوزی و بافتنی مادران سرپرست خانوار نیز در معرض دید حضار قرار گرفت.

۲۰ کتاب در ۱۲۰ دقیقه

روز ۲۹ آذر برنامه ای با عنوان «۲۰ در ۱۲۰» در کافه کوخ خانه هنر ایرانی برگزار شد. در این برنامه هر شرکت کننده شش دقیقه زمان داشت تا کتاب تاثیر گذار زندگی خود را به دیگران معرفی کند. در این برنامه ۲۰ کتاب در حوزه های مختلف معرفی شدند. علاقمندان ارایه کتاب در این برنامه می توانستند با ارسال نام و نام خانوادگی و همچنین کتاب مورد علاقه خود در این برنامه حضور پیدا کنند.

سه شنبه های مستند

در سه شنبه هر هفته با حضور همایون امامی، مستند ساز و منتقد، برخی اهالی سینما و هواداران و اعضای جمعیت امام علی، فیلم های مستند اکران و مفاهیم طرح شده به لحاظ اجتماعی و هنری مورد نقد و بررسی قرار گرفت و از جمله فیلمهای اکران شده می توان از مستند «کودک و استثمار» تولید سال ۱۳۵۹ به کارگردانی محمدرضا اصلانی، فیلم مستند «کوره پزخانه» تولید سال ۱۳۵۹ به کارگردانی زنده یاد محمدرضا مقدسیان با موضوع کار کودکان و نوجوانان در کوره پزخانه ها فیلم مستند «یک آن» تولید سال ۱۳۸۹ به کارگردانی رایا نصیری با موضوع خشونت در اجتماع، فیلم مستند «نانی از گل» به کارگردانی فریده شقایق فیلم مستند «مای سا و ماسان» تولید سال ۱۳۷۴ به کارگردانی زنده یاد محمدرضا مقدسیان با موضوع ازدواج کودکان در ایران، فیلم مستند «خون بازی» تولید سال ۱۳۹۴ به کارگردانی مصطفی شیری با موضوع آمار شیوع و ابتلا به ایدز در مشهد، نام برد.

شب شعر «جنگت، صلح و کودکان»

این شب شعر به مناسبت روز جهانی صلح و در باشگاه هواداران جمعیت برگزار شد. صاحبان آثار برگزیده از میان آثار ارسال شده برای این شب شعر، کودکانی از خانه های ایرانی و تنی چند از شعرا و غزل سرایان ایرانی و افغان بودند که در این مراسم شرکت کردند. خوانش شعر توسط شعرا و کودکان از برنامه های این شب شعر بود. همچنین کودکان در رابطه با بیزاری از جنگ و بی تفاوتی انسانها نسبت به یکدیگر با حضار به گفتگو پرداختند. در این برنامه شاعرانی چون محمد علی بهمنی، اسماعیل اراضی و... حضور داشتند.

جامعه در آینه شعر نیما

روز چهارشنبه ۱۹ آبان ماه شب شعری به مناسبت زادروز نیما یوشیج در باشگاه دانشجویان واقع در خیابان شانزده آذر با حضور جمعی از شعرا و همچنین شعرخوانی کودکان خانه های ایرانی برگزار شد.

نمایش نقالی غریب خوانی

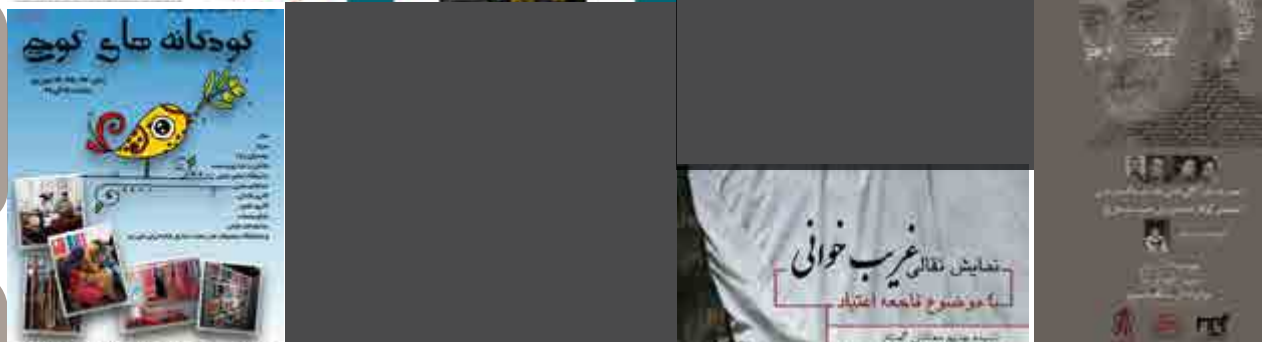
نمایش «غریب خوانی» با استفاده از فرم نقالی به بحث اعتیاد پرداخته و با نگاه به فرهنگ عاشورا یعنی مبارزه با یزید زمان، اعتیاد را هدف قرار داده است. پرده به کار رفته در این نقالی همان پرده، پرده خوانی مشهور است؛ با این تفاوت که در این پرده از عناصر مختلف برای نشان دادن اعتیاد استفاده شده است. نقال و بچه نقال داستان فروپاشی خانواده ی سالمی را به وسیله ی اعتیاد حکایت می کنند. خانواده ای که در نهایت با مرگ پدر در خیابان، به طور کامل از بین می رود. در این نمایش امیر حسین، از نوجوانان خانه ایرانی مولوی به همراه یکی از معلمان ایفای نقش کردند. «غریب خوانی» دهه اول محرم سالهای ۹۴ و ۹۵ در خانه هنر ایرانی اجرا شد. از دیگر اجراهای این نمایش می توان به یک اجرا در زنجان، دو اجرا در مازندران، یک اجرا در قم، یک اجرا در یکی از تالارهای شهر اصفهان و یک اجرا در دانشگاه اصفهان اشاره کرد. همچنین این نمایش در آیین شام عیاران سال ۹۵ در قلعه علیمون شهر ری اجرا شد.

حضور در نمایشگاه مطبوعات

نمایندگان جمعیت امام علی آبان ماه امسال با حضور در غرفه های «پایگاه خبری گلونی» و «روزنامه شهر وند» در نمایشگاه مطبوعات حاضر بودند.

نمایش رویاهای دم صبح به همراه نشست تخصصی کودکان معارض با قانون در دانشگاه تهران

معرفی طرح کعبه کریمان در دانشگاه های تهران و شهرستان بازدید دانشجویان صنعتی شریف از خانه ایرانی دروازه غار برگزاری همایش تدریس عشق در دانشگاه های علوم و تحقیقات، الزهراء زنجان اجرای نقالی غریب خوانی در دانشگاه زنجان جشنواره غذای زنان سرپرست خانوار در دانشگاه تهران شب شعر با موضوع نیما و مسائل اجتماعی در دانشگاه تهران مصاحبه دانشجویان دانشگاه های تهران، قم، زنجان، گرگان، ساری پیرامون اعتیاد کودکان و آیین شام عیاران اکران فیلم شهر زیبا، در دانشگاه شریف و تهران به همراه نشست بررسی وضعیت کودکان معارض با قانون بازارچه محصولات کارآفرینی مادران سرپرست خانوار در دانشگاه شریف برگزاری نشست معرفی طرح طفلان مسلم در دانشگاه خواجه نصیر بازدید دانشجویان تربیت دبیر شهید رجایی از خانه ایرانی خاکسبید نمایشگاه آثار برگزید فراخوان عکاسی دانشگاه تهران با محوریت مسائل اجتماعی معرفی طرح یلدا در کوچه های قمر در برنامه شب یلدا دانشگاه آزاد تهران مرکز حضور در نشست تخصصی کار کودکان در دانشگاه مفید قم به عنوان سخنران



معالجه و درمان حدود ۱۵۰ کودک و مادر تحت حمایت در خانه درمان

به گزارش بخش درمان و بهداشت جمعیت امام علی (ع) در فصل پاییز حدود ۱۵۰ مادر و کودک تحت مداوا و معالجه قرار گرفتند. حدود ۱۰۰ تن از این افراد که با معضل دهان و دندان مواجه بودند در اتاق دندانپزشکی زیر نظر متخصصین مجرب معالجه شدند. بخش درمان و بهداشت همچنین حدود ۵۰ تن از کودکان و مادران را که با مشکلات و امراض مختلف دیگری مواجه بودند، به پزشکان داوطلب جمعیت امام علی (ع) معرفی کرد، که همگی مداوا شده و بهبود یافته اند.

جشنواره خانه ایرانی دروازه غار

جشنواره هنری «از غار بخوان» با رویکرد صلح و دوستی و ایجاد اتحاد بین اقوام و اتباع مختلف ۲۴ تا ۲۶ آذر در باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار شد. در این نمایشگاه شاهد گالری نقاشی و عکس کودکان و همچنین اجرای گروه آواز خانه علم دروازه غار بودیم. همچنین فروش آثار هنری مادران، چاپ طرح دلخواه بر روی کیسه های دوستان محیط زیست سبزین دست، جشنواره غذا، پخش مستند «از غار بخوان» و اجرای تیاتر از دیگر برنامه های این جشنواره بود.

افتتاح چهارمین خانه اشتغال جمعیت در اواخر مرداد ماه

چهارمین خانه اشتغال جمعیت امام علی (ع) که مختص به زنان سرپرست خانوار است در محله ی مولوی آغاز به کار کرد.

در این مرکز زنان سرپرست خانوار با تولید و فروش محصولاتشان با نام «نعنا» که شامل غذاهای آماده، نیمه آماده، شور، ترشی، مربا و... است به همراه محصولات کارگاه فرشته که فعالیت گسترده ای در زمینه ی خیاطی دارد، هزینه های امرار معاش خود و فرزندان شان را تامین میکنند.

جشنواره ی خانه ایرانی شهر ری

جشنواره ی کوکانه های کوچ از ۲۴ تا ۲۶ شهریور در باغ موزه نگارستان برگزار شد. از برنامه های اجرا شده در این جشنواره می توان به بخش مستندی در رابطه با شرایط زندگی کودکان مهاجر به نام «رو یاهای بدون مرز»، اجرای سرود سرزمین من توسط کودکان، نمایشنامه خوانی بچه های خاکستر و خواب سیاه، اجرای موسیقی زنده، نمایشگاه عکس و نقاشی، عرضه ی محصولات نور، صنایع محلی و رباتیک اشاره کرد. همچنین در پایان این جشنواره بازدیدکنندگان بیانیه ای را در حمایت از کودکان مهاجر و پناهنده امضا کردند.

جشنواره ی خانه ایرانی مولوی

جشنواره ی خانه ایرانی مولوی طی روزهای ۱۲ تا ۱۴ آبان ماه در باشگاه هواداران جمعیت امام علی برگزار شد. برنامه ی روز اول این جشنواره معرفی خانه ایرانی مولوی بود. دیگر برنامه ی این روز رونمایی از محصول جدید کارگاه خیاطی فرشته بود. در این کارگاه برای مادران سرپرست خانوار کارآفرینی صورت می گیرد. در روز دوم، نشست توانمندسازی مادران سرپرست خانوار برگزار شد. در این نشست پیرامون خانه اشتغال مولوی به عنوان یک تجربه موفق صحبت گردید. در روز سوم، نشست ازدواج کودک به عنوان مقدمه ای برای سمینار ازدواج کودک جمعیت امام علی توسط رقیه حسینی برگزار شد. همچنین در هر سه روز این جشنواره اجرای برنامه هنری کودکان تحت پوشش، گالری نقاشی و فروش محصولات خانه اشتغال از برنامه های ثابت بود.

سومین گردهمایی سالیانه نمایندگان های جمعیت امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع)

سومین گردهمایی سالیانه جمعیت امداد دانشجویی مردمی امام علی (ع) با هدف هم افزایی دانش اجتماعی در زمینه آسیب های اجتماعی، به اشتراک گذاشتن تجربیات، ارائه شهرهای مختلف برای اخذ نمایندگی و انتقال دانش و تجربیات به منظور آموزش مباحث مورد نیاز، در تاریخ ۷، ۸ و ۹ مرداد ۱۳۹۵ در شهر ساری برگزار گردید.

این گردهمایی در سه بخش برگزاری کارگاه های آموزشی (با موضوعات روانشناسی کودکان، کار آفرینی، مدیریت دانش و ره یافتی به درون)، ارائه شهرهای همدان، آمل، تبریز و یزد برای اخذ نمایندگی و ارائه تجربیات موفق در زمینه اشتغال و کار آفرینی زنان، شناسایی و مددکاری و تاثیر درمانی برگزار گردید. همچنین گزارش فعالیت های امدادی جمعیت امام علی در عراق و در مناطق اورامانات و جواهرود در این گردهمایی ارائه شد.

گردهمایی باز آموزی مددکاران جمعیت

این گردهمایی در ۱۸ و ۱۹ آذرماه در تهران برگزار شد.



فرهنگی فرهنگی

نگاهی به دروغ، دغل، دو رویی، فساد و همه سایه‌هایی که خورشید را از ما گرفته‌اند

صبح دل انگیز يك روز پنج‌شنبه ناگهان با يك بنر سبز رنگ زیبا ابتدای خیابان ورودی شهرک روبرو شدم، بنری همراه با تیتري درشت به این مضمون « پیاده‌سازی محله سلامت در شهرک صنعتی» هنوز با بنر فاصله دارم و تنها تیتیر قابل خواندن است، اما تا به فاصله قابل خواندن برسم افکاری اسلوموشن‌وار از ذهنم می‌گذرند.

سوال اصلی افکار ذهن من این است : فاصله شهرک صنعتی با محله سلامت شدن چقدر است؟ پیش از اینکه خط‌کش بردارم و این فاصله را اندازه بگیرم ابتدا باید می‌فهمیدم این تبلیغ چه نوع سلامتی را مد نظر دارد.

سلامت رفاهی؟ چند کوجه اول به لطف کارگاه‌های صنعتی آسفالت هستند. خیابان که خاکی می‌شود کم‌کم امکانات حذف می‌شود، اول گاز، دو کوجه بالاتر آب، دو کوجه بالاتر برق و در نهایت از جایی که کوره‌های آهک‌پزی شروع می‌شوند رفاهی وجود ندارد که بشود راجع به سلامت بحث کرد.

سلامت اجتماعی؟ فکر کردن به حضور قاچاقچیان عمده مواد مخدر، خانه‌های تیمسی، خانه‌های فساد و انبارهای مواد مخدر در دل شهرک منجر می‌شود که خیلی سریع از این گزینه صرف‌نظر کنم.

سلامت فرهنگی؟ نزدیک‌ترین مدرسه تا شهرک با پای پیاده بیشتر از يك ساعت فاصله دارد و وقتی اداره نوسازی می‌خواهد مدرسه برای شهرک صنعتی بسازد شهرداری کارشکنی می‌کند. حال کلنگ ساخت مدرسه دو سال است بین زمین و هوا مانده. با وجود این، سلامت فرهنگی شهرک همراه با سلامت فرهنگی قسمتی دیگر زیر سوال می‌رود، پس سراغ گزینه آخر می‌رویم.

تنها گزینه باقی مانده سلامت جسم است.

هم زمان با رسیدن ذهنم به این گزینه جسم به کنار بنر می‌رسد و با يك نگاه همان گزینه

اندر معجزت ظهور یک دوربین

و ناگهان همه چی اروممه...

محمدعلی آزادپور

آخر تایید می‌شود .

زیر تیتیر چک لیست بلندبالایی است که هدف محله سلامت است.

گزینه اول راه اندازی خانه بهداشت است که در مربع کنشارش تیسک قرمز بزرگی زده شده است. هرچه در ذهنم واکاوی میکنم که خانه بهداشت شهرک کجاست حافظهام یاری نمی‌دهد، بنر را واکاوی می‌کنم تا آدرس را بیابم اما اثری از آدرس نیست.

همان گزینه اول نیاز خواندن مابقی بنر را از بین می‌برد.

به سمت خانه ایرانی راهم را ادامه می‌دهم که با صحنه عجیبی روبرو می‌شوم. چند متر جلوتر همان بنر نصب شده است، و چند متر جلوتر و باز چند متر جلوتر و باز کمی جلوتر گروهی در حال سوار کردن داربست برای نصب همان بنر هستند! ناگهان در خاطرم گذشت که در کنار بنر اول دو لودر در حال تمیزکاری زمین خرابه ورودی شهرک بودند.

هرچه هست امروز باید روز خاصی باشد.

و خاص بودنش زمانی تأیید شد که درست در مرز مشترک خیابان آسفالت و خاکی کت و شلوارپوشانی را در حال قدم زدن کنار اتومبیل‌هایشان دیدم. اینجا چه می‌کنند را نمی‌دانم؛ تنها چیزی که می‌دانم این است که نزدیک انتخابات نیست، تازه اگر نزدیک به انتخابات هم باشیم تمامی کاندیداها به سمت شهرک پدر هجوم می‌آورند، شهرک صنعتی بار تبلیغاتی چندانی ندارد. حال نوعی حس خوشحالی همراه با فضولی را به جهت به چشم آمدن شهرک تجربه می‌کنم و این حس تا بعد از ظهر که از خانه ایرانی برمی‌گردم با من است. چند ساعت بعد وقتی که بازمی‌گردم، دو نفر به جمع کت و شلوارپوشان اضافه شده است؛ با این تفاوت که حالا مردم دورشان را شلوغ کرده‌اند و یک دوربین فیلم‌برداری، فیلم می‌گیرد.

حس خوشحالی‌ام از بین رفت، اما همان‌ده حس فضولیم کشف کرد که در آن روز دوربین یکی از برنامه‌های شبکه يك سیما به شهرک آمده بود جهت ضبط مستند، و در آن روز همه چیز آرام بود، ما چقدر خوشحال بودیم و محله‌مان چقدر سالم... دو ماه گذشته و از بنرهای نصب شده قط داربست فلزی‌اش مانده است و فرسنگ‌ها فاصله تا محله سلامت...

سلامت اجتماعی؟ فکر کردن به حضور قاچاقچیان عمده مواد مخدر، خانه‌های تیمی، خانه‌های فساد و انبارهای مواد مخدر در دل شهرک منجر می‌شود که خیلی سریع از این گزینه صرف‌نظر کنم.



رخدادهای ویژه

نمایشگاه تصویرسازی «خانه بخت کجاست؟»



خانه بخت کجاست؟ نمایشگاهی مجازی است که با همکاری انجمن تصویرگران ایران و جمعیت امام علی (ع) به منظور مشارکت هنرمندان تصویرگر در آگاه‌سازی و حساس‌سازی جامعه نسبت به آسیب اجتماعی و پیامدهای بعدی ازدواج کودکان برگزار شده و در

سایت انجمن تصویرگران به نمایش در آمده است.

هئیت داوران این نمایشگاه شامل میترا عبدالمی، مهکامه شعبانی و ماهنی تخبی پیس از بررسی آثار ارسال شده به دبیرخانه، آثار ۴۰

تصویرگر را شامل لاله آشتوری، پرناز آقایی، نگین احتسایان، سارا اسماعیلی، مریم انحاز، سلیمه باباخان، لیلا بحر عظیمی، نیلوفر برومند،

مریم بکا، زهره پرهیزکاری، مریم تاروردی، شادی جمشیدی، هدیه جوانی‌جم، عسل خاذهی، ته‌مین حدادی، نرگس حلاجیان، فاطمه

حیدریان (با دو اثر)، راضیه درزی، معظمه دهقانی، زهرا رسولی، سعیده رضایی بحر (با دو اثر)، مژگان زمانی‌زاده، حکیمه شریفی، مژده

شکری، سمانه صلواتی، مریم طهماسبی، الهام عسگری‌ایبانه، آرام علایی اردبیلی (با دو اثر)، خانه علی‌وحدتی، زهرا گنجی، نرگس محمدی،

فاطمه مسئله، دنیا مقصودلو، سمیرا مکاریان، مریم ملکیان، فرناز منصوری، عطیه مهرابی، فریده نصیب، آلیتا هاشمی‌مقدم و زهرا هوشیار

را برای حضور در نمایشگاه انتخاب کردند.

تلاش خواهد شد نمایشگاهی از منتخبان آثار رایافته به نمایشگاه مجازی، در یکی از گالری‌های تهران برگزار شود و کاتالوگی نیز از این

آثار منتشر شود.

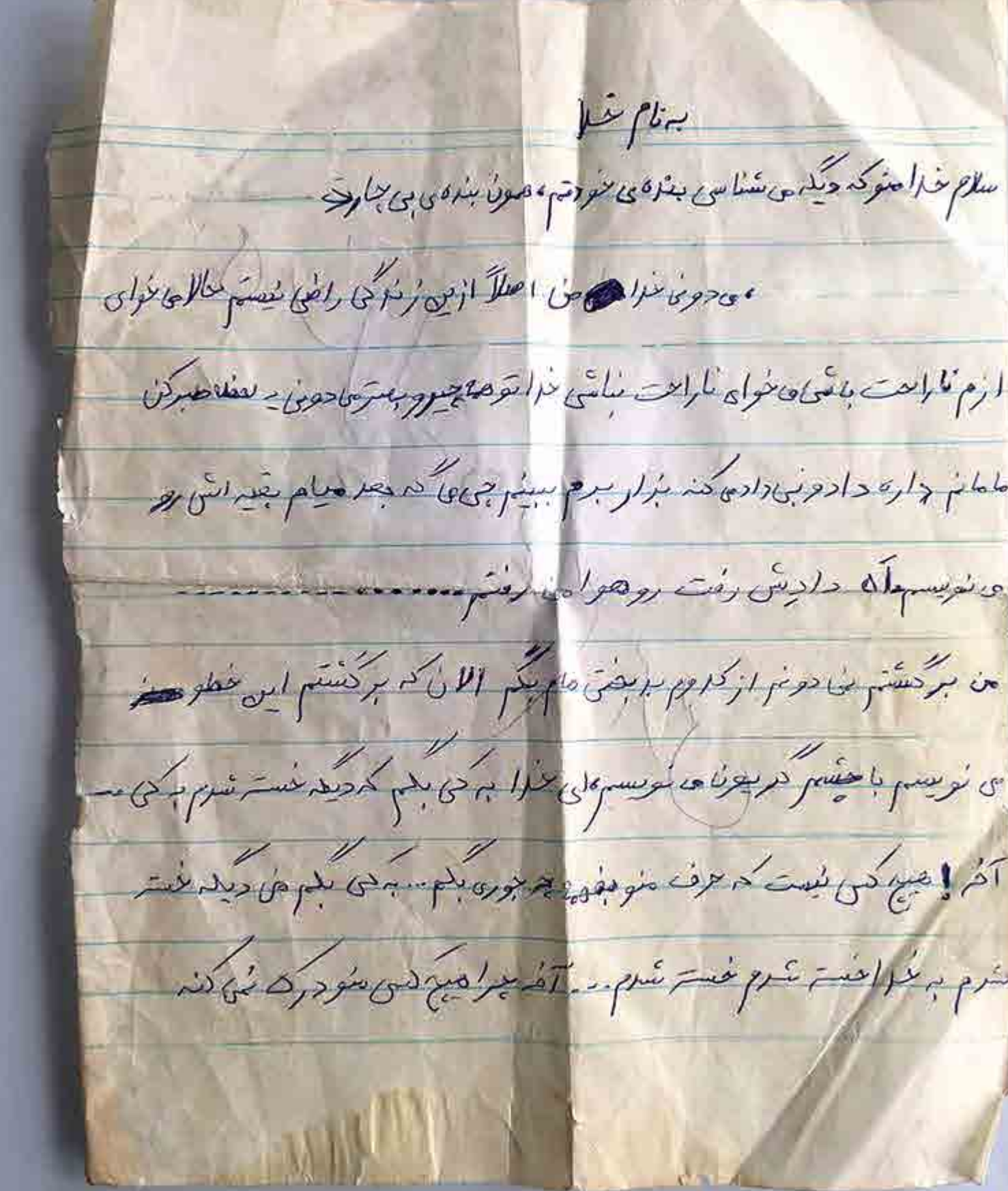
دبیر این نمایشگاه مهدی عبدالزاده و شورای سیاستگذاری آن شامل محسن حسن‌پور، کمال طباطبائی، علی هاشمی‌شهرکی، علی

بوخری و عاطفه شفیعی‌راد است.

پی‌نوشت: در این شماره نشریه گل‌ریخ که به صورت ویژه به بررسی پدیده ازدواج کودک در ایران اختصاص دارد، از شماری از آثار این

نمایشگاه استفاده شده است.

به کی بگم خدا؟



حامیان اصلی خانه های ایرانی	
 ایران کتان آذرسیماب حامیان هر ماه خانه ها شرکت سازه کاو تولیدی صنعتی تکمیل بافت (مهندس سیدان) شرکت مهندسی سازه کاو شرکت سیناژن-سرکار خانم حامدی فر مجمع آموزشی منظومه خرد مجمع آموزشی مهدوی همکاران راهپویان همتا شرکت تهویه آرسام (کرج) شرکت استام صنعت (کرج)	
حامیان کمک در طرح کوچه گردان عاشق	
 نقشینه شرکت صنعتی و بازرگانی صحت چای بلدرچین تک ماکارون حبوبات برتر صنایع گله‌ا صنایع غذایی حامیان کمک در طرح لیگ فوتبال گروه صنعتی پلیمر بوشهر	
حامیان فعالیتهای فرهنگی	
 وبسایت آپارات وبسایت تیوال پارس آنلاین هیئت امنای دبیرستان تاریخی سعادت (بوشهر) شرکت دیجی کالا انجمن تصویرگران ایران	
حامیان درمانی	
 رادیولوژی سپید پرتو بیمارستان ابن سینا داروخانه آقای دکتر طوسی رادیولوژی و سونوگرافی آقای دکتر وهاب آقای مرکز تصویربرداری کوثر شیراز کلینیک و سونوگرافی باران	
 و سپاس از تمامی پزشکان و دندانپزشکان داوطلب عزیز با تشکر از تیم کشوری دندانپزشکان حامی کودکان نیازمند که در بسیاری از شهرهای کشور از جمله تهران، شیراز، زنجان، کرمانشاه، یزد و اصفهان پذیرای درمان دندان کودکان تحت پوشش جمعیت امام علی (ع) بودند و سپاس ویژه از آقای دکتر خلیلی مدیریت این گروه	
 کارکنان شرکت حمل و نقل ماروس 	
مشاوره و راهنمایی و حمایت معنوی:	
 دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف امور فرهنگی –اجتماعی دانشگاه شیراز 	
 با تشکر ویژه از چاپ آریا ، جناب آقای نعیمی 	

خانه ایرانی مولوی: تهران، خیابان مولوی ، نرسیده به چهارراه شاپور ، روبروی خیابان تختی، کوچه قلسازان، نبش بن بست مهر علی، پلاک ۳
خانه ایرانی اشغال: تهران، خیابان مولوی، چهارراه وحدت اسلامی، جنب بانک صادرات، کوچه رشیدی، بن بست اول غربی، پلاک ۱
خانه ایرانی خاکسفید: تهران، فلکه دوم تهرانپارس، خیابان جشنواره، خیابان زهدی، ۲۵ متری ولیعصر، پلاک ۲
خانه ایرانی اشغال: تهران، فلکه دوم تهرانپارس، خیابان زهدی شمالی، کوچه مبین علی، پلاک ۸، زنگک ۳
خانه ایرانی دروازه غار: تهران، میدان محمدیه، کوچه شهید داوود عظیم زادگان، کوچه شهید حمیدرضا ملا حسین چاووشی ، پلاک ۱۵
خانه ایرانی اشغال: تهران، میدان قیام، به سمت چهارراه مولوی، کوچه ظروفچیان، پلاک ۱۵
خانه ایرانی شوش لب خط: تهران، میدان شوش، نرسیده به چهارراه لب خط، کوچه توکلی (انتهای کوچه ۱۲ امامی)، پلاک ۲۱
خانه ایرانی مادران: تهران، شوش لب خط، خیابان یزدی (شهرزاد شمالی)، خیابان حدادعادل، کوچه خدادوست، پلاک ۱۹
خانه ایرانی فرحزاد: تهران، فرحزاد، بالاتر از اتوبان یادگار امام، خیابان ایثارگران شمالی، خیابان امامزاده داوود ، کوچه جهانی ، پلاک ۴
خانه ایرانی اشغال: تهران، فرحزاد ، بالاتر از اتوبان یادگار امام، خیابان ایثارگران شمالی، خیابان امامزاده داوود ، کوچه جهانی ، پلاک ۵
خانه ایرانی شهر ری: تهران، شهرک علائین، خیابان مصطفی خمینی، کوچه ولیعصر، کوچه هرمز، پلاک ۵
خانه ایرانی احمد آباد مستوفی: تهران، آزادگان جنوب، احمد آباد مستوفی، خیابان بسیج، خیابان ولیعصر شمالی، پلاک ۱۶۱
خانه ایرانی سر آسیاب ملارد: تهران، سر آسیاب ملارد، خیابان حافظ ، ده متری احدئی، بن بست سوم، پلاک ۳۲۷
خانه ایرانی درمان: تهران، خیابان طوسی بعد از تقاطع قصرالدشت، نرسیده به خیابان خوش، کوچه تابران، بن بست شفیح پور، پلاک ۲
خانه ایرانی داوود آباد: قرچک، باقر آباد، روستای داوود آباد، بلوار امام خمینی، خیابان شهید بهشتی (کمربندی)، خیابان ۱۲ متری شهدا، پلاک ۱
خانه ایرانی پاکدشت: پاکدشت، میدان قوهه، کوچه نیلو فر پنج، پلاک ۷۲

خانه ایرانی جعفر آباد: کرمانشاه، جعفر آباد، خیابان ابوذر، کوچه آزادی
خانه ایرانی تقویه: کرمانشاه، خیابان صابونی، کوچه ۱۵متری احمدولایتی، پلاک۱۲۲
خانه ایرانی اشغال: کرمانشاه، جعفر آباد، خیابان ابوذر، کوچه صیادی، پلاک ۷

خانه ایرانی ملک آباد: کرج، جاده قزل حصار، ملک آباد، خیابان قره حسنلو، پلاک ۱۲

خانه ایرانی طبرسی: مشهد، طبرسی شمالی ۱۷، خداشناس ۴، پلاک ۱۷۱
خانه ایرانی اشغال: مشهد، طبرسی شمالی ۲۸، خالقی ۴، پلاک ۷
خانه ایرانی قلعه ساختمان: مشهد، ابتدای جاده سرخس، شهرک شهید رجایی (قلعه ساختمان)، حر ۱۴، ۱۳، پلاک ۱۴۵

خانه ایرانی قلعه خندان: گرگان، فلکه مازندران، خیابان ایرانمهر، انتهای کوچه ابوذر یکم، درب آبی کوچک، پلاک ۱۵

خانه ایرانی ساری (حامی کودکان ترک‌محلّه و نوبنیاد): ساری، بلوار کشاورز، کوچه کشاورز ششم، کوچه احسان، جنب پارکینگ درمانگاه انصار، پلاک ۴۶۵۰
خانه ایرانی سعدی: شیراز، بلوار بلوار هفت تنان، نرسیده به زیرگذر دلگشا، ابتدای خیابان نیستان، کوچه شهید هاشم پور، پلاک ۱۵۰

خانه ایرانی کلهری (حامی کودکان اسماعیل آباد و شهر قائم): قم، خیابان کلهری، کوچه ۲۲، مدرسه شهید ولی
خانه ایرانی بهبهانی: بوشهر، بالاتر از سه راه ششم بهمن، به سمت گمرک، روبروی پارک باسیدون، کوچه نسیم ۲۳، جنب مسجد

خانه ایرانی زینبیه: اصفهان، خیابان زینبیه، خیابان آیت الله غفاری، کوی آزادی، ۱۶ متری سهراب سپهری، بن بست اول
--

دفتر دانشگاهی: تهران، خیابان آزادی ، دانشگاه صنعتی شریف، ساختمان شهید رضایی، دفتر جمعیت امام علی (ع)
خانه ایرانی هنر و باشگاه هواداران جمعیت: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۲۴ تلفن: ۰۹۳۸۵۲۰۰۲۷۰
دفتر مرکزی: خیابان کریم خان، خیابان استاد نجات الّهی (ویلا)، کوچه هشتم، پلاک ۶.
روابط عمومی: ۰۲۱ ۸۸۹۴۰۸۱۶ تماس شنبه تا چهارشنبه ۱۵ تا ۱۶.
پیش از مراجعه به خانه‌های ایرانی واقع در شهر خود، ابتدا از روابط عمومی، روزها و ساعات فعالیت هر مرکز را جویا شوید.

شماره کارت۱۶رقمی حساب اصلی جمعیت امام علی (ع) حساب جاری جام بانک ملت ۱۳۰۸ ۷۰۵۳ ۳۳۷۷ ۶۱۰۴
--

